

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احسان الحسن باحسان خاتم الانبياء شناختی در تصوف

نویسنده:


عبدالصدیق آخوند کشمیری


حافظ کل قرآن، مدرس حوزه، کارشناس علوم قرآن و حدیث، کارشناس
ارشد علوم قرآنی تفسیر، دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عرب

احسان المحسن باحسان خاتم الانبياء: (شناختی در تصوف)/ نویسنده عبدالصديق
آخوندكشميرى

پديدآور: آخوند كشميرى، عبدالصديق، ۱۳۵۸

تاريخ اثر: ۱۳۹۰.

موضوع:  تصوف -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

 تصوف -- جنبه‌های قرآنى

 تصوف -- احادیث اهل سنت

 احادیث اهل سنت -- قرن ۱۴

شرح: ۱۳۱ ص.

ناشر: گرگان: انتشارات نوروزى

شابک: ۹۷۸۹۶۴۱۵۱۴۷۶۳

شماره بازيايى ديوى: ۳۹۷/۸۶

شماره بازيايى كنگره: ۱۳۹۰ ۱۲ الف ۲ / ۲ BP۲۹۵

شماره كتابشناسى ملى: ۲۵۰۹۹۱۱

فهرست مطالب

✓	این مجموعه با آیات قرآنی و احادیث نبوی تزئین شده است، خواهشمندیم در نگهداری آن کوشا باشید.	۳
	مقدمه:	۴
	طریقت:	۷
	رقص و سماع:	۱۱
	بهاءالدین نقشبندی را بهتر بشناسیم:	۲۱
	تفاسیر آیهی ۲۳ سورهی زمر:	۲۳
	ذکر چیست؟	۳۷
	بحث بدعت:	۴۲
	احکام تغییر:	۴۷
	احادیث بدعت:	۵۰
	اتحاد در اسلام:	۵۲
	آیا طریقت فرض است؟	۵۳
	فحشاء چیست؟	۵۹
	سخن پایانی:	۶۱
	منابع و مأخذ:	۶۲

✓ این مجموعه با آیات قرآنی و احادیث نبوی تزئین شده است، خواهشمندیم در نگهداری آن کوشا باشید.

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

أما بعد:

مقدمه:

*الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ. (سوره الزمر آیه ۱۸)

آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند، ایشانند کسانی که الله ﷻ هدایتشان کرده و اینان خردمنداند.*

برادران، دوستان و علمای عزیز؛ هدف ما از این تحقیق شناساندن اسلام راستین و پاک از بدعت هاست و یاری رساندن به کسانی که در این موارد منابعی در دست ندارند و تحقیق در قرآن و حدیث و جمع آوری آرای مفسران بزرگ برای رساندن استدلال کافی و دلایل محکم است تا شبهات از میان برداشته شود تا دلهای اهل علم در این موارد به یقین رسیده دین عزیز را یاری دهیم و مردم عزیزمان را از دودلی در احکام آن آزاد کنیم.

برادران من؛ هر روز که می گذرد دین اسلام ضعیف تر می شود و من و شما و همه مسلمانان وظیفه داریم تا به دینمان یاری داده و مردم را از بدعات آگاه کنیم و از بیراهه باز داریم.

*عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: «أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». (صحیح مسلم ج ۱۲ ص ۱۶۸)

آگاه باشید که همه ی شما ولی هستید و همه ی شما در برابر رعیت خود مسئول هستید.*

و خود و تمام مسلمانان را به راهی هدایت کنیم که الله ﷻ و رسولش ﷺ آن را انتخاب کرده اند و از کینه و کدورت دوری کنیم که بزرگترین مشکل ما در این زمان کینه و کدورت نسبت به همدیگر می باشد و از تعصب بی جا دوری کنیم تا حقیقت بر ما آشکار شود و به فکر اسلام باشیم و تنها راه الله ﷻ را بگیریم و کسانی را یاری کنیم که حقیقت را می گویند و از الله ﷻ پروا دارند و از او می ترسند. و برای یاری دین اتحاد لازم است و راهی، جز پایبندی محکم به قوانین اسلامی، ما را به اتحاد نمی رساند.

برادران من، بیابید گروه بازی و حزب بازی را از میان برداریم و به سوی اسلام برگردیم و قرآن و سنت را قانون خود بگیریم و دیگر قوانین را به این قانون الهی وارد نکنیم؛ زیرا تمام قوانین ساخت دست بشر ناقص و بی پایه است. برادران من؛ آگاه باشید که اسلام در خطر است. هر روز کسانی با ادعاهای مختلف و دور از منطق اسلامی پیدا می شوند و برای خود حزبی تشکیل می دهند و به نام اسلام، ریشه ی اسلام را می سوزانند.

برادران من، بیابید از الله ﷻ و رسولش ﷺ پیروی کنیم. بیابید راهی را پیش بگیریم که صحابه رضی الله عنهم و علمای خودمان مانند الحاج مقصود آخوند یزدانی، الحاج نظر آخوند ماهری، الحاج سلطان محمد آخوند حبیبلی، الحاج آراز آخوند محمدی، الحاج حبیب الله قاری یزدانی (حاج ایشان)، الحاج آتا نیاز آخوند بخارایی، الحاج بگ مراد ایشان سلاق و الحاج بایرام گلدی آخوند قرنجیک و الحاج عبدی جان آخوند نبوی نژاد و الحاج عطه چق آخوند چوگان و الحاج قره آخوند خواجه و الحاج حق بردی آخوند حبیبلی و الحاج شیری آخوند باغه و الحاج خواجه محمد قزلبچه و علمای دیگری که به راه قرآن و سنت بوده اند آن را در پیش گرفته اند؛ زیرا همه یقین داریم که آن ها اسلام راستین را اجراء می کردند و پیرو راه مصطفی ﷺ بوده اند.

هنوز در بین علمای ترکمن کسانی هستند که دلشان با اسلام واقعی است و از بدعات بیزارند و راه راست را می روند و از حزب بازی ها بیزارند. هنوز زیادند کسانی که اسلام، تمام زندگیشان است، با نام اسلام زنده اند و با احکام آن راه خود

را پیش می‌برند. هنوز کسانی هستند که به خاطر قرآن و فرمایشات آن به جهاد با نابکاران و بدعت گزاران و دین فروشان بر می‌خیزند و جان‌ها و مال‌ها فدا می‌کنند تا اسلام را زنده نگه دارند. هنوز نیز جوانان و علمایی هستند که آرامش اسلام در دل‌هایشان می‌تپد و کسانی از علماء هستند که می‌توانند یک جامعه‌ی بزرگ را با علم حقیقی اسلام به سوی سعادت ببرند.

این تحقیق کاملاً علمی بوده و برای هر استدلالی که آورده شده منبع مشخص و معتبر معرفی کرده است و با قرآن و سنت رسول الله ﷺ مطابقت دارد، تا شبهه‌ای در آن نباشد و علماء و جوانان را در این مورد آگاهی کامل دهیم. چندی بود که به دنبال بدعت‌هایی که در جامعه‌ی مسلمین و بخصوص ترکمن صحرا به وجود آمده و متأسفانه باعث شده که حزب بازی‌ها در این دیار رو به افزایش نهد و دین عزیز به سُخره گرفته شود، به این فکر بودیم که آیا می‌شود راهی پیدا کرد که بتوان دل‌های اهل علم را به سوی حقیقت هدایت کرد؟ با این امید که ان شاء الله علمای ما، مردم عزیز ترکمن را از این وهمی که در این دیار افتاده آگاه کنند و راهگشای سعادت ابدی باشند.

ما به این نتیجه رسیدیم که شاید بتوان با یک تحقیق کوتاه کسانی که منابعی در این موارد ندارند را آگاه کنیم و از مشکلات و مصایبی که بر سر دین عزیز اسلام و بخصوص مردم ساده دل ترکمن که بهترین قومی هستند، که به نظر خود بنده، از لحاظ دین و دیانت و پاکی روح، سرآمد بیشتر اقوام می‌باشند، آگاهی مختصری داده باشیم. وبالله التوفیق اللهم اهدنا الي صراطك المستقیم امین ثم امین یا رب العالمین.

تحقیق:

چندیست گروه‌هایی به نام تصوّف که بهتر است بگوییم متصوّفه (متصوفه کسانی که خود را صوفی معرفی می‌کنند و صوفی نیستند) با کارهایی که آن را به دین نسبت می‌دهند و از دین می‌دانند و در حالی که این افعال مخالف و به سُخره گرفتن دین و شریعت اسلام می‌باشد، باعث شده مردم ساده دل ما را به طرف خود کشیده و از یک طرف حزب خود را تبلیغ می‌کنند و از طرف دیگر منبع درآمدی را برای خود ایجاد می‌کنند تا از این راه هم به دین ضربه بزنند و هم خود را به عنوان پیر و اولیاء الله به مردم شناسانده و در میان آن‌ها احترام و مقام کسب کنند.

برای باز شدن این موضوع اولین شرط آن است که بدانیم: هیچ کس جز پیامبران و ملائکه معصوم نیستند. (شهرستانی ج ۱ ص ۱۶۷ - در سوره‌ی نساء آیه ۵۹ که در ذیل آن را مشاهده خواهید کرد، آمده است؛ «اطاعت کنید از الله ﷻ و رسولش ﷺ و اولوالامر و اگر در این میان اختلافی برایتان پیش آمد آن را به الله ﷻ و رسولش ﷺ ار جاع دهید» می‌بینیم که در زمان اختلاف، الله ﷻ ما را به پیروی از قرآن و سنت امر می‌کند و این خود دلیلی آشکار بر عرض کردن قول اولوالامر بر قرآن و سنت می‌باشد که اگر مطابق با آن بود، عمل شود). آیا پیر یا اولیاء الله معصوم است؟ آیا علمای ما معصومند؟ خیر و این برای همه‌ی ما آشکار است. پیر کیست؟

ولی (پیر): *أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) (سوره یونس آیه ۶۳)

آگاه باشید که بر دوستان الله ﷻ بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند. (۶۲) کسانی که ایمان آوردند و پرهیزکاری می‌کنند. (۶۳)*

الله ﷻ در قرآن کریم متّقین و پرهیزکاران را به این شکل توصیف می‌کند:
*لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴). (سوره بقره آیه ۴)

متّین: (۲) کسانی که به غیب مؤمن هستند و نماز بر پا می‌دارند و از آنچه الله ﷻ به آن‌ها داده انفاق می‌کنند و به قرآن و آنچه از کتب آسمانی است و به روز آخر (قیامت) ایمان دارند.*

آیا پیر جز کسی است که همه‌ی کارهای او شرعی و مطابق با قرآن و سنت رسول الله ﷺ می‌باشد؟ بله، هر کس که از «برابر» است کارهای او با این دو منبع سازگار است و کسانی که این ادعاء را می‌کنند ولی عملشان با این دو یعنی قرآن کریم و سنت رسول الله ﷺ مطابقت ندارد، نه تنها پیر نیستند بلکه کذاب و دروغگو به الله ﷻ و رسولش ﷺ و تمام مسلمانان است.

اختلافات در این دوره روز به روز بیشتر می‌شود و مردم نیز در این راستا قربانی‌های این اختلافات شده‌اند. چاره چیست؟ کدام گروه حقیقت است و کدام دروغ؟ با این سؤال بهترین جواب را باید از کلام الله ﷻ جست:

*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹). (سوره نساء آیه ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید الله ﷻ را و اطاعت کنید رسولش ﷺ را و صاحبان امر را، و هر گاه در چیزی نزاع (اختلاف) کردید، آن را به الله ﷻ و پیامبرش ﷺ ارجاع دهید، اگر ایمان به الله ﷻ و روز قیامت دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.*

آیا وقتش نرسیده که با این همه اختلاف، سرمشق خود را این آیه قرار دهیم و خود را از قید حزب بازی‌ها که بر باد دهنده‌ی دین و ناموسمان است، آزاد کنیم. در این دوره که صاحبان امر ما اعتقادات و افکار مختلف دارند و هر کدام برای خود راهی را برگزیده‌اند و با یکدیگر اختلاف‌های فاحشی دارند و در این میان بعضی‌ها همدیگر را مرتدّ می‌خوانند، بهتر است که به الله ﷻ و رسولش ﷺ رجوع کنیم و تا زمانی که صاحب امر غیر از سخن این دو نگویند، اطاعت نکنیم.

الله ﷻ در آیه‌ی ۱۲۳ نساء می‌گوید:

*لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۲۳). (سوره نساء آیه ۱۲۳)

پاداش و کیفر به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست، هر کسی بدی کند، در برابر آن کیفر می‌بیند، و جز الله ﷻ برای خود یار و مددکاری نمی‌یابد.*

و خود را تعیین کننده‌ی پاداش و عقاب می‌داند و عمل به دستورات او، ما را به سعادت می‌رساند.

قرآن حکیم کسانی را که با کتاب الله حکم نکنند، کافر می‌داند:

*وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴). (سوره مائده آیه ۴۴)

و هر که بر وفق آیاتی که الله ﷻ نازل کرده است حکم نکند، کافر است.*

بر ما لازم است تا از قرآن غافل نشویم و احکام خود را از کتاب الله بگیریم و به سوی گمراهی نرویم و غافل بودن از قرآن، گمراهی آشکاری است که ما را به سوی ضلالت راهنمایی می‌کند.

*قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹). (سوره توبه آیه ۲۹)

با کسانی از اهل کتاب که به الله ﷻ و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که الله ﷻ و پیامبرش ﷺ حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و دین حق را نمی‌پذیرند جنگ کنید، تا آنگاه که به دست خود در عین مذلتّ جزیه بدهند.*

این آیه‌ی مبارکه در باره‌ی اهل کتاب نازل شده ولی احکام آن شامل ما امت مسلمان نیز می‌شود زیرا کسانی در بین مسلمانان هستند که حلال الله ﷻ را حرام می‌انگارند و حرام الله ﷻ را حلال می‌دانند. این افراد مسلمان نیستند و



مقابله با آن‌ها برای ما واجب است. و دین اسلام را به سخره گرفته‌اند و با اسم اسلام، هوا و هوس‌های خود را اجراء می‌کنند.

* فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (سوره بقره آیه ۱۳۷)

پس اگر به مانند آنچه شما بدان ایمان آورده اید، ایمان آورند همانا به حق راه یافتند، و اگر روی برتابند جز این نیست که در ناسازی و ستیزند و الله ﷻ تو را از شر و گزند آن‌ها نگاه خواهد داشت. و اوست شنوا و دانا.*

طریقت:

با این مقدمه و با امید به نتیجه بخش بودن این تحقیق، در اول تعریف کوتاهی از تصوّف می‌آوریم و بعد از آن به بدعت‌هایی که به نام صوفیه انجام می‌شود را با خلاصه‌ای توضیح به آیه‌های قرآن و تفاسیری که در این باره آمده موکول می‌کنیم. برای تعریف تصوّف سری به قرآن واحادیث نبوی می‌زنیم و نگاهی به آن می‌اندازیم باشد که راهنمای ما شود.

در بدو امر به حدیث شریف رسول الله ﷺ بر می‌خوریم که ایمان و اسلام و احسان را تعریف می‌کند و می‌فرماید:
* عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يُرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ. فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَيْهِ عَلَى فَحْذَيْهِ، وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتَقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتُحِجَّ الْبَيْتَ، إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ فَعَجَبْنَا لَهُ، يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ! قَالَ: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ» قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ». قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ» قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَتِهَا. قَالَ: «أَنْ تَلِدَ الْأُمَةُ رَبَّتَهَا. وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ، الْعَالَةَ، رِعَاءَ الشَّاءِ، يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ». قَالَ ثُمَّ انْطَلَقَ. فَلَبِثْتُ مَلِيًّا. ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا عُمَرُ! أَتَدْرِي مِنَ السَّائِلِ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ «فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ. أَتَأْكُمُ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ». (صحيح مسلم ج ۱ ص ۱۳۴ - مسند امام احمد ج ۱ ص ۸۴ - سنن ابی داود ج ۱۲ ص ۴۵۹)

از حضرت عمر رضی الله عنه روزی ما نزد رسول الله ﷺ بودیم. در این هنگام مردی با لباسی خیلی سفید و موهای سیاه بر ما وارد شد و اصلاً بر وی اثری از اینکه مسافر باشد نبود. و کسی از ما نیز او را نمی‌شناخت. پیش رسول الله ﷺ آمد و زانو به زانو با ایشان نشست و دستان خود را بر زانوی رسول الله ﷺ گذاشت و گفت: ای محمد به من از اسلام خبر ده؟ (به من بگو اسلام چیست؟) رسول الله ﷺ جواب دادند: اسلام این است که شهادت دهی و گواه باشی که هیچ الهی غیر از الله ﷻ نیست و محمد ﷺ پیامبر او است و نماز بر پاداری و زکات دهی و رمضان را روزه بگیری و اگر استطاعت داشتی، حج بجای آوری. آن مرد جواب داد: راست گفتی. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: ما از این کار وی که هم می‌پرسد و هم تصدیق می‌کند تعجب کردیم. باز آن مرد پرسید به من از ایمان خبر ده؟ رسول الله ﷺ جواب دادند: ایمان این است که، الله ﷻ را باور کنی و فرشتگان الله ﷻ را و کتب آسمانی وی را و پیامبران وی را و قیامت را و اینکه ایمان آوری به اینکه خیر و شر از الله ﷻ است. آن مرد جواب داد: راست گفتی. باز آن مرد پرسید به من از احسان خبر ده؟ رسول الله ﷺ جواب دادند: احسان اینکه الله ﷻ را عبادت کنی طوری که انگار او را می‌بینی گرچه تو او را نمی‌بینی ولی او تو را می‌بیند. باز آن مرد پرسید به من از قیامت خبر ده؟ رسول الله ﷺ جواب دادند: در باره‌ی قیامت، سؤال شونده از سؤال کننده عالم‌تر نیست. پس آن مرد گفت پس از علامات قیامت خبر ده؟ رسول الله ﷺ فرمودند: از علامتهای آن اینکه

کنیزان و اولاد آن‌ها زیاد خواهد شد طوری که کنیز مالک خود را به دنیا خواهد آورد (و یا اینکه زنان بر مردان غالب خواهند شد) و اینکه کسانی را که هیچ نداشتند ببینی که در خانه های بزرگ به تفاخر مشغولند و کبر می‌ورزند. حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند: بعد از آن مرد رفت. مدتی نشستیم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ای عمر سائل را (سؤال کننده را) شناختی؟ گفتیم الله صلی الله علیه و آله و رسول وی صلی الله علیه و آله عالمند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: او جبرئیل (ع) بود و آمده بود که دین را به شما بیاموزد.*

با تفکر در این حدیث می‌توان به این نتیجه رسید که تصوف یعنی احسان و احسان یعنی اینکه الله صلی الله علیه و آله را عبادت کنی مانند آنکه او را می‌بینی. پس: (۱) تصوف باید عبادت باشد. (۲) عبادت الله صلی الله علیه و آله باشد. (۳) مانند کسی عبادت کنی که الله صلی الله علیه و آله را می‌بیند.

* قال رسول الله: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَلَا يَقُولُ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا، فَقَدْ آذَانِي، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا. فَإِنْ سَأَلَنِي عَبْدِي، أَعْطَيْتُهُ، وَإِنْ اسْتَعَاذَنِي، أَعْدَتُهُ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ». (صحيح ابن حبان ج ۱ ص ۲۰۲ - سنن الكبرى للبيهقي ج ۵ ص ۱۵۶)

حدیث قدسی: الله تعالی فرمودند: هر کس ولی مرا دشمن بداند همانا مرا اذیت کرده است، بنده‌ی من به من نزدیک نمی‌شود مانند آنچه که نزدیک شده است با ادای فرائض (تا فرائض را به جا نیاورد به من نزدیک نمی‌شود) و با ادای نوافل بنده به من نزدیک و نزدیکتر می‌شود تا اینکه من او را دوست خود گیرم و وقتی دوست وی شدم پس من برای وی گوش و چشم و زبان و دست خواهم بود، پس اگر چیزی خواست به او عطاء کنم و اگر پناه خواست، پناه دهم. در انجام چیزی تردید نکردم مانند تردیدی که برای گرفتن جان مؤمن کردم. وی مرگ را ناخوش دارد و من هم ناخوشنوم از اذیت شدن وی.*

این حدیث تکلیف به شریعت را طوری می‌نماید که اگر آن را انجام ندهیم به هیچ وجهی نمی‌توانیم به رضایت الله صلی الله علیه و آله برسیم و با انجام دادن فرائض و اضافه کردن نوافل به آن و خواستن رضایت الله صلی الله علیه و آله انسان را به دوستی با الله صلی الله علیه و آله می‌رساند و نوافل همان عبادات و کارهایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را انجام می‌داده یا بر آن‌ها دستور داده است. و این یعنی طریقت. یعنی کارهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده.

چه کسی باید بگوید که فلان عمل عبادت است و فلان چیز عبادت نیست؟ جواب آن معلوم است، آن را باید الله صلی الله علیه و آله بگوید نه کسی دیگر. حتی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز نمی‌تواند بگوید که چه چیزی عبادت است مگر با وحی از طرف الله صلی الله علیه و آله. چه رسد به غیر رسول الله صلی الله علیه و آله.

پس باید موافق شرع اسلام بود و غیر این بر باطل است.

و از آنجا که دیدن الله صلی الله علیه و آله بعد از مرگ برای مؤمنان ثابت است پس باید که قبل از مرگ طبیعی مُرد. یعنی خود را مانند مرده در نظر گرفته. موتوا قبل أن تموتوا (مرقاة المفاتیح ج ۹ ص ۵۳) و از مال و مقام دنیا دست کشید. پس کسی که بخاطر مال و مقام دست به هر کاری می‌زند، آیا می‌توان وی را محسن و صوفی دانست. پس تصوف ادعاء نیست؛ زیرا مرده خود را به خاک تبدیل می‌کند؛ پس ای صوفی این تکبر از کجاست.

به بیان دیگر: شریعت شرط است؛ طریقت ترک است؛ و حقیقت مرگ. (این سخن را یکی از بزرگان دین به نام الحاج حبیب الله قاری یزدانی (حاج ایشان) در دست نوشته‌ای که از ایشان باقی است به حضرت امام جعفر صادق (قدس سره) منتسب می‌کند.)

(شرط: یعنی باید به آن پایبند بود؛ بدون شریعت و پایبندی به آن، راه رفتن در راه طریقت امکان ندارد؛ ترک: یعنی فرار از شبهات؛ شبهه: چیزی که در آن احتمال ناروا بودن و درست نبودن باشد. و چیزهایی که ناروا می‌باشد را حرام



گویند، مثل زنا و خمر و ربا و وام و عمل لوط؛ مرگ: یعنی خود را نیست دانستن. خود را در برابر الله ﷻ چیزی ندانستن مثل مرده بی آزار بودن و تسلیم الله ﷻ بودن).

حکایت موسی (ع) و جادوگران را بیاد آورید که در آن مردم موسی (ع) و جادوگران را به یک چشم می‌دیدند (زیرا هر دوی این‌ها کارهای عجیب از آن‌ها سر می‌زد) و می‌گفتند که ببینیم کدام یک پیروز خواهد شد. در حالی که حضرت موسی (ع) از نزد الله ﷻ آمده بود و بر حق بود و جادوگران مخالف وی و بر باطل بودند و دیدید که در آخر موسی (ع) پیروز شد و جادوگران از کار خود توبه کردند و ایمان آوردند. پس بر ماست که مواظب باشیم و آگاه باشیم که دنبال جادوگر نرویم و دنباله رو موسی (ع) باشیم. (برای اطلاع از بحث بین موسی (ع) و جادوگران به قرآن رجوع شود خصوصاً سوره طه).

*التصوف: مص تصوف إذا صار صوفياً. الصدق مع الله، والتحرر من سطوة الدنيا، وحسن التعامل مع الناس. هذا هو المشروع منه. وما أدخله بعضهم من الخراف عن القرآن والسنة من وحدة الوجود، والخلول، وسقوط التكليف ونحوها، فهو كفر وزیغ وضلال. (معجم لئله الفقهاء ج ۱ ص ۱۳۳)

تَصَوَّف: به کسی که صوفی شود، گفته می‌شود. صدق با الله ﷻ (رو راست بودن با الله ﷻ)، خود را از دنیا (مادیات) آزاد کردن و خوشرویی و احسان به مردم و این است آنچه مشروع است از تصوف. آنچه که بعضی به تصوف اضافه کرده‌اند چیزهایی که انحراف از قرآن و سنت است مانند وحدت وجود (با الله ﷻ یکی شدن) و حلول (اینکه الله ﷻ در من حلول کرد) و اینکه می‌گویند از ما تکلیف (آنچه شرع به آن امر یا نهی کرده است) ساقط است و مانند اینها، پس آن کفر و گمراهی است.*

تصوف در حقیقت: از شبهه فرار کردن و عامل به شریعت بودن به طور کامل و ادامه دادن سنت رسول الله ﷺ و صادق بودن و اخلاق حسنه داشتن در بین مردم می‌باشد.

گفتیم تصوف یعنی از شبهه فرار کردن. ولی شبهه چیست؟ شبهه یعنی احتمال در امری است که امکان حرام یا بدعت یا مخالف سنت بودن آن امر برود و کسانی که به عنوان اهل عرفان شناخته می‌شوند در امر دین و اخلاق و رفتار، کتاب الله ﷻ و سنت رسول الله ﷺ را برپا می‌دارند و نسبت به بقیه افراد بیشترین پایبندی را به احکام الهی و سنت رسول الله ﷻ باید داشته باشند.

*بایزید بسطامی می‌گوید: شهرت مردی را شنیدم که می‌گفتند در زهد و تقوی سرآمد زمان است، به دیدن او راغب شدم، یکی از یاران را گفتم مرا به نزد او راهنمایی کند، وقتی به خانه‌ی او رسیدیم، دیدیم از خانه خارج شد و به سوی مسجد رفت. دنبال او داخل مسجد شدیم، دیدم در حالی که رو به قبله ایستاده بود، آب دهان بر زمین انداخت، او را سلام نگفتم و به دوستم گفتم بر گردیم، گفت مگر تو به دیدن این شخص نیامده‌ای، جواب دادم بلی، اما او را دیدم که رو به قبله آب دهان خارج کرد و از آداب رسول الله ﷺ اطاعت نکرد، او را زاهد واقعی نمی‌دانم، چه هر کس یکی از سنت‌های پیغمبر را ترک گوید، نمی‌تواند ادعای زهد و تقوی داشته باشد؛ و بدون اینکه کلمه‌ای با او سخن بگویم از مسجد خارج شدیم.

همچنین وی می‌گوید: اگر کرامت شخص به جایی رسد که بر هوا ببرد، بدین عمل او نتوان اعتماد کرد، تا اینکه تحقیق کنیم در مقابل اوامر و نواهی شریعت چگونه رفتار می‌کند.* (کتاب فتح الربانی عبدالقادر گیلانی ص ۱۰۹)

بله؛ طریقت یعنی در همه حال نگه داشتن احترام و تواضع در برابر الله ﷻ. یعنی در همه حال به یاد الله ﷻ بودن و وفق دادن زندگی به طریقی که الله ﷻ آن را بهتر و شایسته‌تر می‌داند.

و بیعت کردن یعنی کسی را که در علم و عمل به گفتار الله ﷻ و سنت رسول الله ﷻ پایبند و از شریعت اسلام بیرون نیست را، به عنوان راهنما و پیر خود برگزیدن تا با کمک وی راههایی را که او برای رسیدن به الله ﷻ طی کرده تو نیز انجام دهی و رضایت و خشنودی الله ﷻ و رسولش ﷺ را به دست آوری.

شرایط بیعت: * يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِهْتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعَصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَعْفِرِ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲). (سوره ممتحنه آیه ۱۲)

ای پیامبر اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند، بدین شرط که هیچ کس را با الله ﷻ شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و فرزندی را که از آن شوهرشان نیست به دروغ به او نسبت ندهند و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند، با آنها بیعت کن و برایشان آمرزش بخواه که الله ﷻ آمرزنده و مهربان است.*
این است شرایط بیعت. بیعت کردن خارج شدن از شریعت نیست بلکه عمل به آن می باشد.

نکته: [و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند]. در اینجا الله ﷻ دستور می دهد که ای مسلمان، اگر پیامبر ﷺ نیز دستوری خلاف معروف بدهد از او اطاعت نکن و ما را در برابر تمام کارهایمان در شریعت مسئول می کند.
ما می دانیم که پیامبر عزیزمان هیچ وقت ما را به خلاف معروف راهنمایی نمی کند؛ زیرا خود الله ﷻ می گوید که: [و با هوای نفس سخن نمی گوید] و این حکم شامل ماست که اگر هر کس خلاف شریعت دستور و امر نماید، هر چند او پیامبر باشد یا اولیاء الله یا پیر یا عالم باشد، از او اطاعت مکن.

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹). (سوره توبه آیه ۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آوردید، از الله ﷻ بترسید و با راستگویان باشید.*
یعنی همنشینی با صادقان را برگزیدن و ادامه دادن راه آنها برای رسیدن به سعادت و رضایت الله ﷻ را به دست آوردن و این رضایت در صورتی به دست می آید که تنها راهی را که الله ﷻ گفته است راه انتخاب کنیم و بر راههای دیگر نرویم که راههای دیگر به سوی گمراهی است:
* وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳). (سوره انعام آیه ۱۵۳)

و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راههای گوناگون مروید که شما را از راه الله ﷻ پراکنده می سازد. این هاست آنچه الله ﷻ شما را بدان سفارش می کند. شاید پرهیزگار شوید.*

* وقال سيدي القطب الرباني الشيخ عبد القادر الكيلاني قدس سره: جميع الأولياء لا يستمدون إلا من كلام الله تعالى ورسوله صلى الله عليه وسلم ولا يعملون إلا بظاهرهما. (تفسير آلوسی سورهی كهف ذیل آیه ۸۲)

عبدالقادر گیلانی (قدس سره) می فرماید: همه ی اولیاء استمداد نمی کنند به غیر از کلام الله ﷻ و سنت رسولش ﷺ و عمل نمی کنند مگر بر ظاهر آیات و احادیث. (مثل همه ی مسلمانان فقط به ظاهر شرع عمل می کنند و نمی گویند که مثلاً شما با ظاهر کار دارید ما با باطن. یعنی نماز می خوانند و تکالیف دیگر را انجام می دهند و هیچ گاه خود را از قید شریعت آزاد نمی بینند).*

* وقال سيد الطائفة الجنيد قدس سره: الطرق كلها مسدودة إلا على من اقتفى أثر الرسول عليه الصلاة والسلام. وقال أيضاً: من لم يحفظ القرآن ولم يكتب الحديث لا يقتدي به في هذا العلم لأن علمنا مقيد بالكتاب والسنة. (تفسير آلوسی سورهی كهف ذیل آیه ۸۲)

جنید بغدادی (قدس سره) هم می فرماید: همه ی راه ها بسته است مگر بر کسی که طریقت رسول الله علیه الصلاة والسلام را در پیش گیرد و باز می فرماید: هر کس که قرآن را حافظ نباشد و حدیث ننوشته باشد در این علم (تصوف) به وی اقتداء نتوان کرد؛ زیرا علم ما بسته به قرآن و سنت است.*

* وقال السرى السقطي: التصوف اسم لثلاثة معان وهو لا يطفىء نور معرفته نور ورعه ولا يتكلم بسر باطن في علم ينقضه عليه ظاهر الكاتب ولا تحمله الكرامات على هتك محارم الله، وقال أيضاً قدس سره: من ادعى باطن علم ينقضه ظاهر حكم فهو غلط. (تفسير آلوسی سورهی كهف ذیل آیه ی ۸۲)

سری سقطی می گوید: تصوف اسمی است برای سه معنی و آن اینکه نور معرفت وی، نور پرهیزگاری وی را خاموش نکند (با دیدن چیزی از پرهیزگاری دست نکشد) و از سرّ باطن حرفی نمی زند که با ظاهر کتاب الله مخالف باشد و دیدن کرامت، باعث زیر پا گذاشتن حرام های الله ﷻ نشود. و باز گوید که: هر کسی ادعای علم باطنی کند علمی که حکم ظاهر آن را نقض کند پس وی به راه اشتباه رفته است (به غلط رفته است). *

* وقال أبو الحسين النوري: من رأته يدعي مع الله تعالى حالة تخرجه عن حد العلم الشرعي فلا تقربه ومن رأته يدعي حالة لا يشهد لها حفظ ظاهر فاقمه على دينه. (تفسير آلوسی سورهی كهف ذیل آیه ی ۸۲)

أبو الحسين النوري گوید: اگر کسی را دیدی که برای خود درجه ای از سوی الله ﷻ ادعاء می کند که با آن از حد علم شرعی خارج است، پس به وی نزدیک نشوید. و اگر کسی را دیدید که حالتی را برای خود ادعاء می کند ولی ظاهر شرع را رعایت نمی کند، پس وی را به دین خود متهم کنید (دیندار ندانید). *

* وقال أبو سعيد الخراز: كل فيض باطن يخالفه ظاهر فهو باطل. (تفسير آلوسی سورهی كهف ذیل آیه ی ۸۲)

أبو سعيد الخراز گوید: هر فیض باطنی (چیزی که از طریق غیر مادی می رسد) که مخالف ظاهر شرع باشد آن باطل است. *

و به اتفاق کامل علماء استقامت در شرع بزرگترین کرامت است و بزرگترین درجه ای اولیایی را در آن می بینند. ما در میان خود علمایی داشتیم که در شریعت و عرفان سرآمد علماء بودند و کسانی مانند الحاج مقصود آخوند یزدانی، نظر آخوند ماهری، سلطان محمد آخوند حبیبلی، آراز آخوند محمدی، حبیب الله قاری یزدانی (حاج ایشان)، آنا نیاز آخوند بخارایی و ... دیگر علماء بوده اند که همه دیده اند که ایشان هم از نظر علم و هم از نظر تقوا سرآمد بوده اند و در طول عمر مردم را راهنمایی و به راه راست هدایت کرده اند. و برای ما بهتر و پسندیده است که از راهی که آن ها رفته اند پیروی کنیم، زیرا همه یقین داریم که ایشان خلاف شرع مصطفی ﷺ نکرده اند.

رقص و سماع:

* وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵). (سوره انفال آیه ۳۵)

و نیست نماز ایشان نزد خانه ی الله ﷻ مگر صغیر زدن و دست به دست زدن (طریقه ی کفار این بود که در وقت نماز به عوض آنکه نماز بخوانند، سوت می زدند و دست می زدند و به طور لهو و لعب حرکت می کردند) پس روز قیامت به ایشان گفته می شود: بچشید عذاب را به کیفر کفرتان. *

رقص و به اصطلاح متصوفه جذب که این دو در معنی با هم فرق دارند و معنی جذب یعنی کشش قلبی از طرف الله ﷻ ، بنده را، بدون آن که او (بنده) بفهمد است، پیشه و سند گروه هایی شده که خود را اهل تصوف می دانند و با این ادعاء و همچنین گروهی با تکیه بر خوشنمایی پدران و اساتیدشان و سادگی مردم ما، دین را به سخره گرفته اند و دین را به هواپنج و نفس خود فروخته اند؛ همان گونه که الله ﷻ می گوید:

* وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا (۴۱). (سوره بقره آیه ۴۱)

و آیات مرا به بهای اندک مفروشید. *

این اعمال برای اولین بار از سوی اصحاب سامری که در زمان حضرت موسی (ع) به جای الله ﷻ گوساله را پرستش کردند، صادر شده و با گفتن (ه هو) و سر و صدا به رقص بر دور گوساله ی ساخت دست سامری در می آمدند.

* وسئل الإمام أبو بكر الطرطوشي رحمه الله: ما يقول سيدنا الفقيه في مذهب الصوفية؟ وأعلم حرس الله مدته أنه اجتمع جماعة من رجال، فيكثرون من ذكر الله تعالى، وذكر محمد صلى الله عليه وسلم، ثم إنهم يوقعون بالقضيب على شيء من الأديم، ويقوم بعضهم يرقص ويتواجد حتى يقع مغشياً عليه، ويحضرون شيئاً يأكلونه. هل الحضور معهم جائز أم لا؟ أفتونا مأجورين يرحمكم الله، وهذا القول الذي يذكرونه:

يا شيخُ كَفَّ عن الذُّنُوبِ * قبلَ التَّفَرُّقِ والزَّلَلِ * واعْمَلْ لنفسك صالحاً * ما دام ينفعك العملُ * أمّا الشبابُ فقد مَضَى * ومَشَيْبُ رأسك قد نَزَلَ. وفي مثل هذا ونحوه.

از امام ابوبكر طرطوشی سؤال شد كه:

در مذهب تصوّف چه نظری دارند؟ توضیح عمل آن ها اینکه: جماعتی از مردان جمع می شوند و ذکر الله ﷻ را بسیار گویند و رسول الله ﷺ را زیاد ذکر کنند و شروع به خواندن شعر می کنند و بعضی از آن ها به رقص در می آیند و تواجد می کنند و برای خوردن هم چیزهایی می آورند. به ما بگوئید كه حاضر شدن پیش آن ها جائز است یا كه خیر؟ و این جملات را به زبان می آورند:

ای شیخ ما، از ما، گناهانمان را بردار* قبل از جدا شدن و لیز خوردنمان* برای خود كار خیر انجام ده* مادامی كه عمل تو را نفع می دهد* اما جوانی رفت* و پیری در سرت ظاهر شد(موهبت رو به سفیدی گذاشت). و حرفهایی از این قبیل.

الجواب: يرحمك الله مذهب الصوفية بطالة وجهالة وضلالة، و ما الإسلام إلا كتاب الله وسنة رسوله، وأما الرقص والتواجد فأول من أحدثه أصحاب السامري، لما اتخذ لهم عجلًا جسدًا له خوار قاموا يرقصون حوالبه ويتواجدون؛ فهو دين الكفار وعباد العجل؛ وأما القضيب فأول من اتخذ الزنادقة ليشغلوا به المسلمين عن كتاب الله تعالى؛ وإنما كان يجلس النبي صلى الله عليه وسلم مع أصحابه كأنما على رؤوسهم الطير من الوقار (این حدیث را در این منابع می توانید ببینید: مسند امام احمد ج ۵ ص ۳۵۰ - سنن ابی داوود ج ۱۰ ص ۳۳۴ - شرح الوقایه كتاب الكراهيه)؛ فينبغي للسلطان ونوابه أن يمنعهم من الحضور في المساجد وغيرها؛ ولا يحل لأحد يؤمن بالله واليوم الآخر أن يحضر معهم، ولا يعينهم على باطلهم؛ هذا مذهب مالك وأبي حنيفة والشافعي وأحمد بن حنبل وغيرهم من أئمة المسلمين وبالله التوفيق. (تفسير قرطبي سورهی طه ذیل آیهی ۹۰)

جواب: مذهب صوفیه (با این صفات) باطل و نادانی و گمراهی است. و اسلام چیزی نیست جز قرآن و سنت رسول الله ﷺ. و اما رقص و تواجد كه گفتید، اولین کسانی كه آن را انجام دادند اصحاب سامری بودند. وقتی كه سامری مجسمه‌ی گوساله‌ای را برای آن ها درست كرد (برای عبادت آن گوساله) از آن گوساله صدایی شنیده شد. در این هنگام آن ها دور آن گوساله به رقص و پایكوبی و تواجد پرداختند. پس آن دین كفار است و دین عبادت كنندگان گوساله (نه دین اسلام) و اما قضیب (شعر خواندن و مثنوی خواندن) كه گفتید، پس اولین بار آن را زنادقه (كفار) پیدا كردند و بوجود آوردند تا با این كار مسلمانان را از كتاب الله (قرآن) باز دارند و مشغول دارند. و صفت رسول الله ﷺ و اصحابش ﷺ در هنگام استماع (گوش دادن به) قرآن این گونه بود كه انگار بر سر آن ها پرنده‌ای نشسته است (پرنده اگر بر جایی بنشیند اگر آن مكان از خود حرکتی انجام دهد پرواز می كند و می رود ولی اگر آنجا از خود حرکتی ندهد در آنجا می ایستد پس آن ها طوری می نشستند كه انگار چیزی جماد هستند) از وقار. پس بر سلطان و نایبانش شایسته است كه آن ها را از حضور در مساجد و غیر آن منع كنند. و بر کسی كه به الله ﷻ و آخرت ایمان دارد نشستن با آن ها حلال نیست و نباید بر باطل آن ها را یاری كرد. این است مذهب ابوحنیفه ر.ه و مالك ر.ه و شافعی ر.ه و احمد حنبل ر.ه و غیر آن ها از امامان دین. الله ﷻ توفیق دهد.

این متن در این تفاسیر نیز آمده است: (تفسير اضواء البيان سورهی طه ذیل آیهی ۸۰ - تفسير حقّی (روح البیان)

سورهی اعراف ذیل آیه ۱۴۷ و ۱۴۸).*



ولقد سئل أنس بن مالك عن القوم، يستمعون القرآن فيصعقون قال: أولئك الخوارج. (الإبانة الكبرى (ابن بطه) باب ذكر العرش و الايمان)

از انس بن مالک رضی الله عنه از کسانی که وقتی قرآن می شنوند بیهوش می شوند، سؤال شد؛ وی جواب دادند: آنان خوارج هستند.*

*وسئل ابن سيرين عن الذي يسمع القرآن فيصعق فقال: ميعاد ما بيننا أن يجلس على حائط ويقرأ عليه القرآن من أوله إلى آخره، فإن سقط فهو كما يقول. (الإبانة الكبرى (ابن بطه) باب ذكر العرش و الايمان)

از ابن سیرین رضی الله عنه در باره ی کسانی که هنگام شنیدن قرآن می افتند پرسیده شد پس گفت: وعده ی ما و ایشان این است که بر دیواری بنشینند و قرآن را از اول تا آخر خوانده شود؛ اگر افتاد پس وی آن است که می گفته است.*

*وقال قيس بن جبر: الصعقة عند القصاص من الشيطان». (الإبانة الكبرى (ابن بطه) باب ذكر العرش و الايمان)

بیهوشی در هنگام قصه گویی از شیطان است.*

هر چند کارهای این گروه در بین مردم ما طرفداران زیادی ندارد ولی با این همه تبلیغات آن ها خیلی گسترده و وسیع است و با مخارجی که متقبل می شوند به کمک شیطان، رو به گسترش است و این باعث شده دلسوزی هایی برای این دین عزیز در میان جوانان به وجود آید تا راهی برای نجات مردم بیابند.

در این راستا، این مبتدعان آیات و احادیثی را بعنوان دلیل برای بدعتشان می آورند که در این بین حذف شد ادامه آن را بررسی می کنیم: مانند: * {لَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ}. (سوره اعراف آیه ۱۴۳)

هنگامی که پروردگارش جلوه بر کوه کرد آن را همسان زمین قرار داد و موسی (ع) مدهوش به زمین افتاد، موقعی که به هوش آمد عرض کرد: الهی منزهی تو، من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.*

یا حدیثی که به بیهوش شدن ابوهیرره رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه اشاره می کند:

*أَنَّ عُقْبَةَ بْنَ مُسْلِمٍ حَدَّثَهُ أَنَّ شَفِيًّا الْأَصْبَحِيَّ حَدَّثَهُ أَنَّهُ دَخَلَ الْمَدِينَةَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقَالُوا أَبُو هُرَيْرَةَ فَذَنُوتُ مِنْهُ حَتَّى قَعَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ يُحَدِّثُ النَّاسَ فَلَمَّا سَكَتَ وَخَلَا قُلْتُ لَهُ أَتَشُدُّكَ بِحَقِّ وَبِحَقِّ لَمَّا حَدَّثَنِي حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَقَلْتُهُ وَعَلِمْتُهُ فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ أَفَعَلَ لَأُحَدِّثَنَّكَ حَدِيثًا حَدَّثَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَقَلْتُهُ وَعَلِمْتُهُ ثُمَّ نَشَعَ أَبُو هُرَيْرَةَ نَشْعَةً فَمَكَثَ قَلِيلًا ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ لَأُحَدِّثَنَّكَ حَدِيثًا حَدَّثَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هَذَا الْبَيْتِ مَا مَعَنَا أَحَدٌ غَيْرِي وَغَيْرُهُ ثُمَّ نَشَعَ أَبُو هُرَيْرَةَ نَشْعَةً أُخْرَى ثُمَّ أَفَاقَ فَمَسَحَ وَجْهَهُ فَقَالَ لَأُحَدِّثَنَّكَ حَدِيثًا حَدَّثَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ مَا مَعَنَا أَحَدٌ غَيْرِي وَغَيْرُهُ ثُمَّ نَشَعَ أَبُو هُرَيْرَةَ نَشْعَةً أُخْرَى ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ أَفَعَلَ لَأُحَدِّثَنَّكَ حَدِيثًا حَدَّثَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا مَعَهُ فِي هَذَا الْبَيْتِ مَا مَعَهُ أَحَدٌ غَيْرِي وَغَيْرُهُ ثُمَّ نَشَعَ أَبُو هُرَيْرَةَ نَشْعَةً شَدِيدَةً ثُمَّ مَالَ خَارًا عَلَى وَجْهِهِ فَاسْتَدْبَهُ عَلِيٌّ طَوِيلًا ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.....

شفی الاصبیحی گفت که بر مدینه وارد شدم. در این وقت دیدم که مردم دور و بر مردی جمع شده بودند و گفتم این کیست؟ گفتند: ابوهیرره رضی الله عنه پس به وی نزدیک شدم و جلوی چشم نشستم و او داشت به مردم از رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث می گفت. وقتی ساکت شد و مردم وی را تنها گذاشتند به وی گفتم: به حق قسمت می دهم که برایم از رسول الله صلی الله علیه و آله حدیثی بگویی که فهمیده ای و خوب دانسته ای. وی گفت این کار را خواهم کرد و آن چیزی را خواهم گفت که شنیده و فهمیده ام. بعد وی به نفس نفس زدن افتاد پس مقداری درنگ کرد بعد به خود آمد و گفت تو را حدیثی خواهم گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله در این خانه به من گفت و غیر من و ایشان کسی نبود بعد باز به نفس زدن افتاد بعد به خود آمد و صورتش را پاک کرد (از عرق) و باز گفت تو را حدیثی خواهم گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله در این خانه به

من گفت و غیر من و ایشان کسی نبود بعد باز به نفس زدن افتاد نفس زدنی شدید و با صورت به زمین افتاد و من ایشان را به خود تکیه دادم و وی را تا مدتی در آن حالت نگه داشتم. بعد به خود آمد و گفت تو را حدیثی خواهم گفت که رسول الله ﷺ به من گفت... *

که این استدلال‌ها در اصل باطل و بیهوده بوده و فقط برای درست جلوه دادن کار خود، این‌ها را می‌آورند. به این جواب که آیا برای این کار یعنی غشی حضرت موسی (ع) و ابوهریره رضی الله عنه و دیگران ثوابی تعیین شده و برای آن‌ها فضلی از این بابت اثبات شده یا اینکه کار اینها، از محاسن آن‌ها ذکر شده است؟ یا آیا این کار را برای همیشه انجام داده‌اند و آن را به عنوان یک مراسم دینی در آورده‌اند؟ و این را فراموش کرده‌اند که حضرت موسی (ع) بعد از این توبه کرده است و آیا آن‌ها نیز بعد از یک بار بروز دادن این عمل، توبه می‌کنند؟ و غشی حضرت ابوهریره رضی الله عنه از گرسنگی بوده است. همچنان که ایشان بیان می‌کنند:

*و وصفهم أبوهريرة و فضالة بن عبيد فقالا: كانوا يخرجون من الجوع حتى يحسبهم الأعراب مجانين. (مروءة المفاتيح ج ۴ ص ۶۱۱ - التعريف لمذهب التصوف ج ۱ ص ۲۲ - تذكرة المحبين في أسماء سيد المرسلين باب في معنى اسمه النجم و النجم الثاقب صلى الله عليه و سلم و شرف و كرم - لسان العرب باب الجيم)

ابوهریره رضی الله عنه و فضاله بن عبیده رضی الله عنه اوصاف اهل صفة را بیان می‌دارند و می‌گویند: از گرسنگی می‌افتادند و مردم فکر می‌کردند که ما دیوانه هستیم. (گرسنگی آن‌ها از روی نداری بود نه اینکه خود را عذاب دهند). *

و یا از فرط عبادت و رفتن قوت آن‌ها می‌باشد:

*قال: خسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم شديد الحر، فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بأصحابه فأطال القيام حتى جعلوا يخرجون، ثم ركع فأطال الركوع ثم رفع رأسه فأطال ثم رفع رأسه فأطال ثم سجد سجدتين. (مسند امام احمد ج ۴ ص ۳۵۵ - صحيح مسلم ج ۶ ص ۱۷۲)

در زمان رسول الله ﷺ در روزی خیلی گرم خورشید گرفتگی رخ داد پس رسول الله ﷺ با مردم و همراه اصحابش رضی الله عنه نماز آیات خواندند و قیام نماز را خیلی طولانی کردند طوری که اصحاب رضی الله عنه از فرط طول قیام می‌افتادند و بعد رکوع کردند و آن را طول دادند و بعد سرشان را بالا آوردند و باز رکوع کردند و آن را طول دادند و بعد سرشان را بالا آوردند و آن را نیز خیلی طول دادند و دو سجده کردند. *

و یا اینکه اُسوهی حسنه بودن رسول الله ﷺ را از یاد برده‌اند؟ *لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (سوره احزاب آیه ۲۱) البته شما را در اقتدای به رسول الله (چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر از اوصاف و افعال نیکو) خیر و سعادت بسیار است * که کاری را که پیامبر ﷺ نکرده، می‌کنند.

این سؤال نیز پیش می‌آید که ما، نه به خاطر ثواب بلکه به خاطر اینکه آن‌ها بیهوش شده‌اند ما هم به رقص در می‌آییم و در جواب باید گفت که اول آنکه آیا به انسان، خصوصاً به انسانی که طریقتی باشد و راه عرفان عزیز را پیش گیرد، این اجازه داده شده که کاری را عبث و بیهوده انجام دهد و بدون آنکه ثوابی را در آن ببیند، دست به آن کار بزند. در حالی که (آن چنان که گفتیم) تصوف یعنی از شبهه فرار کردن؛ به عنوان مثال نزول یا حرام نمی‌خورند بلکه از نزول خور یا حرام خور نیز دوری می‌کنند. این گروه نه تنها از شبهه فرار نمی‌کنند بلکه غرق در شبهه‌اند. دوم آنکه آیا از خود رفتن یا بیهوش شدن نوعی رقص است! و کار حضرت موسی (ع) و چند تن از اصحاب رضی الله عنه که بیهوش شده‌اند را می‌توان رقص دانست، که بر هر انسان عاقلی معلوم است که این رقص نیست و شبیه کارهایی که این گروه‌ها انجام می‌دهند، نمی‌باشد. سوم آنکه همچنان که قبلاً متذکر شدیم آیا حضرت موسی (ع) یا صحابه رضی الله عنه به کرات این عمل را انجام داده‌اند و آن را به عنوان یکی از رسوم مذهبی و دینی در بین مسلمانان قرار داده‌اند، که اگر پیامبر ﷺ یا یکی از اصحاب رضی الله عنه با یک «قیل» این را می‌گفتند که این کار درست است برای ما نیز جایی تأمل می‌بود و اگر اصل این باشد که با این کارها ما به سعادت خواهیم رسید به هیچ وجه پیامبر عزیزمان آن را از ما دریغ نمی‌کردند و صحابه‌ی

کرام علیهم السلام آن را به ما توصیه می کردند. در حالی که آیات و احادیث موثقی داریم که ما را از این کار منع کرده اند و این اعمال را به شیطان نسبت داده اند. چهارم آنکه کسانی مانند ابوهریره رضی الله عنه و صحابه‌ی دیگر رضی الله عنهم، بیشتر مواقع در اثر گرسنگی بیهوش می شدند و حتماً این بیهوشی‌های صحابه رضی الله عنهم از گرسنگی مفرط آن‌ها است. و این مهم است که در رقص این گروه‌ها، بیهوش شدگی و از خود رفتن نیست، و فقط رقص است و به گفته‌ی خودشان عقل زایل نمی گردد و بدن آن‌ها بدون اختیار به رقص در می آید و چنین تهمت‌هایی در باره‌ی رقص اصحاب رضی الله عنهم بسیار زشت و ناروا می باشد و توهین بر اسلام است.

بحث: یک مبنا را برای رقص می آوریم؛ آیا کسانی که قلوب آن‌ها در اسلام مطمئن است رقص می کنند، یا آن‌ها که مبتدی و گناهکاراند و هنوز فیض کمتری از اسلام برده اند؟

اگر بگوییم که کسانی رقص می کنند که مبتدی اند و هنوز زنگار گناه از قلبشان پاک نشده است و فیض کمتری از اسلام برده اند، پس در اینجا حضرت موسی (ع) که آن‌ها می گویند رقص کرده (غشی وی را)، هنوز ناعوذ بالله، مبتدی هستند و وی در برابر فیوضات به خاطر ضعیف بودن قلب و ضعیف بودن اسلامش به رقص در آمده است، در حالی که صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم رقص نمی کردند، پس جایگاه صحابه رضی الله عنهم نسبت به حضرت موسی (ع) بالاتر است، در حالی که همه می دانیم پیامبران معصومند و گناه نمی کنند و قلب آن‌ها نسبت به تمام مردم مطمئن تر و کاملتر است. و همه می دانیم که جایگاه صحابه رضی الله عنهم در ردیف پایین تر از پیامبران قرار دارد. پس بیهوشی حضرت موسی (ع) رقص نیست. و اگر بگوییم که این کار (رقص کردن) در کسانی به وجود می آید که قلب آن‌ها برای اسلام مطمئن است، و این کار نشان از این است که الله تعالی بر او رحمت دارد و او بنده‌ی خوب و شایسته‌ی الله تعالی است، پس در اینجا حضرت موسی (ع) را شایسته و دارای لیاقت برای اسلام می داند ولی خود رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابش رضی الله عنهم را که رقص نکرده اند دارای این شایستگی نمی داند، پس آیا فیوضاتی بر آن‌ها وارد نمی شد؟ یا قلوب آن‌ها برای الله تعالی مطمئن نبوده است؟ که این خود بر خلاف آیات قرآن است. پس بهتر و شایسته تر است که ما بیهوشی حضرت موسی (ع) را دلیلی برای رقص نیاوریم؛ زیرا در هر صورت یا بر حق بودن حضرت موسی (ع) و یا بر حق بودن اصحاب رضی الله عنهم، زیر سؤال می رود که به اعتقادات اهل تسنن تمام آن‌ها بر حق آند و الله تعالی آن‌ها را هدایت کرده است.

و جوابهای دیگر که انشاءالله در میان تفاسیری که علمای کرام آن را به رشته‌ی تحریر در آورده اند، رجوع خواهد شد.

در نشستی که با بعضی از علمای منطقه‌ی خودمان داشتیم که معمولاً از سرگروه‌ها و گرداننده‌های این حزب‌ها بودند، این استدلال را می آوردند که چون فهم قرآن از ما خارج است و رموز قرآن بر ما آشکار نیست پس باید به تفاسیر و کتب علمای گذشته رجوع کرد و استدلال آن‌ها را پذیرفت و ما نیز به همین خاطر به تفاسیر رجوع کردیم تا ثابت کنیم که بیشتر تفسیرها با اعمال آن‌ها مخالفاند.

جایی برای تأمل: این گروه‌ها رجوع به تفاسیر بعضی عرفاء را به میان می آورند و با به دست آوردن چند تفسیر که اعمال این گروه‌ها را تأیید می کنند بدون رجوع به شریعت اعمال خود را توجیه می کنند. آیا در جایی که احکام شرعی این اعمال را رد می کند، احکام عرفاء می توانند آن را قبول کنند؟ در حالی که عارف کسی است که عامل به شرع بوده و اعمال حسنه‌ی آن‌ها از دیگران زیاد است. اگر عرفان و شریعت دو منبع جدا از هم باشند در این صورت چنین توجیهی جایگاهی دارد، در حالی که همه اقرار می کنند که طریقت تابع و مکمل شریعت است و اگر تابع شریعت باشد، پس باید احکام علمای شرع را در هر برهه‌ای بر احکام عرفاء پیشی داد؛ زیرا تا مهر شرعی بودن عملی خورده نشود این عمل هر چند به فکر یک عرفانی صحیح باشد باز هم درست نیست و مخالف شریعت می باشد و تا عملی از سوی علمای شرع تأیید نشود، نمی تواند جایگاهی در عرفان داشته باشد؛ زیرا منبع هر دو، رسول الله صلی الله علیه و آله است. و به همین خاطر احکامی که امام اعظم رضی الله عنه یا امامان مذاهب چهارگانه رضی الله عنهم برای مذهب خود می آورند را بر احکام عرفاء ترجیح داده می شود و در عمل آن‌ها اجرا می شوند (بیشتر مفسرانی که ما استدلال آن‌ها را می آوریم، خودشان عرفانی هستند). و چون گفتند باید

به تفاسیر گذشتگان رجوع کرد ما نیز در جواب به بهترین تفسیرها رجوع کردیم و در این تحقیق آوردیم و به حق باید گفت که تمام این تفاسیر معتبر، و بر راه سنت، کاری را که آن‌ها می‌کنند را رد می‌کنند، که انشاء الله در ادامه خواهید خواند.

در دیگر نشست هایمان دیگر گروه‌ها این را می‌گفتند که رقص از دوره‌ی حضرت آدم (ع) بوده و تا این دوره ادامه دارد و خود حضرت محمد ﷺ رقص کرده است که، سخنانی دروغ و بی اساس است که چنین تهمت‌هایی بر پیامبر عزیزمان زشت و ناروا می‌باشد:

* سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ». (صحیح البخاری ج ۵۱ - صحیح مسلم ج ۱ ص ۶۵ - مسند امام احمد ج ۱ ص ۷۶)

رسول الله ﷺ گفتند: بر من از روی دروغ چیزی نسبت ندهید؛ پس هر کس بر من از روی دروغ چیزی نسبت دهد، پس به جهنم رود.*

این گروه به حدیثی استدلال می‌کردند که دروغ می‌باشد و علمای ما آن‌ها را رد کرده‌اند:

* فَإِنْ قُلْتَ أَلَيْسَ قَدْ ذَكَرَ أَبُو طَاهِرٍ الْمُقَدِّسِيُّ مِنْ حَدِيثِ أَنَسٍ وَصَاحِبِ الْعَوَارِفِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَثْبَدَ بِحَضْرَتِهِ رَجُلًا:

قَدْ لَسَعَتْ حَيَّةُ الْهُوَى قَلْبِي * فَلَا طَبِيبَ لَهَا وَلَا رَاقِيَ * إِلَّا الْحَبِيبُ الَّذِي شَغَفَتْ بِهِ * فَإِنَّهُ عَلَيْنِي وَتَرِيَاقِي. قَالَ فَتَوَاجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَوَاجَدَ أَصْحَابُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ حَتَّى سَقَطَ رِذَاؤُهُ عَنْ مَنْكِبِهِ، فَلَمَّا فَرَعُوا آوَى كُلُّ وَاحِدٍ إِلَى مَكَانِهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ لَيْسَ بِكَرِيمٍ مَنْ يَهْتَزُّ عِنْدَ السَّمَاعِ، ثُمَّ قَسَمَ رِذَاؤُهُ عَلَى مَنْ حَضَرَ أَرْبَعَمِائَةِ قِطْعَةٍ، فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ تَوَاجَدَ إِمَامُ الْمُرْسَلِينَ، وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا زَيْدٌ وَعَمْرُو، وَلَا خَالِدٌ وَبَكْرٌ. قُلْتُ هَذَا حَدِيثٌ مَوْضُوعٌ، وَخَبَرٌ بَاطِلٌ مَصْنُوعٌ، وَكَانَ وَاضِعُهُ عَمَّارُ بْنُ إِسْحَاقَ؛ لِأَنَّ بَاقِيَ رِجَالِهِ لَا يَتَّصِفُونَ بِالْكَذِبِ وَالْإِخْلَافِ. وَقَدْ قَالَ الذَّهَبِيُّ وَغَيْرُهُ: هُوَ مِمَّا يُقْطَعُ بِكَذِبِهِ.

وَقَالَ فِي تَسْهِيلِ السَّبِيلِ: مَا أُشْتَهَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَثْبَدَ بِي... (غذاء اللباب شرح منظومة الآداب ج ۱ ص ۳۱۱)

اگر کسی گوید که مگر ابوطاهر مقدسی از حدیث انس رضی الله عنه نگفته است و صاحب کتاب عوارف از رسول الله ﷺ حدیث ندارند که رسول الله ﷺ در حضور ایشان کسی شعر می‌گفت به این مضمون:

قلب مرا نیش زد، مار هوی * نه آن را طبیب است نه راقی (کسی که به دعاء و تعوذ وی را تداوی کند) * مگر دوستی که من عاشق وی شدم * اوست مریضی و دوا (ترباک) من * پس در این هنگام رسول الله ﷺ و اصحابش رضی الله عنهم به تواجد پرداختند طوری که ردای (لباس) ایشان از کتف ایشان افتاد. وقتی از آن فارغ شدند هر کس به مکان خود برگشت. و رسول الله ﷺ گفت از کرم (نیک) نیست که نزد شنیدن چنین چیزی تکان نخورد و نلرزد. بعد جامه‌ی خود را بر حاضران تقسیم کرد (چهارصد قطعه کرد) پس اولین کسی که تواجد کرد إِمَامُ الْمُرْسَلِينَ، وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بود نه زَيْدٌ وَعَمْرُو، نه خَالِدٌ وَبَكْرٌ.

گویم که این حدیث موضوع (حدیث به دروغ به رسول الله ﷺ نسبت داده شود) و باطل و ساختگی است و واضع آن عمار بن اسحاق است؛ زیرا بقیه‌ی راویان آن به دروغ گویی متصف نیستند.

در تسهیل السبیل آمده است که آنچه گفته می‌شود از (اشاره به حدیث موضوع تواجد) کذب و موضوع است.*

و در این کتب کذب و موضوع بودن آن حدیث بیان شده است:

۱) المنهاجی الاسیوطی، فقه القضاء. ۲) عزالدین ابن عبدالسلام، الامام فی بیان ادله الاحکام. ۳) ابوبکر الحصنی کفایة الأخیار فی حل غایة الاختصار. ۴) اسماعیل العجلونی، کشف الخفاء. ۵) شمس الدین السخاوی، السخاویة فی

متشابهات الآيات القرآنية. ۶) ملا علی القاری، مراقی الفلاح شرح نور الإيضاح. ۷) بدرالدین الزرکشی، شرح الزرکشی. ۸) محمد بن الادریس الحوت، أسنى المطالب فی أحادیث مختلفه المراتب....

*وقد احتج بعض قاصريهم بأن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلی: «أنت متي وأنا منك» فحجل. وقال لجعفر: «أشبهت خلقي وخلقي» فحجل. وقال لزيد: «أنت أخونا ومولانا» فحجل. ومنهم من احتج بأن الحبشة زفنت والنبي صلى الله عليه وسلم ينظر إليهم. والجواب: أما الحجل فهو نوع من المشي يفعل عند الفرح فأين هو والرقص، وكذلك زفن الحبشة نوع من المشي يفعل عند اللقاء للحرب. (تفسير قرطبي سورهی ص ذیل آیهی ۴۴)

بعضی از قاصران از علم دلیل آورده اند برای رقص حدیث رسول الله ﷺ را که حضرتش به علی رضی الله عنه فرمودند: تو از منی و من از توأم پس حضرت علی رضی الله عنه حجل کردند و حضرت رسول ﷺ به جعفر رضی الله عنه فرمودند: خلقت و اخلاقت (شکل و شمائل) به من شبیه است، پس حجل کرد. و به زید رضی الله عنه فرمودند: تو برادر و مولای ما (آزاد کرده ی ما) هستی پس وی هم حجل کرد. و بعضی از آن ها به حدیثی احتجاج کرده اند که حبشه (نام قومی) زفن کردند نزد رسول الله ﷺ در حالی که رسول الله ﷺ به آن ها می نگرست.

جواب آن اینکه: اولاً حجل به نوعی از راه رفتن گفته می شود که هنگام سرور و خوشی بر انسان عارض می شود پس چه ربطی وجود دارد بین این (حجل) و رقص این ها و اما زفن حبشه، آن هم نوعی از راه رفتن می باشد که هنگام ملاقی شدن با دشمن انجام داده می شود.*

و استدلال آن ها به این چنین روایت هایی موضوع و کذب است. و جالب اینکه یک گروه مثل این ها می گویند که در تمام دوران رقص بوده و یک گروه می گویند که چون قلوب پیامبر ﷺ و اصحاب رضی الله عنه به اندازه ی کافی مطمئن و بزرگ بوده، رقص در آن ها نبوده و چون ما ضعیفیم رقص می کنیم و بالا و پایین می پریم! و این تناقض گویی ها خود دلیلی دیگر بر درست نبودن افعال آن ها می باشد. و یکی از این به اصطلاح عالم ها می گفت که اگر ۴۱ تفسیر باشد و ۲۰ تفسیر یک حکم را رد کند و ۲۱ آن را قبول کند آن تفاسیری که شمار آن ها زیاد است را موثق می داند، شمار را ملاک می دانند و متأسفانه نمی گویند موافق شریعت بودن آن ها ملاک است هر چند این تفاسیر موثق یا غیر موثق باشند. و این را باید بخاطر داشت که این سخن بر علیه آن ها است؛ زیرا اکثر قریب به اتفاق تفاسیر افعال این ها را رد می کنند.

آیا یک کافر زندیق اگر از یک مسلمان این اعمال را ببیند در باره ی اسلام چه فکر می کند؟ آیا نمی گوید این انسان ها مانند میمون روی همدیگر می پرند؟ آیا به این فکر نمی کند که اگر مسلمانی این چنین باشد و این اعمال، اگر ثواب داشته باشد، پس بهتر است که راه مرتاضی را در پیش بگیرند که در پریدن و اعمال خارق العاده سرآمد است؟ خیر این چنین کارهایی اسلام را معرفی نمی کند بلکه سادگی و آرامش مسلمانان و صداقت و راستگویی آن ها اسلام را در جهان به مردم شناسانده است. اسلام را از گریه های شبانگهی و از راز و نیازهای مخفیانه در دل شب و از بی آلاشی آن ها می شناسند:

*وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ. (سوره اعراف آیه

(۲۰۵)

پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی آنکه صدای خود بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش.*

بعضی از سرگروه های این حزب ها این را می گویند که ما با چشمان خود دیدیم که کافر از بلاد کفر با دیدن رویا در خواب و گرفتن آدرس بدون آنکه آن ها را بشناسد آمده و تمام این راه ها (راههای تصوف) را در مدت کوتاهی رفته است. این را استدلال می کنند و می گویند در این باره مشکلی نداریم!

این افراد با دیدن اعمال خارق العاده از اساتید خود و بدون آنکه موافق یا مخالف شریعت بودن این اعمال را در نظر بگیرند راه خود را حق می دانند، در حالی که نمی دانند خارق العاده بودن عملی نمی تواند مسلمان بودن آن فرد را برساند

و مهمترین ملاک برای درست بودن این اعمال موافق قرآن و سنت بودن آن می باشد. مثلاً فرعون خواب می بیند که تخت پادشاهی وی را کسی از بنی اسرائیل برخواهد انداخت و این خواب وی درست و صادق بود و برای جلوگیری از آن پسران بنی اسرائیل را کشت یا وقتی که به رود نیل دستور توقف می داد آن می ایستاد و دوباره با دستور او حرکت می کرد؛ پس فرعون باید دارای وجهه ای نزد الله ﷻ باشد و «دیوید کافرید» یا مرتاض های هندی اعمالی خارق العاده از خود نشان می دهند که اگر بهتر بودن یک فرد از افراد دیگر را از این اعمال بشناسیم پس بهترین آنها هستند. و این فرد که از آن بلاد آمده مسلماً از افراد این حزب بوده که برای حقیقت جلوه دادن آن به اصطلاح پیر و قوت قلب دادن دروغین به مریدهای او و برای درست جلوه دادن راههای آنها با نقشه ی قبلی به آنجا آمده تا تفرقه ی مسلمانان روز به روز بیشتر شود و حزب بازی ها قوت بگیرند.

* استدلال العلماء بهذه الآية على ذم الرقص وتعاطيه. قال الإمام أبو الوفاء ابن عقيل: قد نص القرآن على التهي عن الرقص فقال: «ولا تمش في الأرض مَرَحاً» وذم المختال. والرقص أشد المرح والبطر. أو لسنا الذين قسنا النبيذ على الخمر لاتفاقهما في الإطراب والسكر، فما بالناس لا نقيس القضيبي وتلحين الشعر معه على الطنبور والمزمار والطبل لاجتماعهما. فما أقبح من ذي لحية، وكيف إذا كان شبيبةً، يرقص ويصفق على إيقاع الألحان والقضبان، وخصوصاً إن كانت أصوات لنسوان ومردان، وهل يحسن لمن بين يديه الموت والسؤال والحشر والصراط، ثم هو إلى إحدى الدارين، يَشْمُس بالرقص شمس البهائم، ويصفق تصفيق النسوان، والله لقد رأيت مشايخ في عمري ما بان لهم سن من التيسم فضلاً عن الضحك مع إدمان محالطتي لهم. (تفسير قرطبي سوره ی اسراء ذیل آیه ی ۳۷)

علماء بر زشت بودن رقص و مبادرت به آن، به این آیه (ولا تمش فی الأرض مَرَحاً) استدلال کرده اند. امام ابوالوفاء ابن عقیل گفتند: در قرآن به صراحت از رقص نهی کرده شده است و این آیه را خواندند. و مختال (متکبر و فخر فروش) را مذمت کردند. رقص بدترین سرور و شادمانی و غرور می باشد. آیا ما با قیاس کردن نیبذ بر خمر، بخاطر مسکر و مطرب بودنش حرام ندانستیم. پس چیست ما را که قضيبي و تلحين شعر را، بخاطر اجتماع طرب در آنها به طنبور و طبل قیاس نکنیم؛ پس چه قبیح است از فرد ریشمند (بزرگ) و اگر این فعل از شیخ باشد، چگونه خواهد بود، که بخاطر شعر خواندن رقص می کند خصوصاً وقتی که این اصوات از زنان و نوجوانانی باشد که هنوز ریش بر آنها نروئیده باشد. آیا نیکو خواهد بود بر کسی که در جلوی وی مرگ باشد و سؤال و حشر و صراط، بعد وی به یکی از دارین (جهنم یا بهشت) خواهد رفت و با این وصف مانند حیوانات رقص می کند و مانند زنان دست می زند (حال وی چگونه خواهد بود وای بر وی). والله؛ همانا من مشایخی را دیدم که در طول عمر خود برای یک بار هم شده دندان خود را از خنده نشان نداده اند با این که من مدام پیش آنها بودم.*

* واستدل بعض أهل العلم بقوله تعالى: {وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا} على منع الرقص وتعاطيه. لأن فاعله ممن يمشي مَرَحاً. (اضواء البيان سوره ی بنی اسرائیل (الاسراء) ذیل آیه ی ۲۸)*

بعضی از اهل علم دینی، برای ممنوعیت رقص به این آیه ی شریف استدلال کرده اند: {وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً} (به خودپسندی بر زمین راه مرو)*

زیرا کسی که رقص می کند راه رفتنش از روی مرح (تکبر) می باشد.

* وقيل له: "إن فلاناً يمشي علي الماء!". فقال: "عندي أن من مكناه الله من مخالفة هواه فهو أعظم من المشي علي الماء". (طبقات الاولياء حرف الجيم أبو القاسم الجنيد البغدادي)

به جنید بغدادی گفته شد که فلانی روی آب راه می رود وی جواب داد: نزد من آن کس که الله ﷻ وی را بر مخالفت با هوای خود قادر ساخته برتر و بزرگتر است از کسی که در آب راه می رود.*



و ساحر نیز می تواند در هوا پرواز کند. (تفسیر رازی سوره بقره ذیل آیه ۱۰۲ - تفسیر ابن کثیر سوره بقره ذیل آیه ۹۹ - تفسیر آلوسی سوره بقره ذیل آیه ۱۰۲)

*وَأَنَّهُمْ قَدْ صَرَحُوا بِأَنَّ الشَّرِيعَةَ مَظْهَرُ أَعْظَمَ لَأَنَّهَا مَظْهَرُ اسْمِ اللَّهِ تَعَالَى الظَّاهِرِ وَأَنَّهُ لَا يُمْكِنُ لِأَحَدٍ أَنْ يَصِلَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِإِهْمَالِهَا، فَقَدْ جَاءَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنَ الْعَارِفِينَ: الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مُسَدَّدَةٌ إِلَّا عَلَى مَا اقْتَفَى أَثَرُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ يَطِيرُ فِي الْهَوَاءِ وَقَدْ أَحْلَ بِحُكْمِ وَاحِدٍ مِنَ الشَّرِيعَةِ فَقُولُوا: إِنَّهُ زَنْدِيقٌ. (تفسیر آلوسی سوره مائده ذیل آیه ۸۶)

طائفه‌ی صوفیه بر این صراحتاً اعلام کرده‌اند که شریعت مظهر اعظم است (جای ظهور حق) زیرا آن (شریعت) مظهر اسم الله الظاهر است. کسی را ممکن نیست که با اهمال آن (شریعت) به الله ﷻ برسد، و از کثیری از عارفین آمده است که تمام راه‌ها به الله ﷻ بسته است مگر با پیروی از رسول الله ﷺ (برای رسیدن به الله ﷻ باید از رسول الله ﷺ پیروی کرد). اگر کسی را دیدید که در هوا پرواز می کند در حالی که فقط به یکی از احکام شرع خللی وارد کرده باشد پس به وی بگویید که او زندیق است.*

*فَقَدْ قَالَ الشَّافِعِيُّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ: لَوْ رَأَيْتُ صَاحِبَ كَبِيرَةِ يَطِيرُ فِي الْهَوَاءِ لَمْ أَقْبَلْهُ حَتَّى يَتُوبَ مِنْ بَدْعِهِ، ذَكَرَهُ أَبُو نَعِيمٍ وَقَدْ تَظَهَّرَ الْكِرَامَةُ عَلَى يَدِ فَاسِقٍ بَلْ كَافِرٍ كَالسَّامِرِيِّ فَإِنَّهُ رَأَى فَرَسَ جَبْرِيلَ حَتَّى أَخَذَ مِنْ تَرَابِ حَافِرِهَا وَجَعَلَهُ فِي الْعَجَلِ فَنَحَرَ، وَنَقَلَ ابْنُ الْعِمَادِ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الشَّيْخِ أَبِي مُحَمَّدٍ النَّيْسَابُورِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ قَالَ يَجِبُ عَلَى الْوَلِيِّ إِخْفَاءُ الْكِرَامَةِ، وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى أَعْلَمُ. (فتاوی ابن حجر الهیثمی ج ۴ ص ۳۴۱)

امام شافعی رحمه الله می فرماید: اگر کسی را که گناه کبیره‌ای انجام داده باشد و وی را ببینید که در هوا پرواز می کند از وی (به عنوان کرامت) قبول نکنم تا وقتی که از گناهش و بدعتش توبه کند (این را ابو نعیم ذکر کرده است) و همانا کار خارق العاده به دست فاسق ظاهر می شود، بلکه از دست کافر نیز صادر می شود مانند سامری (از خویشاوندان حضرت موسی (ع) که گوساله‌ای را برای عبادت درست کرد؛ زیرا وی (سامری) اسب جبرئیل (علیه السلام) را دید و از خاکی که از سم اسب وی افتاد، گرفت و آن را در آن گوساله داخل کرد پس گوساله به صدا در آمد.

ابن العمد از شیخ ابی محمد نیشابوری نقل می کند که بر ولی واجب است که کرامت خود را پنهان دارد.*
*فَإِذَا رَأَيْتُ إِنْسَانًا يَطِيرُ فِي الْهَوَاءِ وَيَمْشِي عَلَى الْمَاءِ أَوْ يُخْرِجُ بِالْمَغِيَّاتِ، وَيُخَالِفُ الشَّرْعَ بِارْتِكَابِ الْمُحَرَّمَاتِ بِغَيْرِ سَبَبٍ مُحَلِّلٍ، أَوْ يَتْرُكُ الْوَاجِبَاتِ بِغَيْرِ سَبَبٍ مُجَوِّزٍ، فَاعْلَمْ أَنَّهُ شَيْطَانٌ نَصَبَهُ اللَّهُ فِتْنَةً لِلْجَهْلَةِ وَلَيْسَ ذَلِكَ بِبَعِيدٍ مِنَ الْأَسْبَابِ الَّتِي وَصَفَهَا اللَّهُ لِلضَّلَالِ، فَإِنَّ الدَّجَالَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فِتْنَةً لِأَهْلِ الضَّلَالِ، وَكَذَلِكَ يَأْتِي الْخُرْبَةَ فَتَتَّبِعُهُ كُنُوزُهَا كَيْعَاسِيبِ النَّحْلِ، وَكَذَلِكَ يُظْهِرُ لِلنَّاسِ أَنَّهُ مَعَ جَنَّةٍ وَنَارٍ فَتَارُهُ جَنَّةٌ، وَجَنَّتُهُ نَارٌ، وَكَذَلِكَ مَنْ يَأْكُلُ الْحَيَّاتِ وَيَدْخُلُ النَّيْرَانَ فَإِنَّهُ مُرْتَكِبُ الْحَرَامِ بِأَكْلِ الْحَيَّاتِ، وَفَاتِنُ النَّاسِ بِدُخُولِ النَّيْرَانِ لِيَقْتَدُوا بِهِ فِي ضَلَالَتِهِ وَيَتَابِعُوهُ عَلَى جَهَالَتِهِ. (قواعد الأحكام فی مصالح الأنام ج ۲ ص ۱۴۷)

وقتی انسانی را در هوا پرواز کنان دیدی و بر آب راه رونده و یا اینکه از غیب خبر می دهد در حالی که با ارتکاب محرمات بدون عذر محلل با شرع مخالفت می ورزد و یا واجبات را بدون عذر ترک می کند، پس بدان که وی شیطان است که الله ﷻ آن را برای به فتنه انداختن جاهلان فرستاده است و آن دور از ذهن نیست با اسبابی که الله ﷻ وصف آن را برای ضلالت آورده است؛ زیرا دجال کسانی را می کشد و زنده می گرداند و این فتنه‌ای است برای اهل گمراهی. و همچنین به خرابه‌ها می آید و گنجهای آن را آشکار می کند مانند کندوان زنبور و همچنین به مردم نشان می دهد که همراه وی بهشت و جهنم وجود دارد در حقیقت جنت وی آتش و آتش وی بهشت است. و همچنین است کسانی که مار می خورند و یا که به آتش وارد می شوند؛ آن‌ها با خوردن مار مرتکب گناه کبیره شده‌اند و با ورود به آتش مردم را به فتنه انداخته است تا در گمراهی و جهالت از وی تبعیت کنند.*

سرگروه یکی از این حزب‌ها با پخش سی دی، که در آن سی دی با نشان دادن رقص و سجده‌ی مریدانش در جلوی خود، خواست تمام افراد منطقه ما را در حزب خود وارد کند. وقتی سی دی بیرون داده شد تمام مردم فهمیدند که کار این افراد مخالف شریعت است و علمای ما هم در آن دوره در مقابلشان ایستادند. این گروه وقتی فهمیدند مردم از این اعمال تنفر دارند با تمام سرعت این سی دی‌ها را جمع کردند تا آبروی خود را حفظ کنند و دید مردم را بدتر نکنند. من می‌خواهم از این افراد پست که اسلام را به سخره گرفته‌اند بپرسم که اگر این اعمال صحیح است پس چرا آن سی دی‌ها را جمع کردند؟ و اگر حقیقت این است پس چرا از مردم پنهان می‌کنند؟ این کار فقط نشانه‌ی این می‌باشد که این گروه‌ها هر کاری که می‌کنند، برای فریب و ریاء در بین مردم است. (این مراسم رقص در جاهای دیگر دنیا نیز زیاد شده و برخی بزرگان و دلسوزان دین آن‌ها را گرد آورده و در قالب کلیپ‌هایی در بین مردم پخش کرده‌اند که امیدوارم برای مردم ما عبرت بخش باشد).

حال به عنوان مثال می‌گوییم که این اعمال کرامت است؛ آیا کسانی که الله ﷻ بر آن‌ها منت نهاده و از فضل خود به آن‌ها کرامات و نشانه‌ی الهی بخشیده، می‌تواند این اعمال را در میان مردم آشکار کند و به وسیله‌ی این اعمال در میان مردم، برای خود احترام کسب کند.

حال به عنوان مثال می‌گوییم که این اعمال کرامت است؛ آیا کسانی که الله ﷻ بر آن‌ها منت نهاده و از فضل خود به آن‌ها کرامات و نشانه‌ی الهی بخشیده، می‌تواند این اعمال را در میان مردم آشکار کند و به وسیله‌ی این اعمال در میان مردم، برای خود احترام کسب کند.

*إفشاء سر الربوبية كفر. (روح البیان سوره اعراف ذیل آیه ۲۰۳ - غریب القرآن سوره اعراف ذیل آیه ۱۹۹)

افشاء کردن اسرار الهی کفر است.*

*وقیل: لا یحب الله تعالی إفشاء سر الربوبية وأظهار مواهب الألوهية، أو كشف القناع من مکنونات الغیب ومصنونات غیب الغیب. (الوسی سوره نساء ذیل آیه ۱۶۶)

گفته شده است که الله ﷻ پسند نمی‌دارد افشاء اسرار ربّ را و اظهار عطایای الهی را و بر داشتن حجاب از غیب را.*

*أَنَّ جَعْفَرَ الصَّادِقَ، قَالَ: لَا يَتِمُّ الْمَعْرُوفُ إِلَّا بِثَلَاثَةٍ: بِتَعْجِيلِهِ، وَتَصْغِيرِهِ وَسْتَرِهِ. (سیر اعلام النبلاء ج ۶ ص ۴۳۸)

و حضرت جعفر صادق (قدس سرّه) فرمودند که معروف (کار خیر) حاصل نشود مگر به سه چیز: تعجیل برای انجام آن و کوچک شمردن آن نزد خود و مخفی کردن آن.*

و هنوز نمی‌دانند اگر مردم ما در برابر این ظلم‌ها که در حق اسلام می‌شود بیدار شوند نامی از آن‌ها باقی نخواهد ماند.

انسان مسلمان با اعمال خود شناخته می‌شود همانگونه که صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم فقط با سادگی و اعمال راستین خود بر تمام دنیا چیره شده‌اند.

آیا به یک انسان این اجازه داده شده تا با کارهایی که انجام می‌دهد به بدن خود آسیب برساند؟ خودزنی در اسلام چگونه است؟ در اسلام آسیب رساندن به بدن خود حرام است و انسان این اجازه را ندارد که جایی از بدن خود را زخمی یا اذیت کند. این گروه‌ها وقتی به رقص در می‌آیند سر و بدن خود را به در و دیوار و زمین می‌کوبند، آیا این از اسلام است؟ و بعضی مواقع که در نماز این حالت پیش می‌آید دو پای خود را بالا و پایین می‌برند که خود این کارها در فقه اسلامی فاسد کننده‌ی نماز است و به جای آنکه در نماز ادب را رعایت کنند به الله تبارک و تعالی بی احترامی می‌کنند.

و این سؤال پیش می‌آید که چرا این افراد فقط در مواقعی که ذکر می‌کنند این حالت‌ها دست می‌دهد؟ جواب این است: این احوال فقط در این مواقع ظاهر نمی‌شود بلکه در مواقعی که موسیقی پخش می‌شود نیز این حالت دست می‌دهد و بیشتر یا بهتر است بگوییم همیشه در مواقعی که شعر می‌خوانند این احوال دست می‌دهد و اگر در موقع ذکر

نیز این احوال دست دهد به گفته‌ی ابن عمر رضی الله عنهما و اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها و دیگران که در تفاسیر خواهید دید، شیطان بر او مسلط شده است.

و این نکته را به خاطر بسپاریم که خوب بودن یک فرد شناسنامه‌ی خوب بودن فرزندانش نیست و همچنین بد بودن یک فرد شناسنامه‌ی بد بودن فرزندانش نیست همانطور که فرزند حضرت نوح (ع) کافر بوده و همچنین پدر حضرت ابراهیم (ع) کافر بوده است و شناخت ما از خوب یا بد بودن آن‌ها همان عمل به شریعت می‌باشد و با تقوا بودن در پیشگاه الله ﷻ مراتب انسان‌ها را مشخص می‌کند. و این را به این خاطر می‌آورم که گروهی به خاطر وجهه‌ی پدران و اساتید خود که در میان ما و علماء ترکمن احترام خاصی دارند، سوء استفاده می‌کنند و در حالی که کارهای وی مخالف شریعت است، به خاطر جایگاه پدرانشان و اساتیدشان، در میان مردم به آن‌ها احترام گذاشته می‌شود. و باعث شده تا با نفاق کاری‌ها و دورویی‌های خود مردم را فریب دهند و به نام اسلام هوس‌های خود را دنبال کنند.

و کسانی هم از علمای ما که تحقیقات کمتری دارند این راه را برگزیده‌اند که با اعمال آن‌ها کاری نداشته باشند و این سخن حضرت بهاءالدین نقشبندی «قدس سره» را می‌آورند که می‌گوید: «نه انکار می‌کنم و نه اینکار» در شرایطی که این سخن را زمانی می‌توان آورد که در قرآن و حدیث رسول الله ﷺ و گفتار صحابه رضی الله عنهم حکم قطعی در این مورد نباشد. و با این کار می‌خواهند خود را مبرأ کنند. و از گفتن حقیقت دوری می‌کنند و به دنبال تحقیق در این موارد نمی‌پردازند و حقیقت حال هم این است که این کسان مرید یکی از این گروه‌ها بوده و این را بخاطر این می‌آورند که اگر بگویند که مرید و مؤید آن‌ها هستند در پیش مردم احترام خود را از دست خواهند داد. در حالی که قرآن بهترین امت بودن ما را در امر به معروف و نهی از منکر می‌داند:

*كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰). (سوره آل عمران آیه ۱۱۰)

شما بهترین امتی هستید از میان مردم پدید آمده، که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ﷻ ایمان دارید. اگر اهل کتاب نیز ایمان بیاورند بر ایشان بهتر است بعضی از ایشان مؤمنند و بیشترشان تبهکارند.*
در اینجا الله ﷻ شرط بهترین امت بودن ما را چه می‌داند؟ آیا جز این است که امر به معروف کنیم و نهی از منکرات؟

اگر ما بهترین امت الله ﷻ هستیم پس چگونه حقیقت را کتمان می‌کنیم در حالی که رسول الله ﷺ و اصحاب کرام رضی الله عنهم این کارها را نکرده‌اند و برای اینکه خود را در دید آن‌ها خوب جلوه دهیم هیچ عکس العملی در برابر کارهای خلاف شریعت آن‌ها انجام نمی‌دهیم.

*ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّهُ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸). (سوره التكاثر آیه ۸)

سپس در آن روز همه شما از نعمتهایی که داشته اید سؤال خواهید شد.*

*الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵). (سوره یس آیه ۶۵)

امروز بر دهانشان مهر می‌نهم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان گواهی دهد به آنچه می‌کردند.*

بهاءالدین نقشبندی را بهتر بشناسیم:

بیشتر راههایی که در طریقت به آن اقتداء می‌شود، طریقتی است که حضرت بهاءالدین نقشبندی رضی الله عنه آن را بنا نهاده است. حال کسانی که این ادعاء را دارند که بر مسلک و روش نقشبندیه هستند، باید خود را با روشی که این اولیای الهی گذاشته وفق دهند.

* {آورده اند که مالک حسین که والی هرات بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق الدین محمد نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت بنای طریقت شما بر چیست فرمودند که "خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بیاطن با حق"}. (تفسیر حقّی (روح البیان) سوره ی نور ذیل آیات ۳۷-۳۸)*

* **فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷).** (سوره نور آیه ۳۷)

در خانه هایی که الله ﷻ رخصت داده که قدر و منزلت آن ها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود در آن خانه ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند. (۳۶) مردانی که نه تجارت و داد و ستدی آنان را از یاد الله ﷻ و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد، و از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود می هراسند. (۳۷)*

یعنی حتّی وقتی با مردم هستند نیز الله ﷻ را فراموش نمی کنند. در میان مردم زیستن و از یاد الله ﷻ غافل نبودن. این است طریقه ی نقشبندیه. منظور این نیست که آن ها همیشه مشغول امور دنیوی بوده و وقتی را برای آخرت اختصاص نمی دهند بلکه منظور این است که آن ها حتّی در مواقعی که به امور دنیوی مشغول هستند نیز از یاد الله ﷻ غافل نیستند.

بعضی از این متصوّفه را وقتی می پرسی که چه عمل خاصی انجام می دهی و آیا وردی یا اورادی داری می گویند و ادعاء می کنند: دست به کار و دل به یار. در حالی که این ادعاء را باید به الله ﷻ ثابت کرد و نه به خلق الله. و از خلق باید پوشیده داشت.

ذکر نقشبندیه چیست؟ حضرت بهاء الدین نقشبندی «قدس سرّه» به غیر از الله و لا اله الا الله را ذکر نمی گوید و با صفات الله ﷻ کاری ندارد و **این مهم است که حضرت بهاء الدین نقشبندی «قدس سرّه» به زبان اجازه ی ذکر نمی دهد و فقط با قلب ذکر می گوید.**

و حال این گروه هایی که این اعمال را انجام می دهند خود را به طریق نقشبندیه می نامند، در حالی که اعمال آن ها هیچ کدام به روش حضرت بهاء الدین «قدس سرّه» نیست و ذکر جهر می کنند؛ البته اگر کارها و حرف های آن ها را بتوان ذکر نامید. و در جواب این را می آورند که پیر حضرت بهاء الدین «قدس سرّه» ذکر جهر می کردند در حالی که آن ها نیز این کار را نمی کردند؛ زیرا هیچ عالم و پیرو شریعت مخالف قرآن و سنّت رسول الله ﷺ گامی نمی نهد و اگر چنین امکانی هم داشته باشد، من این پاسخ را به ایشان می دهم که آیا آن ها طریقت بهاء الدین نقشبندی «قدس سرّه» را می روند یا طریقت پیر بهاء الدین «قدس سرّه» را؟ و آیا این کافی نیست که قرآن در دو مرتبه ذکر خفیه را تأیید می کند (سوره ی اعراف آیات ۵۵ و ۲۰۵) و راه رسول الله ﷺ و صحابه ی کرام رضی الله عنهم و امام مذهبشان، امام اعظم رحمته الله بر راه خفیه است؟ این اعمال مانند این می ماند که ما به ظاهر چیزی را قبول کنیم و از وجهه ی داشتن این عمل سود ببریم ولی در دل و عمل این راه را قبول نکنیم و به باد سخره بگیریم و خلاف آن عمل کنیم؟

تعریف مؤمنان از نظر قرآن:

* **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲).**

(سوره انفال آیه ۲)

مؤمنان، همان کسانی هستند که چون الله ﷻ یاد شود دلهایشان بترسد، و چون آیات او بر آن ها خوانده شود بر ایمان آن ها بیفزاید، و بر پروردگار خود توکل کنند.*

این است صفت حقیقی مؤمنان. تعریف قرآن از هر چیزی اولین ملاک و نشان دهنده ی معنای حقیقی آن است. قرآن مؤمنان را همیشه در خوف و رجاء می داند و آن خوف و رجاء یعنی ترس و امیدواری مؤمن بر گذشت و مهربانی او. و معلوم است که این اعمال مؤمنان همراه با طمأنینه و آرامش الله ﷻ است نه با تکلف و ریاء و دوری از قوانین



اسلامی. وقتی که ایمان انسان زیاد می شود آرامش الهی در دل انسان افزوده می شود و الله ﷻ را در وجود خود احساس می کند و تکلف و ریا از بین می رود. آیا اعمال این گروه ها با این آیهی قرآنی موافق است؟ آیا وقتی که ایمان انسان افزوده می شود این اعمال پیدا می شود؟ **أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷).** (سوره بقره آیه ۶۷)

تفاسیر آیهی ۲۳ سورهی زمر:

و اینک تفاسیری که در بارهی آیهی ۲۳ زمر، که بیشتر تفاسیر این گونه افعال را در این سوره توضیح داده اند، به اختصار می آوریم و کسانی که چنین منبع هایی دارند می توانند آن را در این آیه ببینند. تفاسیری که در این مجموعه آورده می شود بیشتر در موضوع بحث ما تکیه دارد و به آن مقدار آورده می شود که لزوم داشته باشد و از زیاده روی و تکلف جلوگیری می شود تا خواننده ی عزیز احساس خستگی نکند، و اگر کسی به دنبال اطلاعات بیشتری می باشد می تواند به این تفاسیر رجوع کند. بخشی از این تفاسیر به زبان فارسی ترجمه شده و چون بیشتر آن ها به شبیه یکدیگر می باشند از زیاده روی در ترجمه کاسته شد تا تکلف و زیاده روی کمتر شود.

تفسیر ابن کثیر:

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (زمر ۲۳)

الله ﷻ زیباترین سخن را به صورت کتابی متشابه، متضمن وعد و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می هراسند پوست بدنشان جمع می شود، سپس پوستشان و دلشان به یاد الله ﷻ نرم می گردد، این است هدایت الله ﷻ، هر که را بخواهد به آن راه نماید، و هر که را الله ﷻ گمراه کند او را راهبری نیست. ... و قوله: { تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ } أي هذه صفة الأبرار، عند سماع كلام الجبار، المهيمن العزيز الغفار، لما يفهمون منه من الوعد والوعيد. والتخويف والتهديد، تقشعر منه جلودهم من الخشية والخوف،

{ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ } لما يرجون ويؤمنون من رحمته ولطفه، فهم مخالفون لغيرهم من الكفار من وجوه:

أحدها: أن سماع هؤلاء هو تلاوة الآيات، وسماع أولئك نغمات الأبيات، من أصوات القينات.

الثاني: أنهم إذا تليت عليهم آيات الرحمن خروا سجدا وبكيا، بأدب وخشية، ورجاء ومحبة، وفهم وعلم، كما قال: { إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ }

أي: لم يكونوا عند سماعها متشاغلين لاهين عنها، بل مصغين إليها، فاهمين بصيرين بمعانيها؛ فلهذا إنما يعملون بها، ويسجدون عندها عن بصيرة لا عن جهل ومتابعة لغيرهم [أي يرون غيرهم قد سجد فيسجدون تبعاً له].

[الأنفال: ۲-۴] وقال تعالى: { وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا } [الفرقان: ۷۳]

وقال السُّدِّي: { تُمْ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ } أي: إلى وعد الله. وقوله: { ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ } أي: هذه صفة من هداه الله، ومن كان على خلاف ذلك فهو ممن أضله الله، { وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ } [الرعد: ۳۳].

قال عبد الرزاق: حدثنا مَعْمَرُ قال: تلا فتادة، رحمه الله: { تَقْشَعُرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ }

قال: هذا نعت أولياء الله، نعتهم الله بأن تقشعر جلودهم، وتبكي أعينهم، وتطمئن قلوبهم إلى ذكر الله، ولم ينعتهم بذهاب عقولهم والغشيان عليهم، إنما هذا في أهل البدع، وهذا من الشيطان.

الثالث: أنهم يلزمون الأدب عند سماعها، كما كان الصحابة، رضي الله عنهم عند سماعهم كلام الله من تلاوة رسول الله صلى الله عليه وسلم تقشعر جلودهم، ثم تلين مع قلوبهم إلى ذكر الله. لم يكونوا يتصارخون ولا يتكلمون ما ليس فيهم، بل عندهم من الثبات والسكون والأدب والحشية ما لا يلحقهم أحد في ذلك؛ ولهذا فازوا بالقدح المعلن في الدنيا والآخرة.

این صفت ابرار است هنگام شنیدن کلام الله بخاطر فهم آنها، تهدید های آن و وعده های آن، پوستشان از ترس جمع می شود.

بخاطر امید و آرزوی رحمت الله ﷻ و لطف وی.

پس آنها با کفار از چند وجه فرق دارند:

(۱) اینها چیزی را که گوش می دهند، آیات الله ﷻ است ولی کفار نغمه های بیت را از خوانندگان می شنوند.

(۲) اینان وقتی آیات الرحمن را می شنوند پس گریه کنان با ادب و خشیت و امید و محبت و فهم و علم به سجده می افتند همچنان که الله تعالی می فرماید {جز این نیست که مؤمنان آناند که چون الله ﷻ یاد کرده شود دل ایشان بترسد و چون آیات الله ﷻ بر ایشان خوانده شود، آن آیات ایمان ایشان را زیاده سازند و بر پروردگار خویش توکل می کنند. آنان که نماز را بر پا می دارند و از آنچه که ایشان را روزی داده ایم خرج می کنند.

این جماعت، ایشانند مؤمنان. به تحقیق ایشان را نزدیک پروردگار ایشان مرتبتها و آمرزش و روزی نیک است. (ترجمه ی سوره ی انفال آیات ۲ تا ۴)

و باز می فرماید: {و کسانی که هر گاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، مانند کر و کور روی آن نمی افتند} [ترجمه سوره الفرقان آیه ۷۳]

یعنی هنگام شنیدن آن از گوش کردن به آن مشغول نمی مانند و به بازی مشغول نمی شوند بلکه به آن گوش فرا می دهند در حالی که فهم کننده و بینا هستند. به همین خاطر است که به آن عمل می کنند و از روی بصیرت به سجده می روند نه از روی نادانی و تبعیت از غیر (تبعیت: می بینند که بقیه سجده کرده اند آنها هم به تبعیت از سجده کنندگان به سجده می روند).

(۳) آنها نزد شنیدن آیات ادب نگاه می دارند همچنان که صحابه رضی الله عنهم هنگام شنیدن تلاوت آیات از رسول الله ﷺ بوده اند که پوستشان جمع می شد و بعد آرامش می یافت همراه قلبشان به ذکر الله ﷻ. آنها فریاد نمی کردند و خود را به آنچه که در خود نمی یافتند، به تکلف (سختی) نمی انداختند، بلکه نزد آنها ثبات و سکون، قرار و ادب و خشیت بود. آن صفاتی که غیر آنها را نبود به همین خاطر بود که به خیر دنیا و آخرت نائل شدند.

فتاده رضی الله عنه می گوید این است صفت اولیاء الله، الله ﷻ صفت آنان را بیان کرد به اینکه: پوست آنها جمع می شود و چشمان آنها گریان می شود و قلب آنها با ذکر الله ﷻ آرام می گیرد، آنها را الله ﷻ به ذهاب عقل و بیهوشی



موصوف نداشت (صفت آن‌ها را در بیهوشی و ذهاب عقل ندانست). و آن (بیهوشی و ذهاب عقل) از اهل بدعت صادر می‌شود و این از شیطان است.

سدی می‌فرماید معنی الی ذکرالله، وعده‌ی الله ﷻ است و معنی {ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ} {این است هدایت الله ﷻ که هر که را خواهد به آن‌ها هدایت می‌کند} این است که هر که خلاف این صفات باشد از جمله‌ی کسانی است که الله ﷻ آن‌ها را گمراه کرده است (یعنی آنان که بر هدایتند فقط پوست آن‌ها جمع می‌شود و بعد قلب و جسد آنان به ذکر الله ﷻ آرام می‌گیرد و هرکس که خلاف این باشد از گمراهان است).

الكتاب : تفسير القرآن العظيم

المؤلف : أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي [٧٠٠ - ٧٧٤ هـ]

تفسير الطبري:

وقوله: (تَقَشَّرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) يقول تعالى ذكره: تقشعر من سماعه إذا تلي عليهم جلود الذين يخافون ربهم (ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ) يعني إلى العمل بما في كتاب الله، والتصديق به. (ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ) يقول تعالى ذكره: هذا الذي يصيب هؤلاء القوم الذين وصفت صفتهم عند سماعهم القرآن من اقشعرار جلودهم، ثم لينها ولين قلوبهم إلى ذكر الله من بعد ذلك. گفته‌ی الله تعالى (تَقَشَّرُ مِنْهُ....) یعنی وقتی که می‌شنوند آن (قرآن) را موهای کسانی که از الله ﷻ می‌ترسند، سیخ سیخ می‌شود و (ثُمَّ تَلَيْنُ...) یعنی بعد از شنیدن، قلب و جلود آن‌ها به عمل به آنچه در کتاب الله است آرام می‌گیرد و به تصدیق آن.

(ذَلِكَ هُدَى...) یعنی این صفات کسانی است که الله آن‌ها را هدایت کرده یعنی صفات آنان این است که در وهله ی اول سماع قرآن، اقشعرار جلود به آن‌ها دست می‌دهد و بعد آرامش می‌یابند و آرام گرفتن قلب آن‌ها به ذکر الله.

المؤلف : طبري [٢٢٤ - ٣١٠ هـ]

تفسير البغوي:

{ تَقَشَّرُ } تضطرب وتشمئز،

پوست آن‌ها مضطرب و جمع می‌شود (پوستشان می‌کشد).

{ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ } والاقشعرار تغير في جلد الإنسان عند الوجل والخوف،

الاقشعرار یعنی تغییری در پوست انسان که هنگام ترس در وی پیدا می‌شود.

وقيل: المراد من الجلود القلوب، أي: قلوب الذين يخشون ربهم،

وگفته شده است که منظور از پوست، قلوب می‌باشد یعنی قلب کسانی که از الله ﷻ می‌ترسند.

{ ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ } أي: لذكر الله، أي: إذا ذكرت آيات العذاب اقشعرت جلود الخائفين

الله، وإذا ذكرت آيات الرحمة لانت وسكنت قلوبهم، كما قال الله تعالى: "ألا بذكر الله تطمئن القلوب" (الرعد- ٢٨).

{ ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ.... } یعنی به ذکر الله ﷻ، یعنی وقتی آيات عذاب را می‌شنوند پوست کسانی که از الله ﷻ

می‌ترسند جمع می‌شود (از ترس). و وقتی آيات رحمت را می‌شنوند پوست و قلب آن‌ها نرم شده و آرام می‌گیرد؛

همچنان که الله ﷻ می‌فرماید {آگاه باشید که دل‌ها به یاد الله ﷻ آرامش می‌یابد} (ترجمه سوره رعد آیه ٢٨)

وحقيقة المعنى: أن قلوبهم تقشعر من الخوف، وتلين عند الرجاء.

حقیقت معنی آیه این است که قلب آن‌ها نزد خوف جمع می‌شود و نزد رجاء (امید به رحمت) نرم می‌شود و آرام می‌گیرد.

عن العباس بن عبد المطلب قال: قال رسول الله صلى الله عليه: "إذا اقشعر جلد العبد من خشية الله تحات عنه ذنوبه كما يتحات عن الشجرة اليابسة ورقها".

از عباس بن مطلب رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که وقتی پوست بنده‌ای از ترس الله صلی الله علیه و آله می‌لرزد، گناهان وی می‌ریزد همچنان که برگهای درخت خشکیده می‌ریزد.

بهذا الإسناد، وقال: "إذا اقشعر جلد العبد من خشية الله حرمة الله على النار".

با همین سند، آمده است که وقتی پوست بنده‌ای از خوف الله صلی الله علیه و آله بلرزد، الله صلی الله علیه و آله وی را بر آتش حرام می‌کند.

قال قتادة: هذا نعت أولياء الله نعتهم الله بأن تقشعر جلودهم وتطمئن قلوبهم بذكر الله، ولم ينعتهم بذهاب عقوبهم والغشيان عليهم، إنما ذلك في أهل البدع، وهو من الشيطان.

این است صفت اولیاء الله، الله صلی الله علیه و آله صفت آنان را بیان کرد به اینکه: پوست آن‌ها جمع می‌شود و چشمان آن‌ها گریان می‌شود و قلب آن‌ها با ذکر الله صلی الله علیه و آله آرام می‌گیرد، آن‌ها را الله صلی الله علیه و آله به ذهاب عقل و بیهوشی موصوف نداشت. و آن (بیهوشی و ذهاب عقل) از اهل بدعت صادر می‌شود و این از شیطان است.

عن عبد الله بن عروة بن الزبير قال: قلت لجدي أسماء بنت أبي بكر: كيف كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعلون إذا قرئ عليهم القرآن؟

قالت: كانوا كما نعتهم الله عز وجل تدمع أعينهم وتقشعر جلودهم، قال فقلت لها: إن ناساً اليوم إذا قرئ عليهم القرآن خر أحدهم مغشياً عليه، فقالت: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

از عبدالله بن عروه بن الزبیر رضی الله عنه گوید: به مادر بزرگم اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنه گفتم که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی بر آن‌ها قرآن خوانده می‌شد چه می‌کردند؟

وی جواب دادند: آنچنان بودند که الله صلی الله علیه و آله آن‌ها را وصف فرمود چشم‌های آن‌ها اشک می‌ریخت و پوستشان جمع می‌شد. به ایشان گفتم که امروزه مردمانی پیدا شده‌اند که وقتی بر آن‌ها قرآن بخوانی بیهوش می‌شوند. پس وی جواب دادند: پناه می‌برم از شر شیطان رجیم.

حدثنا سعيد بن عبد الرحمن الجمحي أنا ابن عمر: مر برجل من أهل العراق ساقطاً فقال: ما بال هذا؟ قالوا: إنه إذا قرئ عليه القرآن أو سمع ذكر الله سقط، قال ابن عمر: إنا لنخشي الله وما نسقط!

وقال ابن عمر: إن الشيطان ليدخل في جوف أحدهم، ما كان هذا صنيع أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم

سعيد بن عبد الرحمن الجمحي گوید که ابن عمر رضی الله عنه گذرش بر مردی افتاد که بیهوش خوابیده بود پس وی گفت این مرد را چه شده است؟ گفتند: وقتی قرآن خوانده می‌شود یا که ذکر الله صلی الله علیه و آله را می‌شنود، می‌افتد. ابن عمر رضی الله عنه گفتند: ما (صحابه) هم از الله صلی الله علیه و آله می‌ترسیم ولی نمی‌افتیم.

ابن عمر رضی الله عنه گفتند: شیطان بر آن‌ها داخل شده است (که این کار را می‌کنند)؛ این از کارهایی نیست که صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله انجام می‌دادند.

وذكر عن ابن سيرين: الذين يصرعون إذ قرئ عليهم القرآن؟ [فقال: بينا وبينهم أن يقعد أحدهم على ظهر بيت باسطاً رجله ثم يقرأ عليه القرآن] من أوله إلى آخره، فإن رمى بنفسه فهو صادق.

از ابن سیرین رضی الله عنه: در باره‌ی کسانی که وقتی قرآن خوانده می‌شود، می‌افتند، پرسیده شد.

حکم بین ما و آن‌ها این است که آن اشخاص را بر لبه‌ی دیواری بنشانیم بعد قرآن را از اول تا آخر برایش بخوانیم، اگر خودش را پرت کرد پس معلوم می‌شود که وی راست گفته است (که بیهوش می‌شود).



الكتاب : معالم التنزيل

المؤلف : محيي السنة، أبو محمد الحسين بن مسعود البغوي [المتوفى ٥١٦ هـ]

تفسير الآلوسی:

وقوله تعالى: { تَقَشَّعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ }

..الأظهر أنه استئناف مسوق لبيان آثاره الظاهرة في سامعيه بعد بيان أوصافه في نفسه ولتقرير كونه أحسن الحديد. این آیه استیناف است (کلام قبلی تمام شده و این کلام بیان شیء جدید است) و برای ذکر آثار ظاهر شونده بر شنوندگان قرآن بعد از بیان اوصاف قرآن و برای قرار دادن اینکه این قرآن احسن کلامها است آورده شده است. والإقشعرار التقبض يقال اقشعر الجلد إذا تقبض تقبضاً شديداً وتركيبه من القشع وهو الأديم اليابس قد ضم إليه الرء ليكون رباعياً ودالاً على معنى زائد يقال: اقشعر جلده وقف شعره إذا عرض له خوف شديد من أمر هائل دهمه بغته، والمراد تصوير خوفهم بذكر لوازمه المحسومة ويطلق عليه التمثيل وإن كان من باب الكناية.

الإقشعرار: در هم گرفته شدن و منقبض شدن. (اقشعر الجلد) وقتی پوست منقبض می شود که انقباضی سخت است گفته می شود و این کلمه (الإقشعرار) از دو بخش تشکیل شده است (قشع) یعنی پوست خشک، که به آن حرف راء (ر) اضافه کرده شده است تا که رباعی شده و بر زیادت معنی دلالت کند و اقشعر جلده گفته می شود یعنی موهایش راست شد (سیخ سیخ شد) وقتی بر وی ترسی شدید از امری هولناک که دفعته وارد شود. و مراد در این آیه به تصویر کشیدن ترس آن ها می باشد به ذکر لوازم ترس (مانند اقشعرار جلد) و از قبیل تمثیل (شباهت) به آن اطلاق می شود گرچه از باب کنایه باشد. (نتیجه ی قول آلوسی این است که حتماً لازم نیست که این آثار باشد بلکه این تمثیلی از ترس درونی آن ها است).

وقيل: هو تصوير للخوف بذكر آثارها وتشبيه حالة بحالة فيكون تمثيلاً حقيقة، والأول أحسن لأن تشبيه القصة بالقصة على سبيل الاستعارة ههنا لا يخلو عن تكلف، واستظهر كون المراد بيان حصول تلك الحالة وعروضها لهم بطريق التحقيق، والمعنى أقم إذا سمعوا القرآن وقوارع آيات وعيده أصابتهم رهبة وخشية تقشعر منها جلودهم وإذا ذكروا رحمة الله تعالى عند سماع آيات وعده تعالى والطافه تبدلت خشيتهم رجاء ورهبتهم رغبة وذلك قوله تعالى: { ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ } أي ساكنة مطمئنة إلى ذكر رحمته تعالى، وإنما لم يصرح بالرحمة إيداناً بأنها أول ما يخطر بالبال عند ذكره تعالى لأصالتها كما يرشد إليه خبر سبقت رحمتي غضي، وذكر القلوب لتقدم الخشية التي هي من عوارضها ولعله إنما لم تذكر هناك على طرز ذكرها هنا لأنها لا توصف بالإقشعرار وتوصف باللين، وليس في الآية أكثر من نعت أوليائه بإقشعرار الجلود من القرآن ثم سكوتهم إلى رحمته عز وجل، وليس فيها نعتهم بالصعق والتواجد والصفق كما يفعله بعض الناس، أخرج سعيد بن منصور، وابن المنذر

وابن مردويه. وابن أبي حاتم. وابن عساكر عن عبد الله بن عروة بن الزبير قال: قلت لجدي أسماء كيف كان يصنع أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قرؤوا القرآن؟ قالت: كانوا كما نعتهم الله تعالى تدمع أعينهم وتقشعر جلودهم قلت: فإن ناساً ههنا إذا سمعوا ذلك تأخذهم غشية قالت: أعوذ بالله تعالى من الشيطان، وأخرج الزبير بن بكار في الموفقيات عن عامر عن عبد الله بن الزبير قال: جئت أُمي فقلت وجدت قوماً ما رأيت خيراً منهم قط يذكرون الله تعالى فيرعد أحدهم حتى يغشى عليه من خشية الله تعالى فقالت: لا تقعد معهم ثم قالت: رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يتلو القرآن ورأيت أبا بكر. وعمر يتلوان القرآن ورأيت أبا بكر. وعمر يتلوان القرآن فلا يصيبهم هذا أفتراهم أخشى من أبي بكر وعمر، وقال ابن عمر وقد رأى ساقطاً من سماع القرآن فقال إنا لنخشى الله تعالى وما نسقط: هؤلاء

يدخل الشيطان في جوف أحدهم، وأخرج عبد الرزاق. وعبد بن حميد. وابن المنذر عن قتادة أنه قال في الآية هذا نعت أولياء الله تعالى قال: تقشعر جلودهم وتبكي أعينهم وتطمئن قلوبهم إلى ذكر الله تعالى ولم يعتهم الله سبحانه بذهاب عقولهم والغشيان عليهم إنما هذا في أهل البدع وإنما هو من الشيطان، وأخرج ابن أبي شيبة عن ابن جبير: قال الصعقة من الشيطان، وقال ابن سيرين: بيننا وبين هؤلاء الذين يصرعون عند قراءة القرآن أن يجعل أحدهم على حائط باسطاً رجله ثم يقرأ عليهم القرآن كله فإن رمي بنفسه فهو صادق، فهذه أخبار ناعية على بعض المتصوفة صعقهم وتواجدتهم وضرب رؤسهم الأرض عند سماع القرآن ويقول مشايخهم: إن ذلك لضعف القلوب عن تحمل الوارد وليس فاعلو ذلك في الكمال كالصحابة أهل الصدر الأول في قوة التحمل فما هو إلا دليل النقص بدليل إن السالك إذا كمل رسخ وقوي قلبه ولم يصدر منه شيء من ذلك ويقولون: ليس في الآية أكثر من إثبات الإقشعرار واللين وليس فيها نفي أن يعتريهم حال آخر بل في الآية إشعار بأن المذكور حال الراسخين الكاملين حيث قال سبحانه: { الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ } فعبء بالموصول ومقتضى معلومية الصلة أن لهم رسوخاً في الخشية حتى يعلموا بما فلا يلزم من كون حالهم ما ذكر ليس إلا على فرض دلالتها على الحصر كون حال غيرهم كذلك ثم إنه متى كان الأمر ضرورياً كالعطاس لا اعتراض على من يتصف به، وفي كلام ابن سيرين ما يؤيد ذلك، وهذا غاية ما يقال في هذا المجال ونحن نسأل الله تعالى أن يتفضل علينا بما تفضل به على أصحاب نبيه صلى الله عليه وسلم

الكتاب : روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني

المؤلف : شهاب الدين محمود ابن عبدالله الحسيني الآلوسي (١٢١٧-١٢٧٠هـ، ١٨٠٢-١٨٥٤م).

تفسير البحر المحيط:

والظاهر حمل القشعريرة على الحقيقة، إذ هو موجود عند الخشية، محسوس يدركه الإنسان من نفسه، وهو حاصل من التأثير القلبي. وقيل: هو تمثيل تصوير لإفراط خشيتهم، والمعنى: أنه حين يسمعون به يتلي ما فيه من آيات الوعيد، عرقهم خشية تنقبض منها جلودهم.

ثم إذا ذكروا لله ورحمته لانت جلودهم، أي زال عنها ذلك التقبض الناشئ عن خشية القلوب بزوال الخشية عنها، وضمن تلين معنى تطمئن جلودهم لينة غير منقبضة، وقلوبهم راجية غير خاشية، ولذلك عداه يلى. وكان في ذكر القلوب في هذه الجملة دليل على تأثرها عند السماع، فاكتفى بقشعريرة الجلود عن ذكر خشية القلوب لقيام المسبب مقام السبب. فلما ذكر اللين ذكرهما، وفي ذكر اللين دليل على المحذوف الذي هو رحمة الله، كما كان في قوله: { إذا ذكر الله وجلت قلوبهم }

دليل بقوله: { وجلت } عن ذكر المحذوف، أي إذا ذكر وعيد الله وبطشه. وقال العباس بن عبد المطلب: قال النبي عليه السلام: « من اقشعر جلده من خشية الله تحات عنه ذنوبه كما يتحات عن الشجرة اليابسة ورقها » وقال ابن عمر: وقد رأى ساقطاً من سماع القرآن فقال: إنا لنخشى الله، وما نسقط هؤلاء يدخل الشيطان في جوف أحدهم. وقالت أسماء بنت أبي بكر: كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم تدمع أعينهم وتقشعر جلودهم عند سماع القرآن، قيل لها: إن قوماً اليوم إذا سمعوا القرآن خر أحدهم مغشياً عليه، فقالت: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم. وقال ابن سيرين:

بيننا وبين هؤلاء الذين بصرعون عند قراءة القرآن أن يجعل أحدهم على حائط باسطاً رجله، ثم يقرأ عليه القرآن كله، فإن رمى بنفسه فهو صادق. والإشارة بذلك إلى الكتاب، أو إلى ذنبك الوصفين من الاقشعرار واللين، أي أثر هدى الله.

الكتاب : تفسير البحر الحيط

المؤلف : أبو حيان محمد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حيان (٦٥٤ - ٧٤٥هـ، ١٢٥٦ - ١٣٤٤م).

تفسير فتح القدير:

{ تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ } هذه الجملة يجوز أن تكون صفة ل { كتاباً }، وأن تكون حالاً منه، لأنه وإن كان نكرة، فقد تخصص بالصفة، أو مستأنفة لبيان ما يحصل عند سماعه من التأثير لسامعيه، والاقشعرار التقبض، يقال: اقشعر جلد: إذا تقبض، وتجمع من الخوف. والمعنى: آناها تأخذهم منه قشعريرة. قال الزجاج: إذا ذكرت آيات العذاب اقشعرت جلود الخائفين لله { ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ } إذا ذكرت آيات الرحمة. قال الواحدي: وهذا قول جميع المفسرين، ومن ذلك قول امرئ القيس:

فبت أكابد ليل التمام ... والقلب من خشية مقشعر

وقيل: المعنى: أن القرآن لما كان في غاية الجزالة، والبلاغة، فكانوا إذا رأوا عجزهم عن معارضته اقشعرت جلود منه إعظاماً له، وتعجباً من حسنه، وبلاغته ثم تلين جلودهم، وقلوبهم { إلى ذكر الله } عدى تلين يالى لتضمينه فعلاً يتعدى بها، كأنه قيل: سكنت، واطمأنت إلى ذكر الله لينة غير منقبضة، ومفعول ذكر الله محذوف، والتقدير: إلى ذكر الله رحمته، وثوابه، وجنته، وحذف للعلم به. قال قتادة: هذا نعت أولياء الله نعتهم بأنها تقشعر جلودهم، وتطمئن قلوبهم إلى ذكر الله، ولم ينعتهم بذهاب عقولهم، والغشيان عليهم إنما ذلك في أهل البدع وهو: من الشيطان، والإشارة بقوله: { ذلك } إلى الكتاب الموصوف بتلك الصفات، وهو: مبتدأ، و { هدى الله } خبره، أي: ذلك الكتاب هدى الله { يهدي به من يشاء } أن يهديه من عباده. وقيل: إن الإشارة بقوله: { ذلك } إلى ما وهبه الله هؤلاء من خشية عذابه، ورجاء ثوابه { ومن يضل الله } أي: يجعل قلبه قاسياً مظلماً غير قابل للحق { فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ } يهديه إلى الحق، ويخلصه من الضلال. قرأ الجمهور : { من هاد } بغير ياء. وقرأ ابن كثير، وابن محيصن بالياء.

الكتاب : فتح القدير.

المؤلف : الشوكاني (١١٧٣هـ - ١٢٥٠هـ، ١٧٥٩ - ١٨٣٤م).

تفسير البقاعي (نظم الدرر في تناسب الآيات والسور):

فقال: { تقشعر } أي تهتز وتتجمع وتقبض تقبضاً شديداً، من القشع وهو الأديم اليابس، وزيد حرفاً لزيادة المعنى، واختير حرف التكرير إشارة إلى المبالغة فيه، وكونه حرف التطوير أشد للمناسبة { منه جلود } أي ظواهر أجسام { الذين يخشون } أي يخافون خوفاً شديداً ويلتذنون لذة توجب إجلالاً وهيبه، فيكون ذلك سبب ذلك، وزاد في مدحهم بأنهم يخافون المحسن، فهم عند ذكر أوصاف الجلال أشد خوفاً، فلذلك لفت القول إلى وصف الإحسان فقال: { ربهم } أي المربي لهم والחסن إليهم لاهتزاز قلوبهم، روى الطبراني عن العباس رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: « إذا اقشعر جلد العبد من خشية الله تحاتت خطاياه »، وروي عن ابن عمر رضي الله عنهما أنه مر برجل من أهل العراق ساقط، قال: فما بال هذا؟ قال: إنه إذا قرئ عليه القرآن وسمع ذكر الله سقط، قال ابن عمر رضي الله عنهما: إنا لنخشى الله وما نسقط وإن الشيطان ليدخل في جوف أحدهم، ما كان هذا صنيع أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، { ثم

تلين { أي تمتد وتنعم، وقدم ما صرح فيه بالاقشعرار الذي يلزمه اليبس، وأخر القلوب إبعاداً لها عما قد يفهم ييساً فيوهم قسوة فقال: { جلودهم } لتراجعهم بعد برهة إلى الرجاء وإن اشتدت صلابتها { وقلوبهم } وذكره لتجدد لين القلوب مع الجلود دال على تقدير اقشعرارها معها من شدة الخشية فإن الخشية لا تكون إلا في القلب، وكان سر حذف التصريح بذلك تزيههاً عن ذكر ما قد يفهم القسوة.

ولما كان القلب شديد الاضطراب والتقلب، دل على حفظه له بنافذ أمره وباهر عظمته بالتعديّة ب « إلى » ليكون المعنى: ساكنة مطمئنة { إلى ذكر الله } أي ذي الجلال والإكرام، فإن الأصل في ذكره الرجاء لأن رحمته سبقت غضبه، وأظهر موضع الإضمار لأحسن الحديث لئلا يوهم أن الضمير للرب، فيكون شبهة لأهل الاتحاد أو غيرهم من أرباب البدع، ولم يقل: إلى الحديث أو الكتاب - مثلاً، بل عدل إلى ما عرف أنه ذكره سبحانه ليكون أفخم لشأنه، وزاده فخامة بصرف القول عن الوصف المقتضي للإحسان إلى الاسم الجامع للجلال والإكرام.

الكتاب : نظم الدرر في تناسب الآيات والسور

المؤلف : إبراهيم بن عمر بن حسن الرباط بن علي بن أبي بكر البقاعي (٨٠٩ - ٨٨٥ هـ = ١٤٠٦ - ١٤٨٠ م).

تفسير الباب:

قوله: { تَقْشَعِرُّ } هذه الجملة يجوز أن تكون صفة « لكتاب » وأن تكون حالاً منه لاختصاصه بالصفة، وأن تكون مستأنفة، واقشعر جلده إذا تَقَبَّضَ وتجمَّع من الخوف وقَفَّ شعره، والمصدر الاقْشَعْرَارُ والقَشْعَرِيْرَةُ أيضاً ووزن اقْشَعَرَّ افْعَلَلْ، ووزن القَشْعَرِيْرَةُ فُعْلِيلَةٌ.

فصل

قال المفسرون: تقشعر تضطرب وتشمئز { مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ } والاقشعرار تغير في جلد الإنسان عند الوجَل والخوف، وقيل: المراد من الجلود القلوب أي قلوب الذين يخشون ربهم { ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ } (أي لذكر الله) قيل: إذا ذكرت آيات العذاب اقشعرت جلود الخائفين لله وإذا ذكرت آيات الرحمة لانت وسكنت قلوبهم كما قال الله: { أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ } [الرعد : ٢٨] وحقيقة المعنى أن قلوبهم تقشعر عند الخوف وتلين عند الرجاء قال عليه (الصلاة و) السلام: « إِذَا اقْشَعَرَ جِلْدُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَحَاثَّتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ كَمَا يَتَحَاثُّ عَنْشُ الشَّجَرَةِ الْيَابِسَةِ وَرَقُهَا » وقال: « إِذَا اقْشَعَرَ جِلْدُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ » قال قتادة: هذا نعت أولياء الله نعتهم الله بأنهم تقشعروا جلودهم وتطمئن قلوبهم ولم يعتهم بذهاب عقولهم والعشيان عليهم إنما ذلك في أهل البدع وهو من الشيطان وعن عروة بن الزبير قال: قلت لجدتي أسماء بنت أبي بكر كيف كان أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يفعلون إذا قرئ عليهم القرآن؟ (قالت: كانوا كما نعتهم الله عز وجل تَدْمَعُ أَعْيُنُهُمْ وَتَقْشَعِرُّ جُلُودُهُمْ، قال: فقلت لها: إن ناساً اليوم إذا قرئ عليهم القرآن) خَرَّ أَحَدُهُمْ مَعْشِيًّا عَلَيْهِ فَقَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. وعن ابن عمر أنه مرَّ برجل من أهل العراق ساقط فقال: ما بال هذا؟ قالوا: إنه إذا قرئ عليه القرآن أو سمع ذكر الله سَقَطَ فقال ابن عمر: إِنَّا لَنَخْشَى اللَّهَ (- عز وجل) - وما نَسْقُطُ.

وقال ابن عمر: إن الشيطان يدخل في جوف أحدهم ما كان هذا صنيع أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم -.

الكتاب : تفسير الباب

تفسير سراج المنير شربيني:

{تقشعر} أي: تضطرب وتشمئز {منه} عند ذكر وعيده {جلود} أي: ظواهر أجسام {الذين يخشون} أي: يخافون {ربهم} والمعنى تأخذهم قشعريرة وهو تغير يحدث في جلد الإنسان عند ذكر آيات العذاب {ثم تلين} أي: تطمئن {جلودهم} وقلوبهم إلى ذكر الله {أي: عند ذكر وعده، والمعنى إذا ذكرت آيات الرحمة لانت وسكنت قلوبهم كما قال تعالى: {ألا بذكر الله تطمئن القلوب} (الرعد: ٢٨)

روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: «إذا اقشعر جلد العبد من خشية الله تعالى تحانت عنه ذنوبه كما يتحانت عن الشجرة اليابسة ورقها» وفي رواية: «حرمه

الله على النار» قال قتادة: هذا نعت أولياء الله تعالى نعتهم الله تعالى بأن تقشعر جلودهم وتطمئن قلوبهم بذكر الله ولم ينعتهم بذهاب عقولهم والغشيان عليهم وإنما ذلك في أهل البدع وهو من الشيطان.

وعن عبد الله بن عروة بن الزبير قال: قلت لجدي أسماء بنت أبي بكر رضي الله تعالى عنهما: كيف كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعلون إذا قرئ عليهم القرآن؟ قالت: كانوا كما نعتهم الله تعالى تدمع أعينهم وتقشعر جلودهم، قال: قلت لها: إن ناساً اليوم إذا قرئ عليهم القرآن خر أحدهم مغشياً عليه، قالت: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، وروي أن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما مر برجل من أهل العراق ساقط فقال: ما بال هذا؟ فقالوا: إنه إذا قرئ عليه القرآن أو سمع ذكر الله تعالى سقط فقال: إنا لنخشى الله تعالى وما نسقط. وقال ابن عمر: إن الشيطان يدخل في جوف أحدهم، ما كان هذا صنيع أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر عند ابن سيرين الذين يصرعون إذا قرئ عليهم القرآن، فقال: بيننا وبينهم أن يقعد أحدهم على ظهر بيت باسطاً رجله ثم يقرأ عليه القرآن من أوله إلى آخره فإن رمى بنفسه فهو صادق.

فإن قيل: لم ذكرت الجلود وحدها أولاً في جانب الخوف ثم قرنت بها القلوب ثانياً في الرجاء؟ أجيب: بأن الخشية التي محلها القلوب إذا ذكرت فقد ذكرت القلوب فكأنه قيل: تقشعر جلودهم من آيات الوعيد وتخشى قلوبهم في أول وهلة وإذا ذكر الله تعالى ومبني أمره على الرأفة والرحمة استبدلوا بالخشية رجاء في قلوبهم وبالقشعريرة ليناً في جلودهم. فإن قيل: ما وجه تعدية تلين يالئ؟ أجيب: بأنه ضمن معنى فعل متعد يالئ كأنه قيل: سكنت أو اطمأنت إلى ذكر الله تعالى.

فإن قيل: كيف قال الله تعالى: {إلى ذكر الله} ولم يقل إلى رحمة الله؟ أجيب: بأن من أحب الله تعالى لأجل رحته فهو ما أحب الله تعالى وإنما أحب شيئاً غيره وأما من أحب الله تعالى لا لشيء سواه فهو الحب الحق وهي الدرجة العالية كما قال تعالى: {ألا بذكر الله تطمئن القلوب}

المؤلف : محمد بن أحمد الشربيني

الكتاب : تفسير سراج المنير شربيني

تفسير النسفي:

{تَقْشَعُرُ} تضطرب وتحرك { مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ } يقال: اقشعر الجلد إذا تقبض تقبضاً شديداً. والمعنى أنهم إذا سمعوا بالقرآن وبآيات وعيده أصابتهم خشية تقشعر منها جلودهم، وفي الحديث " إذا اقشعر جلد المؤمن

من خشية الله تحأت عنه ذنوبه كما يتحات عن الشجرة اليابسة ورقها " { ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ } أي إذا ذكرت آيات الرحمة لانت جلودهم وقلوبهم وزال عنها ما كان بها من الخشية والقشعريرة. وعُدي ب «إلى» لتضمنه معنى فعل متعد ب «إلى» كأنه قيل: اطمأنت إلى ذكر الله لينة غير متقبضة. واقتصر على ذكر الله من غير ذكر الرحمة، لأن رحمته سبقت غضبه فلاصلة رحمته إذا ذكر الله لم يخطر بالبال إلا كونه رءوفاً رحيماً. وذكرت الجلود وحدها أولاً ثم قرنت بها القلوب ثانياً لأن محل الخشية القلب فكان ذكرها يتضمن ذكر القلوب

الكتاب : مدارك التنزيل وحقائق التأويل

المؤلف : عبدالله بن أحمد بن محمود حافظ الدين أبو البركات النسفي (ت ٧١٠هـ، ١٣١٠م).

تفسير الدر المنثور:

وأخرج عبد الرزاق وعبد بن حميد وابن المنذر عن قتادة رضي الله عنه في قوله { تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم } هذا نعت أولياء الله نعتهم الله تعالى قال : تقشعر جلودهم، وتبكي أعينهم، وتطمئن قلوبهم إلى ذكر الله تعالى. ولم ينعتهم الله تعالى بذهاب عقولهم، والغشيان عليهم، إنما هذا في أهل البدع، وإنما هو من الشيطان.

وأخرج ابن المنذر عن ابن جريج رضي الله عنه في قوله { تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم } . . . { قال: إذا ذكروا سمعوا ذكر الله والوعيد اقشعروا { ثم تلين جلودهم } إذا سمعوا ذكر الجنة واللين { يرجون رحمة الله }.

وأخرج سعيد بن منصور وابن المنذر وابن مردويه وابن أبي حاتم وابن عساكر عن عبد الله بن عروة بن الزبير قال: قلت لجدي أسماء رضي الله عنها كيف كان يصنع أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قرأوا القرآن؟ قالت: كانوا كما نعتهم الله تعالى تدمع أعينهم، وتقشعر جلودهم. قلت: فإن ناساً ههنا إذا سمعوا ذلك تأخذهم عليه غشية، فقالت: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

وأخرج الزبير بن بكار في الموفقيات عن عامر بن عبد الله بن الزبير رضي الله عنه قال: جئت أُمي فقلت وجدت قوماً ما رأيت خيراً منهم قط، يذكرون الله تعالى فيرعد أحدهم حتى يغشى عليه من خشية الله فقالت: لا تقعد معهم.

ثم قالت: رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يتلو القرآن، ورأيت أبا بكر وعمر يتلوان القرآن فلا يصيبهم هذا. افتراهم أخشى من أبي بكر وعمر؟

وأخرج ابن أبي شيبة عن قيس بن جبير رضي الله عنه قال: الصعقة من الشيطان.

أخرج سعيد بن منصور وابن أبي شيبة وابن المنذر عن إبراهيم رضي الله عنه في الرجل يرى الضوء قال: من الشيطان، لو كان يرى خيراً لأوثر به أهل بدر.

وأخرج الحكيم الترمذي في نوادر الأصول عن العباس بن عبد المطلب رضي الله عنه: إذا اقشعر جلد العبد من خشية الله تحأت عنه خطاياه كما يتحات عن الشجرة البالية ورقها.

وأخرج الحكيم الترمذي عن أبي بن كعب رضي الله عنه قال: ليس من عبد على سبيل ذكر سنة ذكر الرحمن فاقشعر جلده من مخافة الله تعالى إلا كان مثله مثل شجرة ييس ورقها وهي كذلك فاصابتها ريح تحأت ورقها كما تحأت عن الشجرة البالية ورقها، وليس من عبد على سبيل وذكر سنة وذكر الرحمن ففاضت عيناه من خشية الله إلا لم تمسه النار أبداً.

الكتاب : الدر المنثور في التأويل بالماثور المؤلف : عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (٨٤٩ - ٩١١ هـ، ١٤٤٥ - ١٥٠٥م).

تفسير الخازن:

{ تقشعر } أي تضطرب وتشمئز { منه جلود الذين يخشون ربهم } والمعنى تأخذهم قشعريرة وهي تغيير يحدث في جلد الإنسان عند ذكر الوعيد والوجل والخوف. وقيل المراد من الجلود القلوب أي قلوب الذين يخشون ربهم { ثم تلين جلودهم وقلوبهم إلى ذكر الله } أي لذكر الله تعالى قيل إذا ذكرت آيات الوعيد والعذاب اقشعرت جلود الخائفين لله وإذا ذكرت آيات الرعد والرحمة لانت جلودهم وسكنت قلوبهم وقيل حقيقة المعنى أن جلودهم تقشعر عند الخوف وتلين عند الرجاء.

الكتاب : لباب التأويل في معاني التنزيل

المؤلف : الخازن، أبو الحسن علي بن محمد بن إبراهيم بن عمر الشيعي (٦٧٨ - ٧٤١هـ، ١٢٨٠ - ١٣٤١م).

تفسير البحر المديد ابن عجيبة:

{ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ } أي: ترتعد وتتقبض، والاقشعرار: التقبُّض، يقال: اقشعرَّ الجلد: إذا انقبض، ويقال: اقشعرَّ جلده ووقف شعره: إذا عرض له خوف شديد، من منكر هائل دهمه بغتة. والمعنى: أنهم إذا سمعوا القرآن وقوارعه وزواجره، أصابتهم هيبة وخشية تقشعر منه جلودهم، وإذا ذكروا رحمة الله تعالى تبدلت خشيتهم رجاءً، ورهبتهم رغبةً، وذلك قوله تعالى: { ثُمَّ تَلَيَّنَ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ } أي: ساكنة مطمئنة إلى ذكر الله.

المؤلف : ابن عجيبة

الكتاب : تفسير ابن عجيبة

تفسير نظم الدرر:

فقال: { تقشعر } أي تمتر وتجمع وتتقبض تقبضاً شديداً، من القشع وهو الأدهم اليابس، وزيد حرفاً لزيادة المعنى، واختير حرف التكرير إشارة إلى المبالغة فيه، وكونه حرف التطوير أشد للمناشبة { منه جلود } أي ظواهر أجسام { الذين يخشون } أي يخافون خوفاً شديداً ويلتذون لذة توجب إجلالاً وهيبة، فيكون ذلك سبب ذلك، وزاد في مدحهم بأنهم يخافون المحسن، فهم عند ذكر أوصاف الجلال أشد خوفاً، فلذلك لفت القول إلى وصف الإحسان فقال: { ربهم } أي المربي لهم والمحسن إليهم لا هتزاز قلوبهم، روى الطبراني عن العباس رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال "إذا اقشعر جلد العبد من خشية الله تحات خطاياه" وروي عن ابن عمر رضي الله عنهما أنه مر برجل من أهل العراق ساقط، قال: فما بال هذا؟ قال: إنه إذا قرئ عليه القرآن وسمع ذكر الله سقط، قال ابن عمر رضي الله عنهما: إنا لنخشى الله وما نسقط وإن الشيطان ليدخل في جوف أحدهم، ما كان هذا صنيع أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، { ثم تلين } أي تمتد وتنعم، وقدم ما صرح فيه بالاقشعرار الذي يلزمه اليبس، وآخر القلوب إبعاداً لها عما قد يفهم ييساً فيهم قسوة فقال: { جلودهم } لتراجعهم بعد برهة إلى الرجاء فإن اشتدت صلابتها { وقلوبهم } وذكره الخشية لا تكون إلا في القلب، وكان سر حذف التصريح بذلك تزيهاً عن ذكر ما قد يفهم القسوة. ولما كان القلب شديد الاضطراب والتقلب، دل على حفظه له بنافذ أمره وباهر عظمته بالتعدية بـ " إلى " ليكون المعنى: ساكنة مطمئنة { إلى ذكر الله } أي ذي الجلال والأكرام، فإن الأصل في ذكره الرجاء لأن رحمته سبقت غضبه، وأظهر موضع الإضمار لأحسن الحديث لتلا يومهم أن

الضمير للرب، فيكون شبهة لأهل الاتحاد أو غيرهم من أرباب البدع، ولم يقل: إلى الحديث أو الكتاب - مثلاً، بل عدل إلى ما عرف أنه ذكره سبحانه ليكون أفخم لشأنه، وزاده فخامة بصرف القول المقتضي للإحسان إلى الاسم الجامع للجلال والإكرام.

الكتاب: تفسير نظم الدرر

المؤلف: الإمام برهان الدين أبي الحسن إبراهيم بن عمر البقاعي - ومات فيها سنة ٨٨٥هـ.

تفسير الوسيط لسيد طنطاوى:

وقوله - تعالى -: { تَقَشَّعُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ . . . } .

استئناف مسوق لبيان آثار هذا القرآن الكريم في نفوس قارئيه وسامعيه بعد بيان أوصافه في ذاته.

{ تَقَشَّعُ مِنْهُ جُلُودُ . . . } (برای بیان تأثیر قرآن بر جان قاری و شنونده‌ی آن آمده است، بعد از بیان اوصاف ذات

قرآن).

وقوله " تقشعر " من الاقشعرار، وهو الانقباض الشديد للبدن.

(تقشعر: در هم کشیده شدن شدید بدن را گویند).

يقال: اقشعر جسد فلان، إذا انقبض جلده واهتز . . . وهو هنا كناية عن الخوف الشديد من الله - تعالى - .

اقشعر جسد فلان (جسد فلانی اقشعرار کرد) گفته می‌شود، وقتی که پوست وی در هم کشیده شود و بلرزد و

در اینجا کنایه است از ترس الله (نه اینکه حتماً خود انقباض و کشیدگی در وی باشد).

أى: أن هذا الكتاب العظيم عندما يقرؤه أو يسمعه المؤمنون الصادقون الذين يخشون ربهم تقشعر جلودهم من شدة

ما اشتمل عليه من زواجر ونذر. ثم تلين جلودهم وقلوبهم إذا ما قرأوا أو استمعوا إلى آيات الرحمة والمغفرة.

....والخلاصة أن من صفات هؤلاء المؤمنين الصادقين، أنهم يجمعون عند قراءتهم أو سماعهم للقرآن الكريم بين الخوف

والرجاء، الخوف من عذاب الله - تعالى - والرجاء في رحمته ومغفرته، إذ أن إقشعرار الجلود كناية عن الخوف الشديد،

ولين الجلود والقلوب كناية عن السرور والارتياح

يعنى این کتاب عظیم، وقتی که مؤمنان صادق آن را می‌خوانند یا که می‌شنوند، از ترس ربّ خود پوست‌هایشان از

شدت آنچه که قرآن مشتمل آن است از قبیل زاجر و نذیر (از عقاب و نهی‌های وارده) منقبض می‌شود.

خلاصه‌ی مطلب اینکه مؤمنان صادق هنگام خواندن یا شنیدن قرآن بین خوف و رجاء (بیم و امید) جمع می‌کنند:

ترس از عذاب الله و امید از رحمت و غفران وی. زیرا إقشعرار الجلود، کنایه است از خوف شدید و لین الجلود و القلوب

کنایه است از سرور و آرامش.

ومفعول { ذِكْرُ اللَّهِ } محذوف للعلم به، أى: ثم تلين جلودهم وقلوبهم إلى ذكر الله رحمته وثوابه وجنته.

(ثم تلين جلودهم وقلوبهم: یعنی پوست و قلب آن‌ها به ذکر الله ﷻ و رحمت و ثواب و جنت وی آرام می‌یابد).

قال ابن كثير ما ملخصه: هؤلاء المؤمنون يخالفون غيرهم من وجوه:

أحدها: أن سماع هؤلاء تلاوة الآيات، وسماع أولئك نغمات الأبيات.

الثاني: أنهم إذا تليت عليهم آيات الرحمن خروا سجدا وبكيا، بأدب وخشية ورجاء ومحبة وفهم وعلم، ولم يكونوا -

كغيرهم - متشاغلين لاهين عنها.

الثالث: أنهم يلزمون الأدب عند سماعها . . . ولم يكونوا يتصارخون ويتكلفون ما ليس فيهم.

قال قتادة عند قراءة هذه الآية: هذا نعت أولياء الله، نعتهم الله بأنهم تقشعر جلودهم وتبكي أعينهم، وتطمئن قلوبهم إلى ذكر الله، ولم ينعتهم بذهاب عقولهم، والغشيان عليهم، وإنما هذا في أهل البدع، وهذا من الشيطان . . .

المؤلف : محمد سيد طنطاوي

الكتاب : التفسير الوسيط

تفسير المحرز الوجيز ابن عطية:

وقوله تعالى: { تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم } عبارة عن قفّ شعر الإنسان عندما يداخله خوف ولين قلب عن سماع موعظة أو زجر قرآن ونحوه، وهذه علامة وفزع المعنى المخشع في قلب السامع، وفي الحديث أن أبي بن كعب قرأ عند النبي صلى الله عليه وسلم فرقت القلوب، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: « اغتتموا الدعاء عند الرقة فإنها رحمة » وقال العباس بن عبد المطلب: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: « من اقشعر جلده من خشية الله تحات عنه ذنوبه كما يتحات عن الشجرة اليابسة ورقها » وقالت أسماء بنت أبي بكر: كان أصحاب الرسول صلى الله عليه وسلم تدمع أعينهم وتقشعر جلودهم عند سماع القرآن، قيل لها: إن أقواماً اليوم إذا سمع أحدهم القرآن خر مغشياً عليه، فقالت: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم وقال ابن عمر: وقد رئي ساقطاً عند سماع القرآن فقال: إنا لنخشى الله وما نسقط، هؤلاء يدخل الشيطان في جوف أحدهم. وقال ابن سيرين: بيننا وبين هؤلاء الذي يصرعون عند قراءة القرآن أن يجعل أحدهم على حائط باسطاً رجله ثم يقرأ القرآن كله، فإن رمى بنفسه فهو صادق.

الكتاب : المحرر الوجيز

المؤلف : أبو محمد عبدالحق بن غالب بن عبد الرحمن ابن تمام بن عطية المحاربي (٤٨١-٥٤١هـ، ١٠٨٨ - ١١٤٦م).

مختصر التفسير البغوي المسمى بمعالم التنزيل:

{ تقشعروا }، تضطرب وتشمئز، { منه جلود الذين يخشون ربهم }، والاقشعرار تغير في جلد الإنسان عند الوجع والخوف، وقيل: المراد من الجلود القلوب أي قلوب الذين يخشون ربهم، { ثم تلين جلودهم وقلوبهم إلى ذكر الله }، أي لذكر الله، أي إذا ذكرت آيات العذاب اقشعرت جلود الخائفين لله، وإذا ذكرت آيات الرحمة لانت وسكنت قلوبهم، كما قال الله تعالى: { ألا بذكر الله تطمئن القلوب }، وحقيقة المعنى: أن قلوبهم تقشعر من الخوف وتلين عند الرجاء.

المؤلف : عبد الله بن أحمد بن علي الزيد

الكتاب : مختصر تفسير البغوي

تفسير القرآن لعبد الرزاق الصنعاني:

عبد الرزاق عن معمر، قال: تلا قتادة (تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم، ثم تلين جلودهم وقلوبهم إلى ذكر الله قال: « هذا نعت أولياء الله نعتهم الله أن تقشعر جلودهم، وتبكي أعينهم، وتطمئن قلوبهم إلى ذكر الله، ولم ينعتهم بذهاب عقولهم، والغشيان عليهم، وإنما هذا في أهل البدع وهذا من الشيطان »

الكتاب : تفسير القرآن لعبد الرزاق الصنعاني

ایسر التفاسیر الجزایری:

{ تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم } أي عند سماع آيات الوعيد فيه { ثم تلين جلودهم } إذا سمعوا آيات الوعد { وتطمئن قلوبهم } إذا سمعوا حججه وأدلته وقوله { إلى ذكر الله } أي القرآن وذكر الله بوعده ووعيده وأسمائه وصفاته ويشهد له قوله تعالى من سورة الرعد { اذكر الله تطمئن القلوب } وقوله تعالى { ذلك هدى الله يهدي به من يشاء } أي ذلك المذكور وهو القرآن الكريم هدى الله إذ هو الذي أنزله وجعله هادياً يهدي به من يشاء هدايته بمعنى يوفقه للإيمان والعمل به وترك الشرك والمعاصي. وقوله { ومن يضل الله فما له من هادٍ } لما سبق في علم الله ولوجود مانع من هدايته كالإصرار والعناد والتقليد. فهذا ليس له منهاد يهديه بعد الله أبداً.

هداية الآيات:

من هداية الآيات:

- ۱- مظاهر العلم والقدرة الإلهية الموجبة للإيمان به وبرسوله ولقائه.
- ۲- بيان أن القلوب قلبان قلب قابل للهداية وآخر غير قابل لها.
- ۳- بيان أن القرآن أحسن ما يحدث به المؤمن إذ أخبره كلها صدق وأحكامه كلها عدل.
- ۴- فضيلة أهل الخشية من الله إذ هم الذين يفعلون لسماع القرآن فترتعد فرائصهم عند سماع وعيده، وتلين قلوبهم وجلودهم عند سماع وعده.

المؤلف : أبو بكر الجزائري

الكتاب : أيسر التفاسير

با این تفاسیری که از کتب بزرگترین علمای اهل تسنن می باشد، ما خواستیم تا علمای خود را در این موارد آگاهی مختصری داده باشیم و راهی را در پیش پای بزرگانی گذاشته باشیم که به علت نداشتن منبع نمی توانند به دنبال تحقیق در این موارد بپردازند.



ذکر چیست؟

* فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲). (سوره بقره آیه ۱۵۲)

پس مرا یاد کنی تا شما را یاد کنم. مرا سپاس گوید و ناسپاسی من مکنید.*

تفسیر الالوسی:

* { فاذكروني } بالطاعة قلباً وقالباً فيعم الذكر باللسان والقلب والجوارح، فالأول: كما في «المنتخب» الحمد والتسبيح والتحميد وقراءة كتاب الله تعالى والثاني: الفكر في الدلائل الدالة على التكليف والوعد والوعيد وفي الصفات الإلهية والأسرار الربانية. والثالث: استغراق الجوارح في الأعمال المأمور بها خالية عن الأعمال المنهي عنها ولكون الصلاة مشتملة على هذه الثلاثة سماها الله تعالى ذكراً في قوله: { فاسعوا إلى ذكر الله } [الجمعة : ۹] (سوره بقره ذیل آیه ۱۵۲)

{ فاذكروني } یعنی ذکر کنی با قلب و قالب پس عام است به ذکر با زبان و با قلب و ذکر با اعضای دیگر بدن. اولی (زبانی): همچنان که در المنتخب (اسم کتاب) آمده است: حمد است و تسبیح و قرائت کلام الله و دومی (قلبی): فکر کردن بر دلیل هایی که دلالت دارند بر تکالیف الهی و وعده و وعید الهی و در صفات الهی و اسرار الهی. و سومی (فعل جوارح): غرق شدن در انجام اعمالی که به انجام آن امر شده ایم و خالی کردن اعضاء از افعالی که از آن نهی شده ایم. بخاطر شامل بودن نماز بر هر سه ذکر (قلبی، زبانی و فعل اعضاء)، الله تعالی نماز را ذکر نامید در { فاسعوا إلى ذكر الله } بشتابید به سوی ذکر الله ﷻ.*

تفسیر الرازی:

* اعلم أن الله تعالى كلّفنا في هذه الآية بأمرين: الذكر، والشكر
أما الذكر فقد يكون باللسان، وقد يكون بالقلب، وقد يكون بالجوارح، فذكرهم إياه باللسان أن يحمده ويسبحوه ويمجدوه ويقرؤا كتابه.

وذكرهم إياه بقلوبهم على ثلاثة أنواع.

أحدها: أن يتفكروا في الدلائل الدالة على ذاته وصفاته، ويتفكروا في الجواب عن الشبهة القادحة في تلك الدلائل.

وثانيها: أن يتفكروا في الدلائل الدالة على كيفية تكليفه وأحكامه وأوامره ونواهيه ووعدته ووعيده، فإذا عرفوا

كيفية التكليف وعرفوا ما في الفعل من الوعد، وفي الترك من الوعيد سهل فعله عليهم.

وثالثها: أن يتفكروا في أسرار مخلوقات الله تعالى حتى تصير كل ذرة من ذرات المخلوقات كالمرآة المجلوة المحاذية لعالم

القدس، فإذا نظر العبد إليها انعكس شعاع بصره منها إلى عالم الجلال وهذا المقام مقام لا نهاية له.

أما ذكرهم إياه تعالى بجوارحهم، فهو أن تكون جوارحهم مستغرقة في الأعمال التي أمروا بها، وخالية عن الأعمال

التي هموا عنها. (سوره بقره ذیل آیه ۱۵۲)

بدان که الله تعالی در این آیه ما را به دو چیز امر کرد: (۱) ذکر. (۲) شکر.

اما ذکر با زبان است و با قلب و با اعضای بدن. ذکر زبانی: وی (تعالی) را حمد و سپاس گویند و تسبیح (تنزیه به

پاکی از هر چه که پاک دانستن الله ﷻ از آن لازم است، یاد کردن) و تمجید کنند وی تعالی را (به بزرگی یاد کردن) و خواندن کتاب الله می باشد.

ذکر قلبی سه نوع است:

(۱) فکر در دلائل داله بر ذات و صفات الله ﷻ و اینکه به یافتن جواب از شبهه ای که بر دلائل وارد شود فکر کنند.

۲) فکر کردن در دلائل دالّه بر تکالیف و احکام و اوامر و نواهی و وعده و وعید، پس وقتی که کیفیت تکلیف را شناخت و دانست که در فعل آنچه به انجام آن مأمور شده، چه چیز در انتظار وی از ثواب می باشد، و دانست که در انجام منهیّات چه عذابی در انتظار وی است (که با دانستن این ها) انجام مأمور و ترک منهی بر وی (مکلف) آسان می شود.

۳) اینکه فکر کند در اسرار نهفته در مخلوقات الله ﷻ تا هر ذره از عالم به آینه ای مبدّل شود که جلوه گاه عالم قدس شود. وقتی بنده ای به مخلوق نظر انداخت چشم وی از آنجا به عالم جلال (تعالی) پرکشد و این مقامی است که آن را نهایی نیست.

اما ذکر اعضای بدن این است که تمام بدن مشغول انجام اوامر الله ﷻ باشد و از نواهی وی تعالی خالی باشد.* و دیگر تفاسیر که بیشتر آن ها شرایط ذکر را در ذیل این آیه آورده اند.

همان گونه که می بینید ذکر یعنی یاد الله ﷻ با زبان و قلب و جوارح انسان می باشد و در این گروه نماز، اسماء الحسنی، لا اله الا الله، زکات، حج، روزه، ذکر می باشند و لا غیر.

در این میان این گروه ها با خواندن شعر و جایز دانستن خواندن آن بصورت بلند و ترک گفته های قرآن کریم و رسول الله ﷺ و صحابه رضی الله عنهم و امامان مذاهب رضی الله عنهم و به رقص در آمدن در این مواقع لکه ی ننگی دیگر بر ساحت مقدس اسلام وارد می آورند.

این گروه ها در استدلال خود برای شعر خواندن با صدای بلند و رقص کردن با شعر این را می آورند که هر عملی که الله ﷻ را به یاد بیاورد ذکر می باشد (ما اذکاری را که علماء آن را شرعی می دانند، آوردیم). و آیا این درست است؟ من می خواهم برای اینکه یاد الله ﷻ را بکنم ترانه گوش کنم چون با سوزناکی تمام می خواند و الله ﷻ را بیشتر به یاد می آورد! یا اگر بگویند ساز و آواز در اسلام مکروه تحریمی است من ترانه های کسانی را گوش می کنم که ساز و آواز ندارند! اگر این اعمال نیز ذکر باشند پس گفته ی این آیه چه می شود:

* وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۶).

(سوره لقمان آیه ۶)

و برخی مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا مردم را بی هیچ دانشی از راه الله ﷻ گمراه کنند و راه الله ﷻ را ریشخند گیرند، برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود.*

و چه کسی گفته است که با شعر و آواز به یاد الله ﷻ می افتد. اگر چنین بود رقاصه ها و آواز خوان ها بر ذاکرتین الله ﷻ می بودند و حقیقت عکس این را می گوید؛ زیرا ائمه و صحابه رضی الله عنهم آن را از بدع می دانسته اند همچنان که سابقاً گذشت.

اگر این اعمال که انسان را به شیطان نزدیکتر می کند ذکر باشند پس هر عمل خلاف شرعی را انجام می دهند و آن کار را با پوشش اسلام وجهه ی شرعی می دهند. آیا حضرت محمد ﷺ در این چنین مجالس ها شرکت می کردند و جایگاه شعرا در اسلام چگونه است؟ مگر نه این که شعرا را به جهنم بشارت می دهد جز آن ها که توبه کنند و راه راست را بگیرند.

* وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴). (سوره الشعراء آیه ۲۲۴)

و شاعران پیروی می کنند ایشان را گمراهان*

این گروه ها با جمع شدن در مسجدها و مجالس به خواندن شعر می پردازند و با صدای خوش به جای اینکه قرآن را تلاوت کنند برای گرمی مجلس غزل می سرایند حال شما قضاوت کنید، آیا این از اسلام است؟

مسجد مکان عبادت الله ﷻ است و نگه داشتن ادب در آن لازم است.

* وقال مسدد: حدثنا يحيى، عن شعبة، ثنا أبو إسحاق، عن عمرو بن ميمون، عن أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم



قالوا: إن « المساجد بيوت الله في الأرض ». (مصنف ابن أبي شيبة ج ۸ ص ۱۷۲ - جامع المسانيد و المراسيل ج ۱۴ ص ۱۸۲)

رسول الله ﷺ: مساجد خانه های الله ﷻ در زمین هستند.*

* لَا تَتَّخِذُوا الْمَسَاجِدَ طُرُقًا إِلَّا لِذِكْرِ أَوْ صَلَاةٍ (طب) عن ابن عمر . (الفتح الكبير ج ۳ ص ۳۱۴ - جامع المسانيد و المراسيل

ج ۸ ص ۱۴۷ - معجم الطبرانی الكبير ج ۱۲ ص ۳۱۴ - مجمع الزوائد ج ۲ ص ۱۳۸)

رسول الله ﷺ: مساجد را راه عبور و مرور نگیرید مگر برای نماز و ذکر (یعنی مسجد راهی برای گذر نیست بلکه برای

ذکر و نماز می باشد).*

* عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْبَيْعِ وَالْإِبْتِاعِ وَعَنْ تَنَاشُدِ الْأَشْعَارِ فِي الْمَسَاجِدِ. (سنن ابن ماجه

ج ۱ ص ۲۴۷ - مسند احمد ج ۴ ص ۴۵۶ - سنن الترمذی ج ۲ ص ۲۳۹ - سنن الکبری للبيهقي ج ۱۳ ص ۱۴۸ - المستدرک على الصحيحين ج ۴ ص ۴۱۸ - مسند

الشاميين ج ۲ ص ۳۳۰ - صحيح ابن خزيمة ج ۳ ص ۱۵۸ - معجم الطبرانی ج ۳ ص ۲۰۴ - سنن النسائي ج ۱ ص ۲۶۲)

رسول الله ﷺ نهی کردند از خرید و فروش و خواندن شعر در مساجد.*

* عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِذَا اتَّخَذَ الْفَيْءُ دُولًا، وَالْأَمَانَةُ مَعْنَمًا، وَالزَّكَاةُ مَغْرَمًا، وَتُعْلَمَ لِعَبْرِ الدِّينِ،

وَأَطَاعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ، وَعَقَّ أُمُّهُ وَأَدْنَى صَدِيقُهُ وَأَقْصَى أَبَاهُ، وَظَهَرَتِ الْأَصْوَاتُ فِي الْمَسَاجِدِ، وَسَادَ الْقَبِيلَةَ فَاسِقُهُمْ، وَكَانَ

زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرْدَلَهُمْ، وَأَكْرَمَ الرَّجُلُ مَخَافَةَ شَرِّهِ، وَظَهَرَتِ الْقَيْنَاتُ وَالْمَعَارِفُ، وَشَرِبَتِ الْخُمُورُ، وَلَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا

فَلْيَرْتَقِبُوا عِنْدَ ذَلِكَ رِيحًا حُمْرَاءَ وَزَلْزَلَةً وَخَسْفًا وَمَسْخًا وَقَذْفًا، وَآيَاتٍ تَتَابَعُ كَنْظَامٍ بِأَلٍ قُطِعَ سِلْكُهُ فَتَتَابَعُ». (سنن الترمذی

ج ۶ ص ۳۸۵ - جامع المسانيد و المراسيل ج ۱ ص ۱۴۴ - المسند الجامع كتاب الفتن - مشكاة المصابيح ج ۳ ص ۱۶۹ - مجمع الزوائد ج ۷ ص ۶۲۶)

رسول الله ﷺ می گویند: وقتی مال غنیمت را دولت حساب کرده شد (تقسیم کرده نشود و بر مردم ندهند) و امانت را

مال غنیمت (مانند اینکه آن را از کفار به غنیمت گرفته باشند و مال خود بدانند) و زکات را غرامت دانسته شد (تاوان

حساب شود نه عبادت و ذخیره ای آخرت) و علم (دین) آموخته شود، نه برای دین و مرد از زنش اطاعت کند و مادرش

وی را عاق کند (نارضایتی مادر از وی) و دوست وی به وی نزدیک و پدرش از وی دور شود و صداها در مساجد آشکار

شود و فاسق بر قوم سیادت کند و کفیل قوم پست ترین آن ها باشد و کسی را بخاطر ترس از شرش احترام کرده شود و

آوازه خوانان و آلات لهو آشکار کرده شود و خمر نوشیده شود و آخر امت، اول امت (سابقین اسلام) را لعن کنند؛ پس در

آن زمان انتظار بکشید بادی قرمز را و زلزله را و خسف (زمین فرو بردن = رانش زمین) و مسخ (تبدیل از صورت انسان

به صورتی غیر آن) و قذف (بارش سنگ) و دیگر علامات در پی هم خواهد آمد، مثل رشته ای که نه که وقتی پاره شود

بقیه هم پشت سر هم می آیند.*

* أخبرنا علي بن عبدان، أنا أحمد بن عبيد، أنا قُتَيْبَةُ، حدثني محمد بن أبي بكر المقدمي، أنا عمر بن علي بن مقدم، أنا

محمد بن عبد الله بن المهاجر، عن زفر بن وثيمة، عن حكيم بن حزام، قال: « نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ

يَسْتَقَادَ فِي الْمَسَاجِدِ، وَأَنْ تَنْشُدَ فِيهِ الْأَشْعَارُ، أَوْ تَقَامَ فِيهَا الْحُدُودُ ». (السنن الصغرى للبيهقي باب ما يستحب للقاضي - صحيح ابن

خزيمة ج ۳ ص ۱۵۸ - مسند الامام احمد ج ۴ ص ۴۵۶)

رسول الله ﷺ نهی کردند از قصاص در مساجد و از خواندن شعر در آن و از اقامه حدود در آن.*

* وَعَنْ مَكْحُولٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ

السَّائِلِ، وَلَكِنْ لَهَا أَشْرَاطٌ وَتَقَارُبُ أَسْوَاقٍ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا تَقَارُبُ أَسْوَاقِهَا؟ قَالَ: «كَسَادُهَا، وَمَطَرٌ وَلَا نَبَاتٌ،

وَأَنْ تَفْشُو الْعِيبَةَ وَتَكْثُرَ أَوْلَادُ الْبَغِيَّةِ، وَأَنْ يُعْظَمَ رَبُّ الْمَالِ، وَأَنْ تَعْلُو أَصْوَاتُ الْفَسَقَةِ فِي الْمَسَاجِدِ، وَأَنْ يَظْهَرَ أَهْلُ الْمُنْكَرِ

عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ»، قَالَ رَجُلٌ: فَمَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «فِرَّ بِدِينِكَ وَكُنْ جَلَسًا مِنْ أَحْلَاسِ بَيْتِكَ». رواه ابن أبي الدنيا هكذا

مرسلاً. (الترغيب و الترهيب ج ۳ ص ۲۹۷ - غذاء الالباب شرح منظومة الآداب ج ۲ ص ۳۶۵ - حلية الاولياء ج ۳ ص ۴۰۶)

مردی از رسول الله ﷺ پرسید که قیامت کی است؟ رسول الله ﷺ جواب دادند: مسؤل (سؤال شونده) از سؤال کننده عالم‌تر نیست (وقت آن را من هم مثل تو نمی‌دانم) ولی قیامت دارای علاماتی می‌باشد و نزدیکی بازارها، گفتند نزدیکی بازارها یعنی چه؟

گفتند: کساد شدن آنها، زیاد شدن ولد زنا و تعظیم شدن صاحب مال (اشخاص بخاطر مالشان احترام کرده می‌شوند) و در مساجد صداهای فاسقان بالا رود و اینکه اهل باطل بر اهل حق غالب شوند. مرد گفت مرا به چه امر می‌کنی؟ (من باید در آن موقع چه کار کنم؟)

جواب دادند: دینت را بردار و فرار کن. و مانند بساط خانه ات باش (همچنان که بساط خانه همیشه در خانه می‌ماند و بیرون نمی‌آید. پس وی را نیز به خانه نشینی امر می‌کند).*

آیا افعال این گروه‌ها با این احادیث رسول الله ﷺ موافق است؟ آیا آنها به گفته‌های ایشان عمل می‌کنند؟ کسانی که در میان آنها از افراد این گروه‌ها هست، حتماً دیده‌اند و می‌بینند که این گروه‌ها در مساجد با سر و صدای بلند، کاملاً مخالف این حدیث‌ها و مخالف قرآن و سنت رسول الله ﷺ عمل می‌کنند و شعر می‌خوانند و آن را ذکر الله ﷻ می‌دانند.

کسانی که خود را از مذهب امام اعظم رضی الله عنه می‌دانند هیچ دلیلی برای ذکر جهر ندارند؛ زیرا امام ابوحنیفه رضی الله عنه با ذکر جهر مخالف‌اند به دلیل این آیه قرآنی: *وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵). (سوره اعراف آیه ۲۰۵)

و یاد کن پروردگار خود را در ضمیر خود به زاری و ترس کاری و یاد کن پروردگار خود را بکلام پست‌تر از بلند آوازی بامداد و شبانگاه، و مباش از غافلان.* و دیگر مذاهب نیز با این امر مخالف‌اند. و این آیه نیز در این باره آمده است:

*ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۵۵). (سوره اعراف آیه ۵۵)

پروردگارتان را با تضرع و در نهان بخوانید، زیرا او متجاوزان سرکش را دوست ندارد.*

و کسانی که مذهب حنفی دارند و همچنین سایر مذاهب، ولی قول استاد یا پیر خود را بر قول امام اعظم رضی الله عنه و امامان دیگرمان در دیگر مذاهب اهل تسنن ترجیح می‌دهند، کسانی هستند که شریعت را فدای اهداف نفسانی خود کرده‌اند و دوری از این گروه‌ها لازم است و بیشتر این گروه‌ها همان طور که قبلاً گفته شد ادعای طریقت نقشبندیه را می‌کنند و در بالا ذکر نقشبندیه به خوبی توضیح داده شد که مخالف ذکر جهر هستند.

*يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸). (سوره طه آیه ۱۰۸)

در آن روز، همه از دعوت کننده‌ی الهی پیروی نموده و قدرت بر مخالفت او نخواهند داشت (و همگی از قبرها بر می‌خیزند) و همه صداها در برابر (عظمت) الله رحمان، خاضع می‌شود و جز صدای آهسته چیزی نمی‌شنوی.* این از نظر عقلی نیز ثابت است؛ زیرا شما حساب کنید در مقابل برترین قدرت ایستاده اید، آیا شما را یارای سر و صدا کردن خواهد بود. پس هر که حضور وی در برابر الله ﷻ بیشتر باشد صدایش آهسته‌تر خواهد بود.

جاهایی که ذکر جهر در شریعت اجازه داده شده است، از این قرار می‌باشد:

*فالْحَاصِلُ أَنَّ الْجَهْرَ بِالتَّكْبِيرِ بَدْعَةٌ فِي كُلِّ وَقْتٍ إِلَّا فِي الْمَوَاضِعِ الْمُسْتَثْنَاةِ. وصرح قاضیخان فی فتاواه بکراهة الذکر جهرًا وتبعه علی ذلك صاحب المستصفی. وفي الفتاوی العلامیة: وتنع الصوفیه من رفع الصوت والصفق. وصرح بحرمة العینی فی شرح التحفة وشنع علی من یفعله مدعیاً أنه من الصوفیة، واستثنی من ذلك فی القنیة ما یفعله الأئمة فی زماننا



فقال: إمام يعتاد في كل غداة مع جماعته قراءة آية الكرسي وآخر البقرة «وشهد الله» ونحوه جهراً لا بأس به والأفضل الإخفاء. ثم قال: التكبير جهراً في غير أيام التشريق لا يسن إلا بإزاء العدو أو اللصوص. (البحر الرائق ج ۲ ص ۱۷۰)

نتیجه‌ی بحث این است که جهر گفتن تکبیر بدعت است مگر در جاهایی که شرع آن را استثناء کرده است. و قاضیخان (مفتی بزرگ حنفی) در فتاوی خود بر کراهت ذکر جهر فتوا داده است و همچنین صاحب کتاب مستصفی از آن تبعیت کرده است. در فتاوی علامیه آمده است: صوفیه را از رفع صوت و کف زدن منع کرده می‌شود. بدرالدین العینی بر حرمت آنچه کسانی که مدعی تصوف هستند انجام می‌دهند، تصریح کرده است و از این کراهت، آنچه که امام جماعات از آیه الكرسي و مانند آن بعد از نماز به جهر می‌خوانند استثناء کرده است و افضل (در این جاها نیز) خفیه خواندن آن است. سپس گفت: که تکبیر را جهراً گفتن در غیر ایام تشریق از سنت نیست مگر اینکه در برابر دشمن یا که راهزن و دزد باشد.*

*وَأَنَا نَقُولُ الْجَهْرُ بِالتَّكْبِيرِ بِدْعَةٌ إِلَّا فِي زَمَانٍ مَخْصُوصٍ. (اصول فخر الاسلام باب الامر)

و ما می‌گوییم که تکبیر جهری بدعت است مگر در زمانی مخصوص.*

مواضع ورود جهر در شرع:

(۱) ایام تشریق

(۲) اذان:

*أنه إعلام للغائبين عن المسجد؛ فلهذا شرع فيه رفع الصوت، وسمي نداء؛ فإن النداء هو الصوت الرفيع.

ولهذا المعنى قال النبي صلى الله عليه وسلم لعبد الله بن زيد: " قم فألقه على بلال؛ فإنه أُندي صوتاً منك". (فتح الباری

شرح صحیح البخاری ج ۵ ص ۱۷۷)

اذان اعلام است برای غائبین؛ به همین خاطر بلند کردن صدا در آن مشروع شد، و به همین خاطر به اذان نداء گفته شد؛ زیرا نداء یعنی بلند کردن صدا.

و به همین خاطر رسول الله ﷺ به عبدالله بن زید رضی الله عنه فرمود: بلند شو و به بلال بگو اذان گوید زیرا صدای وی از تو بلندتر است.*

(۳) اقامه: مثل اذان است.

(۴) ملاقات دشمن و ترس از راهزن یا دزد.

(۵) قرائت قرآن: *وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴). (سوره اعراف آیه ۲۰۴)

وقتی قرآن خوانده می‌شود پس گوش کنید و سکوت کنید، باشد که نجات یابید.*

ولی در باره‌ی ذکر آمده است:

*وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵). (سوره

اعراف آیه ۲۰۵)

پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی‌آنکه صدای خود بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان

مباش.*

با توجه به آیه‌ی قبلی، قرآن از آن استثناء شد.

آیا می‌دانید که اهل کتاب (نصاری و یهود و ...) چگونه گمراه شده‌اند؟ آن‌ها قول پیر یا استاد خود را گرفته و می‌گفتند که پیر ما گفت یا عالم ما گفت و متأسفانه نمی‌گفتند که کتاب آسمانی ما گفت و نمی‌گفتند الله ﷻ گفت یا قول پیامبرشان را صادقانه نمی‌آوردند و با این کار رو به ضلالت و گمراهی رفتند و حال و روز ما نیز در این زمان کمتر از آن‌ها نیست؛ زیرا قول پیر یا آخوندان را بر قول الله ﷻ و پیامبران رضی الله عنهم ترجیح می‌دهیم و مانند یهود و نصاری روز به روز از قرآن و سنت فاصله می‌گیریم.

الله ﷻ می گوید اگر ملّتی رو به گمراهی رود اولین کار این است که علمای این ملّت را بر می دارند و ما با تمام وجود این را حس می کنیم که علمای ما روز به روز کمتر می شوند و گمراهی ها روز به روز بیشتر می شود و بزرگان ما دین را به ثمنی خیلی قلیل می فروشند و وظیفه ی تک تک ماست که در این مواقع اسلام را حفظ کنیم.

بحث بدعت:

حال بدعت را با استفاده از گفته های علماء و بزرگان دین تعریف می کنیم و در آخر احادیثی را در این مورد خواهیم آورد تا رسالت خود را به علماء رسانده باشیم.

بدعت چیست؟

* بدعت کاری در دین تأسیس کردن بعد از اکمال دین. و آنچه پیدا شده باشد بعد پیامبر ﷺ از قبیل اهواء و اعمال.

(قاموس المحيط فصل الباء) *

بدعت از نظر لغت:

* (وَالْبِدْعَةُ) بالكسر: الْحَدَثُ فِي الدِّينِ بَعْدَ الْإِكْمَالِ أَوْ مَا اسْتُحْدِثَ بَعْدَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وسلم)، من الأهواء والأعمال. (قاموس المحيط فصل الباء)

بدعت تأسیس کردن کاری در دین بعد از اکمال دین. و آنچه پیدا شده باشد بعد پیامبر ﷺ از قبیل اهواء و اعمال. *

* بدع ب د ع: أبتدع الشيء اختراعه لا على مثال والله بديع السماوات والأرض أى مُبدعُهُما و البدیع المبتدع و المُبتدعُ أيضا. (مختار الصحاح باب الباء)

اختراع بدون اینکه قبل از آن مثلی برای آن باشد. ترجمه آیه: آفریننده ی آسمان ها و زمین بدون اینکه مثل آن قبل از این باشد. *

* البدعة: اسم من الابتداع. سواء كانت محمودة، أم مذمومة، ثم غلب استعمالها فيما هو نقص في الدين أو زيادة.

وفي الحديث الشريف " كل محدث بدعة، وكل بدعة ضلالة، وكل ضلالة في النار ". (ج) بدع. (القاموس الفقهي ج ۱ ص ۳۲)

بدعت اسم است از ابتداع گرفته شده، فرقی نمی کند محمود باشد یا مذموم، ولی استعمال آن در نقص دین یا زیادت در دین غالب شد. *

* (ب د ع): (الْبِدْعَةُ) اسْمٌ مِنْ ابْتَدَعَ الْأَمْرَ إِذَا ابْتَدَأَهُ وَأَحْدَثَهُ كَالرَّفْعَةِ اسْمٌ مِنَ الِارْتِفَاعِ وَالْخِلْفَةِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ ثُمَّ غَلَبَتْ عَلَى مَا هُوَ زِيَادَةٌ فِي الدِّينِ أَوْ نُقْصَانٌ مِنْهُ. (المغرب ج ۱ ص ۱۱۲)

ابتدع الأمر گفته می شود وقتی کاری را شروع کند و به وجود بیاورد... بعد از آن تغلیب شد بر استعمال آن در به وجود آوردن نقص در دین یا زیادت در دین. *

* بَدَعْتُ الشيءَ، إذا أنشأته. والله عزَّ وجلَّ بديع السموات والأرض، أي مُنشئها. (ابن دريد ج ۱ ص ۱۲۷ و ۱۲۸)

وقتی کاری را انشاء (برای بار اول به وجود آوردن) کنی بَدَعْتُ الشيءَ گویند. *

* البديع الذي ابتدع الخلق على غير مثال يقال ابتدع الله الخلق

بديع یعنی خلق را آفرید بدون اینکه قبل از آن نمونه ای برای آن باشد. *

* ومنه قيل بدعة للأمر المخلَق الذي لم تجر به عادة ولا سُنَّة يقال هذا من فعله بديع وبَدَع وبَدَع وفي التبريل: " قُلْ

ما كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ " احقاف/ ۹. (المخصص في اللغة ابن سيدة ج ۴ ص ۳۰۲ شامله)



و از آن است بدعت برای امر از خود ساخته شده‌ای که سنت و عادت بر آن جاری نیست و **بَدِيعٌ و بَدْعٌ و بَدَعٌ** گفته می‌شود و در قرآن آمده است (بگو نیستیم من نو آمده از پیغامبران) یعنی من اولین پیامبر نیستم (قبل از من هم رسل بوده‌اند).*

* **وَالْبِدْعُ**: جمع بدعة، وهي الحَدَث في الدين بعد الكمال، والمراد بها هنا مستحدثات الأخلاق لا ما هو كالغرائز فيها. (معاهد التنصيص على شواهد التلخيص ج ۱ ص ۲۴۳ شامله - و المرجع: باب شواهد الفن الثالث و هو علم البديع) **وَالْبِدْعُ**: جمع بدعة: نو پیدا کردن چیزی در دین بعد از اكمال دین، مراد در اینجا کارهایی است که با اختیار، پیدا کرده شده است نه آنچه که مانند غریزه است.* بدعت اصطلاحی:

* **أخبرنا أبو الحسين بن بشران، قال: أنا أبو عمرو بن السماك، نا الحسن بن عمرو، سمعت بشرا، يقول: سمعت يحيى بن يمان، يقول: قال سفيان: « البدعة أحب إلى إبليس من المعصية ».** (شعب الايمان للبيهقي ج ۱۹ ص ۴۴۴) سفيان گفت: بدعت برای شیطان بهتر از گناه است.*

زیرا هر کس بداند که گناه می‌کند، در آخر توبه خواهد کرد ولی کسی که بدعت انجام می‌دهد معتقد است که کار خیر انجام می‌دهد و چه کسی از کار خیر توبه خواهد کرد. پس بدون توبه خواهد ماند. ***هي الفعلة المخالفة للسنة: سميت: البدعة، لأن قائلها ابتدعها من غير مقال إمام، وهي الأمر المحدث الذي لم يكن عليه الصحابة والتابعون، ولم يكن مما اقتضاه الدليل الشرعي.** (التعريفات باب البرهان المؤلف: الجرجاني ج ۱ ص ۱۳ شامله) کاری مخالف سنت باشد، بدعت گفته می‌شود بخاطر اینکه آن را بوجود آورده، بدون اینکه امامی آن را گفته باشد و آن امر محدثی است که صحابه **رَضِيَ عَنْهُمْ** یا تابعین **رَضِيَ عَنْهُمْ** آن را انجام نداده‌اند (سلف صالح). و آن را دلیل شرعی هم نیست.*

* **شرعا: الذهاب إلى قول لم يدل عليه دليل.** (الحسين الصنعاني). (القاموس الفقهي ج ۱ ص ۳۲) در شریعت: رفتن به دنبال قولی که دلیل بر انجام آن نباشد.* *** عند الحنفية: من اعتقد شيئا خالف فيه اعتقاد أهل السنة والجماعة.** (القاموس الفقهي ج ۱ ص ۳۲) در نزد حضرت ابوحنیفه **رَضِيَ عَنْهُ**: کسی که اعتقاد کند آنچه که مخالف با اعتقاد اهل سنت و جماعه باشد.* ***هي الفعلة المخالفة للسنة: سميت: البدعة، لأن قائلها ابتدعها من غير مقال إمام، وهي الأمر المحدث الذي لم يكن عليه الصحابة والتابعون، ولم يكن مما اقتضاه الدليل الشرعي.** (التعريفات باب البرهان المؤلف: الجرجاني ج ۱ ص ۱۳ شامله) بدعت هر امر نو پیدا که صحابه و تابعین **رَضِيَ عَنْهُمْ** بر آن نبوده‌اند و از اموری هم که مقتضای دلیل شرع باشد، نیست.*

* **البدعة مرادفة للمكروه عند محمد بن الحسن.** (همان و رد المختار ج ۲۶ ص ۲۹۴) مترادف با مکروه است نزد امام محمد.* ***وَالْبِدْعَةُ لُغَةً مَا أُحْدِثَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ سَبَقَ وَتُطْلَقُ شَرْعًا عَلَى مُقَابِلِ السُّنَّةِ، وَهِيَ مَا لَمْ تَكُنْ فِي عَهْدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.** (أنوار البروق في أنواع الفروق ج ۸ ص ۲۲۴ شامله)

بدعت در لغت انجام کاری بدون اینکه نمونه‌ای برای آن از قبل باشد و شرعاً بر مقابل سنت گفته می‌شود و آن چیزی است که در زمان رسول الله **ﷺ** نبوده است.* ***قَالَ التَّوَوِيُّ: الْبِدْعَةُ بِكَسْرِ الْبَاءِ فِي الشَّرْعِ هِيَ إِحْدَاثُ مَا لَمْ يَكُنْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.** (أنوار البروق في أنواع الفروق ج ۸ ص ۲۲۴ شامله)

بدعت در شرع، به وجود آوردن کاری است که در زمان رسول الله ﷺ نبوده است.*
 *أَنَّ الْبِدْعَةَ بِمَعْنَى مَا لَمْ يَكُنْ فِي عَهْدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَوْعَانِ حَقِيقَتُهُ وَمُشْتَبِهَاتُهَا فَالْحَقِيقَةُ هِيَ الْمُقَابِلَةُ لِلْسُّنَّةِ فَالْسُّنَّةُ مَا فُعِلَ فِي الصَّدْرِ الْأَوَّلِ، وَشَهِدَ لَهُ أَصْلٌ مِنْ أَصُولِ الشَّرْعِ، وَالْبِدْعَةُ الْحَقِيقَةُ مَا أُحْدِثَ بَعْدَ الصَّدْرِ الْأَوَّلِ، وَلَمْ يَشْهَدْ لَهُ أَصْلٌ مِنْ أَصُولِ الشَّرْعِ. (أنوار البروق في أنواع الفروق ج ۸ ص ۲۲۶ و ۲۲۷)

بدعت دو نوع است یکی بدعت حقیقی و دیگری مشتبهات: آن مقابل سنت است و سنت آنچه که در صدر اول انجام شده است (زمان نبی) و شاهد آن شواهدی از شرع است (دلیل آن دلائلی از شرع است).
 بدعت حقیقی آنچه که بعد از صدر اول به وجود آمده است و دلیل شرعی بر آن نیست (دلائل شرعی: قرآن، سنت، اجماع امت یا فعل و قول صحابی نزد احناف).*

*اعْلَمْ أَنَّ الْبِدْعَةَ لَا تَخْلُو مِنْ أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ إِمَّا تَعْصِبُ، وَإِمَّا سَفَهٌ؛ لِأَنَّهُ إِنْ كَانَ وَافِرَ الْعَقْلِ عَالِمًا بِقُبْحِ مَا يَعْتَقِدُهُ، وَمَعَ ذَلِكَ يُعَانِدُ الْحَقَّ وَيُكَابِرُهُ فَهُوَ الْمُتَعْصِبُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ وَافِرَ الْعَقْلِ كَانَ سَفِيهًا إِذْ السَّفَهُ خَفَّةٌ، وَاضْطِرَابٌ يَحْمِلُهُ عَلَى فِعْلِ مُخَالَفٍ لِلْعَقْلِ لِقَلَّةِ التَّأَمُّلِ وَأَمَّا الْمُجُونُ فَهُوَ عَدَمُ الْمُبَالَاةِ فَالْمُفْتِي الْمَاجِنُ هُوَ الَّذِي يُعَلِّمُ النَّاسَ الْحِيلَ. (شرح التلويح على التوضيح ج ۳ ص ۳۷)

بدعت از دو چیز خالی نیست (۱) تعصب (۲) سفه (نادانی).

اگر عمداً و از روی علم باشد و از روی مکابره، تعصب است و اگر عقلش کامل نباشد، آن از روی سفه و نادانی است؛ زیرا سفه همان سبک سری است و اضطرابی است که بخاطر قلت عقل وی، وی را به کارهای مخالف عقل حمل می‌کند. و اما مجنون؛ آن کسی است که در حق دین لابلالی است یعنی بی اعتناء است و کاری ندارد که امر یا چیزی درست یا غلط باشد و مفتی ماجن کسی است که به مردم حيله‌های شرعی یاد می‌دهد.*
 آیا بدعت دارای اقسام است و آیا برای آن‌ها مثالی زده‌اند یا اینکه هرآنچه که هرکس بگوید که این بدعت حسنه است از دین محسوب می‌شود؟

*أَمَّا فِي الشَّرْعِ فَمَوْضُوعَةٌ لِلْحَادِثِ الْمَذْمُومِ، وَإِذَا أُريدَ الْمَمْدُوحُ قُبِدَتْ، وَيَكُونُ ذَلِكَ مَجَازًا شَرْعِيًّا حَقِيقَةً لُغَوِيَّةً، وَفِي الْحَدِيثِ { كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ }، وَقَالَ الْإِمَامُ الشَّافِعِيُّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) الْمُحَدَّثَاتُ ضَرْبَانِ: أَحَدُهُمَا: مَا أُحْدِثَ مِمَّا يُخَالِفُ كِتَابًا أَوْ سُنَّةً أَوْ أَثَرًا أَوْ إِجْمَاعًا، فَهَذِهِ الْبِدْعَةُ الضَّلَالَةُ.
 وَالثَّانِي: مَا أُحْدِثَ مِنَ الْخَيْرِ لَا خِلَافَ فِيهِ، وَقَدْ قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قِيَامِ (رَمَضَانَ): نِعْمَتُ الْبِدْعَةِ هِيَ يَعْنِي أَنَّهَا مُحَدَّثَةٌ لَمْ تَكُنْ. (المنتور في القواعد ج ۱ ص ۱۷۵)

در شرع اسم کاری است که جدیداً از خود در آورده شده و مذموم است. اگر ممدوح را مراد باشد به آن قید داده می‌شود (مثلاً گفته می‌شود بدعت حسنه). امام شافعی رحمه الله گفته که بدعت دو نوع است یکی مخالف سنت و اثر و یا اجماع باشد (بدعت ضلالت است) دوم: آنچه از خیر می‌باشد که در آن خلافتی نیست و همانا حضرت عمر رحمه الله در باره ی قیام رمضان فرموده‌اند: چه خوب است این بدعت یعنی در گذشته به این ترتیب نبوده است.*

و بدعت خواندن بعضی از اشیاء نزد امامان از ورع و تواضع آن‌ها خبر می‌دهد مثلاً مدرسه ساختن و تعلیم دروس مربوط به تعلیم عربی که این‌ها را نمی‌توان بدعت گفت ولی آن‌ها بدعت حسنه گفته‌اند ولی در باره‌ی کارهای جمعی خیلی محتاط بوده‌اند.

انواع کارهایی که صحابه و تابعین رحمه الله آن‌ها را بدعت دانسته‌اند:

(۱) جهر بالتکبیر تشریق غیر از آنچه در شرع آمده بدعت است. (تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق ج ۳ ص ۹۸ و ۹۹)



(۲) * فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: رَفَعَ الصَّوْتُ بِالذِّكْرِ بَدْعٌ يُخَالِفُ الْأَمْرُ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى {وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ}. (فتح القدیر ج ۳ ص ۲۴۹ و ۲۵۰ - مرقاه المفاتیح ج ۳ ص ۵۴۳ - البحر الرائق شرح كنز الدقائق ج ۵ ص ۲۱۰ - رد المختار ج ۱ ص ۱۵۰)

حضرت ابوحنیفه رحمته الله: بلند کردن صدا در ذکر بدعت است و مخالف امر الله جل جلاله (وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ...) می باشد.*

(۳) نفل را با جماعت خواندن غیر از تراویح، بدعت است و در همه‌ی کتب فقه موجود است مانند: البحر الرائق ج ۲ ص ۴۰ - مراقی الفلاح ج ۱ ص ۲۰۵ و... .

(۴) * وقال الحسن بصري: رفع الصوت بالدعاء بدعة.

حسن بصری رحمته الله می گویند: به آواز دعاء کردن بدعت است.*

* وقال سعيد بن المسيب: أحدث الناس الصوت عند الدعاء. وكرهه مجاهد وغيره. وروى وكيع، عن الربيع، عن الحسن - والربيع، عن يزيد بن أبان، عن أنس -، أنهما كرهما أن يسمع الرجل جليسه شيئاً من دعائه.

سعيد بن مسيب «رحمة الله»: مردم در دعاء با صدای بلند دعاء کردن را احداث کردند و آن را مجاهد و غیر ایشان ناپسند می دانسته اند و از انس رضی الله عنه مروی است که ایشان مکروه می دانسته اند که دعای کسی را فرد کناری وی بشنود.*

* وورد فيه رخصة من وجه لا يصح:

خرجه الطبراني من رواية أبي موسى: كان النبي - صلى الله عليه وسلم - إذا صلى الصبح يرفع صوته حتى يسمع أصحابه، يقول: ((اللهم، أصلح لي ديني الذي جعلته عصمة أمري)) - ثلاث مرات - ((اللهم، أصلح لي دنياي التي جعلت فيها معاشي)) - ثلاث مرات، ((اللهم، أصلح لي آخري التي جعلت إلیها مرجعي)) - ثلاث مرات - وذكر دعاء آخر.

وفي إسناد: يزيد بن عياض، متروك الحديث. وإسحاق بن طلحة، ضعيف. (فتح الباری لابن رجب ج ۴ ص ۱۰۴ کتاب الصلاة)

و در باره‌ی اجازه به رفع صوت دلیل می آورند که آن صحیح نیست و آن این است:

رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی با صحابه رضی الله عنهم نماز صبح می خواند صدایش را بلند می کرد حتی صحابه رضی الله عنهم هم می شنیدند و این دعاء را می خواندند (اللهم، أصلح لی دنیای التی...) و (اللهم، أصلح لی آخرتی التی...) و دعائی دیگر ذکر می کنند.

در طریق روایت این حدیث یزید بن عیاض می باشد که وی متروک الحدیث (حدیث وی ترک گفته می شود و به حساب حدیث نمی آید) و همچنین اسحق بن طلحه می باشد که وی نیز ضعیف است.*

اگر کاری را معلوم نباشد که سنت است یا که بدعت چه باید کرد:

* وَمِنْهَا أَنْ مَا تَرَدَّدَ بَيْنَ الْوَاجِبِ وَالْبَدْعَةِ فَعَلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَ بِهِ احتياطاً ؛ لِأَنَّهُ لَا وَجْهَ لِتَرْكِ الْوَاجِبِ وَمَا تَرَدَّدَ بَيْنَ الْبَدْعَةِ وَالسُّنَّةِ يَتْرُكُهُ ؛ لِأَنَّ تَرْكَ الْبَدْعَةِ لَزِمٌ وَأَدَاءُ السُّنَّةِ غَيْرُ لَزِمٍ. (مبسوط سرخسی ج ۲ ص ۴۹۳ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع ج ۲ ص ۱۸۰ -

بحر الرائق شرح كنز الدقائق ج ۴ ص ۲۰۴ - رد المختار ج ۸ ص ۵۶ و ج ۱۳۱ - حاشیه‌ی رد المختار ج ۲ ص ۴۸۵ و ۴۸۶)

اگر بین واجب بودن و بدعت بودن تردید باشد عمل به آن از احتیاط است و اگر بین سنت بودن و بدعت بودن تردید باشد، پس آن عمل باید ترک شود به دلیل اینکه ترک بدعت لازم است و ادای سنت غیر لازم.*

وقتی این دلیل را برای این گروه‌ها می‌آوردیم می‌گفتند که این حکم وجود ندارد و منکر این احکام بودند و این نشان می‌دهد که آن‌ها کورکورانه به دنبال اثبات راه خود هستند و با دین کاری ندارند؛ پس هدف آن‌ها چیزی غیر از دین است و من به آن‌ها قول آوردن این حکم را داده بودم که امیدوارم با خواندن این حکم خود را اصلاح کنند.

سلف صالح چه کسانی هستند؟ و به چه کسانی در دین باید اقتداء کنیم؟

* {عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي}

بر شما لازم است سنت من و سنت خلفای راشدین (چهار یار) بعد از من.*

* حدیث: خیر القرون قرنی ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم یظهر الکذب. (متفق علیه یعنی بخاری و مسلم)

بهترین قرن‌ها یکی آن قرنی که من در آن می‌باشم و دیگری قرن بعد آن و قرن بعد آن می‌باشد، بعد دروغ زیاد می‌شود.*

زمان نبی ﷺ و صحابه و تابعین رضی الله عنهم، به قولی قرن همان قرن معروف است (سیصد سال خواهد بود).

و این حدیث * (عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّمَا أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ، فَبِأَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ

اهتدیتُمْ». (مشکاة المصابیح ج ۳ ص ۳۳۵)

اصحاب من مانند ستارگان هستند، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌یابید.*

حضرت امام اعظم رضی الله عنه از تابعین می‌باشد و بعد از وی امام محمد رضی الله عنه و امام ابویوسف رضی الله عنه و امام شافعی

رضی الله عنه آمده است.

* حَدَّثَنَا مَعْتَمِرُ عَنْ سَلَامِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ قَتَادَةَ قَالَ قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَتَأَسِّيًا فَلْيَتَأَسَّ بِأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ

صلى الله عليه وسلم فَإِنَّهُمْ كَانُوا أَبْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ قُلُوبًا، وَأَعَمَّقَهَا عِلْمًا، وَأَقْلَهَا تَكْلُفًا، وَأَقْوَمَهَا هَدْيًا، وَأَحْسَنَهَا حَالًا؛

اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لَصَحْبَةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وسلم وإقامة دينه، فاعرفوا لهم فضلهم، واتبعوهم في آثارهم، فَإِنَّهُمْ كَانُوا عَلَى

الْهُدَى الْمُسْتَقِيمِ. (تفسير القرطبي محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري الخزرجي الأندلسي، أبو عبد الله، القرطبي ج ۱ ص ۱ سورة بقره آیه ۳۸

- تفسير البغوي سورة يوسف آیه ۱۰۷)

از ابن مسعود رضی الله عنه: هر فردی که می‌خواهد کسی را الگو بگیرد، پس اصحاب رسول الله ﷺ را الگو بگیرد، زیرا آن‌ها

نیکو قلب‌ترین امت و عمیق‌ترین آن‌ها در علم و کمترین امت از روی تکلف (به مشقت انداختن) و مستحکم‌ترین امت

در هدایت و نیکوترین آن‌ها از روی حال هستند. الله ﷻ آن‌ها را انتخاب کرد و به صحبت رسولش ﷺ و برای بر پا

داشتن دینش برگزید، پس بشناسید فضل آن‌ها و تبعیت کنید از آن‌ها؛ زیرا آن‌ها بر هدایت مستقیم بوده‌اند.*

اما مذاهب چهارگانه:

آن‌ها هیچ گاه نگفته‌اند که حتماً باید یکی از این مذاهب را انتخاب کرد و می‌بینیم که شاگردان آن‌ها به اجتهاد

می‌پردازند و با استاد خود مخالفت می‌کنند و سخن دیگر اینکه آن‌ها خلاف قرآن و سنت رسول الله ﷺ چیزی

نمی‌گفته‌اند و علت اینکه ما می‌گوییم باید تابع یکی از این‌ها شویم بخاطر اطمینانی است که از حکم‌های آن‌ها بدست

آوردیم و می‌دانیم که آن‌ها خلاف شرع مصطفی نکرده‌اند و اینکه در این زمان کسانی هستند که از مذاهب چهارگانه

ایراد می‌گیرند و منظور آن‌ها فقط این است که فتوای خود را جایگزین فتوای آن‌ها نکنند و به این ترتیب راه خود را

پیش ببرند برای مثال اکثر وهابی‌ها عدم تبعیت از مذاهب چهارگانه را مطرح می‌کنند و می‌گویند که واجب نیست و

واجب، اتباع رسول الله ﷺ است. این ظاهرش خیلی خوب و زیبا و فریبنده است؛ چه همه‌ی ما اتباع از رسول الله ﷺ را

قبول داریم و باید قبول داشته باشیم ولی در باطن آن‌ها هدف دیگری دارند و آن از مطالعه‌ی کتب آن‌ها معلوم می‌شود

و خواهیم دید که فقط فتوای ابن تیمییه و محمد بن عبدالوهاب و ابن قیم جوزی را ذکر می‌کنند؛ پس آن‌ها بدنبال

جایگزین برای امامان ما می‌باشند. دیگر اینکه از امامان ما به تواتر نقل شده است که گفته‌اند (إذا صح الحديث فهو مذهبي).

حرفی برای تأمل: الآن ما به خود اجازه می‌دهیم که اجتهاد کنیم. خوب است ولی آیا می‌توانیم حکمی بهتر از حکم امامان گذشته بیاوریم در صورتی که صلاحیت اجتهاد نداریم و از روی تعصب اعمالی را انجام می‌دهیم. وقتی برای ما قرآن خوانده می‌شود آن را قبول نکرده بلکه قول استاد خود را و یا پیر خود را قبول می‌کنیم. در این زمان، مذهب برای ما ضروری است؛ زیرا هر کس به هوای خود چیزی حکم می‌کند و از خیر قرون نیز نیستند.

احکام تغییر:

*التَّغْيِيرُ: تَهْلِيلٌ (لا اله الا الله) أَوْ تَرْدِيدُ صَوْتٍ يُرَدَّدُ بِقِرَاءَةٍ أَوْ غَيْرِهَا. (غذاء الألباب شرح منظومة الادب ج ۱ ص ۱۱۶)

تغییر: لا اله الا الله گفتن یا تردید (لرزاندن) صدا است در قرائت و غیر آن.*

در اینجا باید توجه داشت که فرد اگر کلمه‌ی توحید و شهادت را نیز هم این گونه انجام دهد، امامان آن را درست نمی‌دانند؛ پس شعر خوانی (تناشد اشعار) بطریق اولی ناروا است.

*قَالَ الْإِمَامُ الشَّافِعِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَرَى الزَّنادِقَةَ وَضَعُوا هَذَا التَّغْيِيرَ لِيَصُدُّوا النَّاسَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَقِرَاءَةِ

الْقُرْآنِ. (محمد بن أحمد بن سالم بن سليمان السفاريني النابلسي الحنبلي أبو العون شمس الدين غذاء الألباب شرح منظومة الأداب ج ۱ ص ۱۱۶)

(الْإِمَامُ الشَّافِعِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ): به نظر من این کار را زنادیقاها (کافران) وضع کرده‌اند تا مردم را از ذکر الله ﷻ و

قِرَاءَتِ قرآن باز دارند.*

*وَأَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الْأَثْرَمَ، حَدَّثَهُمْ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَقُولُ: «التَّغْيِيرُ هُوَ مُحَدَّثَةٌ». (الأمر بالمعروف

و النہی عن المنکر (الخلال)).

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: تَغْيِيرٌ بَدَعْتُ. (تغییر: ذکر الله ﷻ با طرب و الحان. آواز خوانی اشعار).

{أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْخَلَالِ أَبُو بَكْرٍ. مُحَدَّثٌ فَقِيهٌ أَخَذَ الْفَقْهَ عَنْ خَلْقٍ كَثِيرٍ (بَابُ فِي ذِكْرِ

التَّغْيِيرِ) } *

*أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي هَارُونَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، أَنَّ أَبَا الْحَارِثِ، حَدَّثَهُمْ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ: مَا تَرَى فِي التَّغْيِيرِ أَنَّهُ

يُرْقِقُ الْقَلْبَ؟ فَقَالَ: «بِدْعَةٌ». (الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر (الخلال) أحمد بن محمد البغدادي المعروف بالخلال أبو بكر. محدث فقيه أخذ

الفقه عن خلق كثير (باب في ذكر التَّغْيِيرِ))

از ابا عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از تغیر سؤال شد و گفتند که آن قلب را نرم می‌کند. وی جواب داد: بدعت است.*

*وَأَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ الْمَقْرِيُّ الْبَزَارِيُّ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُرَيْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الشَّافِعِيَّ مُحَمَّدَ بْنَ إِدْرِيسَ يَقُولُ: «تَرَكَتُ

فِي الْعِرَاقِ شَيْئًا يُقَالُ لَهُ التَّغْيِيرُ أَحَدُهُ الزَّنادِقَةُ، يَصُدُّونَ بِهِ النَّاسَ عَنِ الْقُرْآنِ». (الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر (الخلال) أحمد بن

محمد البغدادي المعروف بالخلال أبو بكر. محدث فقيه أخذ الفقه عن خلق كثير (باب في ذكر التَّغْيِيرِ))

الحسن بن الحروري گوید که از امام شافعی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شنیدم که می‌گفت: من در عراق چیزی را ترک گفتم که به آن

تغیر می‌گفتند که آن را زنادقه (کفار) ایجاد کرده بودند و با آن جلوی قرآن را می‌گرفتند.*

*وَأَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْمَصِصِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَّ جَدِّي قَالَ: سَمِعْتُ يَزِيدَ بْنَ هَارُونَ، يَقُولُ: «مَا يَغْبِرُ إِلَّا

فَاسِقٌ، وَمَتَى كَانَ التَّغْيِيرُ؟» (الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر (الخلال) أحمد بن محمد البغدادي المعروف بالخلال أبو بكر. محدث فقيه أخذ

الفقه عن خلق كثير (باب في ذكر التَّغْيِيرِ))

یزید بن هارون می‌گفت: کسی جز فاسق تغیر نکند. تغیر از چه زمان شروع شده است؟*

* ونقل ابن منصور: الطبل ليس فيه رخصة، وفي عيون المسائل وغيرها في من أتلّف آلة لهو: الدف مندوب إليه في النكاح، لأمر الشارع، بخلاف العود والطبل فإنه لا يباح استعماله والتلهي به بحال،

در نواختن طبل هیچ رخصت و اجازه‌ای نیست. دف در نکاح مندوب است بخاطر امر شارع به آن ولی عود (بربط=آلت موسیقی مانند دوتار) و طبل را هیچ گاه مباح نیست که با آن استفاده و بازی کرده شود.*

* وسئل أحمد عن القصاص قال: أكرهه، وقال: بدعة لا يجالسون، وكره التغير، ونهى عن استماعه وقال: بدعة ومحدث، ونقل يوسف: لا يستمع، وقيل: هو بدعة؟ قال: حسبك. وفي المستوعب منع من اسم البدعة عليه ومن تحريره. (كتاب الفروع ج ۴ ص ۳۰۴، محمد بن مفلح بن محمد بن مفرج، أبو عبد الله، شمس الدين المقدسي الراميني ثم الصالحى الفروع)

از احمد بن حنبل رحمته الله در باره‌ی قصائد شعر پرسیده شد گفتند که آن را بد دانم. و گفتند بدعت است نباید با آنان نشست کرد و تغیر را مکروه دانستند و از گوش کردن به آن نهی کرد. و از یوسف نقل شده: نباید به آن گوش داد. و گفته شده که بدعت است. و همین بدعت گفته شدن برای کافی است (برای عدم فعل آن) و در مستوعب، از هر آنچه که بر آن اسم بدعت گذاشته شده است منع کرده شده و حرام دانسته شده است.*

* وكره الإمام أحمد - رحمه الله - التغير، ونهى عن استماعه. وقال: هو بدعة ومحدث. (الانصاف ج ۸ ص ۲۲۷ علی بن سلیمان بن أحمد المرادوی ثم الدمشقی: فقیه حنبلی)

امام احمد رحمته الله تغیر را مکروه می‌دانستند و از استماع آن نهی می‌کردند و می‌گفتند که بدعت است.*
* وكان أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، إذا اجتمعوا، أمروا واحدا منهم أن يقرأ. والباقيون يستمعون وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول لأبي موسى الأشعري: ذكرنا ربنا. فيقرأ وهم يستمعون... (تفسير قاسمی ج ۱ ص ۴۳۴ - روح البیان ج ۱۰ ص ۴۸۶ - سنن دارمی ج ۲ ص ۴۷۲ - جامع المسانید و المراسیل ج ۱۳ ص ۴۳۹)

عادت صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که وقتی جمع می‌شدند به یکی از خودشان می‌گفتند که قرآن بخواند و بقیه گوش می‌کردند و حضرت عمر رضی الله عنه به ابو موسی رضی الله عنه می‌گفتند که ذکر کن الله جلیل را (قرآن بخوان) و ابو موسی رضی الله عنه می‌خواندند و بقیه گوش می‌کردند.*

{جاهایی که ذکر جهر در آن مشروع است را، به طور اختصار در فصل ذکر چیست؟ آورديم}.

* عن الحسن قال: قال الحكم بن عمرو الغفاري: يا طاعون خذني إليك، فقال له رجل من القوم: لم تقول هذا وقد سمعت رسول الله يقول: «لا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِيُصْرَ نَزَلَ بِهِ»، قال: قد سمعت ما سمعتم ولكي أبادر ستاً: بيع الحكم، وكثرة الشرط، وإمارة الصبيان، وسفك الدماء، وقطيعة الرحم ونشوا يكونون في آخر الزمان يتخذون القرآن مزامير. (المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۵۰۱ - مسند امام احمد ج ۷ ص ۳۷ - مسند حارث ج ۲ ص ۶۴۰ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۸ ص ۷۰۱)

از حسن رضی الله عنه: الحكم بن عمرو الغفاری رضی الله عنه گفت: ای طاعون بیا و مرا بگیر. یکی از قومش گفت که چرا این را می‌گویی در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که: هیچ گاه ضرری که به شخصی رسیده را، آرزو مکنید. الحكم رضی الله عنه گفت: من هم شنیده‌ام آنچه شما شنیده اید ولی می‌خواهم قبل از شش چیز بروم:

۱) فروش حکم (در برابر مال دنیوی حکم کرده شود نه بر حق. ۲) زیاد شدن عمال دولتی (در این زمان یعنی پلیس). ۳) امارت کردن کودک. ۴) ریخته شدن خون ها. ۵) قطع صله‌ی رحم. ۶) گروهی در آخر زمان که قرآن را برای خود مزمار گیرند (وسیله‌ای برای لهو و طرب و به جای آواز بخوانند).*

این گروه‌ها وقتی که نمی‌توانند برای کارهای خود دلیلی بیاورند از واژه‌ی بدعت حسنه استفاده می‌کنند و می‌دانند که کار آن‌ها بدعت است ولی با حسنه کردن آن نوعی به خیال خود توانسته باشند که مخالف شریعت بودن این عمل را بردارند غافل از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر چیزی که در اسلام بعد از اكمال آن به وجود آمده را بدعت دانسته و بدعت کننده را به آتش جهنم بشارت داده.

* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ. (صحيح بخاری ج ۹ ص ۲۰۱ - سنن ابی

داوود ج ۱۲ ص ۳۵۸ - عمدة القاری ج ۱۳ ص ۲۷۱)

رسول الله ﷺ می‌گویند: هر کس در این امر ما (دین) چیزی انجام دهد که در آن دین نبوده پس آن کار مردود است.*

حال بدعت حسنه را کمی بازتر می‌کنیم. آیا دین کامل شده است یا خیر؟ آیا الله ﷻ و رسول اکرم ﷺ ناعوذ بالله نمی‌دانستند که در آینده چنین چیزهایی می‌آید و به جای آنکه می‌گفتند: *«شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»

بدترین کارها، نو پیداترین آن‌ها است و هر امر نو پیدا بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.*

در ادامه‌ی آن می‌گفتند که «لَا بِدْعَةَ الْحَسَنَةِ» جز بدعت حسنه؟

آیا دین ما چیزی کم دارد تا با اضافه کردن این اعمال باید کامل شود؟ *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ

نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (۳). (سوره مائده آیه ۳)

امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.*

صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم که بهترین انسان‌ها بعد از پیامبران (ع) هستند، از نقطه به نقطه‌ی این دین عزیز بهترین استفاده‌ها را بردند و فقط تکیه بر قرآن و سنت رسول الله ﷺ آن‌ها را به بهترین درجه‌ها نایل کرده است و هیچ وقت احساس نکردند که در اسلام کاستی و کمی وجود دارد تا با اضافه کردن بدعتی آن کاستی را جبران کنند و ما در این دوران که نشانه‌های قیامت در آن آشکار است به دنبال نیاز و شهوت‌های خود و ضعف علم و ناتوانی خود به تحقیق و دست دادن به اعمال شیطانی خود و حزب بازی و به دنبال احترام کسب کردن در میان مردم هر عمل خلاف شرعی را به وجود می‌آوریم و متأسفانه آن را به اسلام نسبت داده و خود را از نتایج مخرب آن مبرا می‌دانیم.

*قال ابن الماجشون: سمعت مالكا يقول: «من ابتدع في الاسلام بدعة يراها حسنة؛ فقد زعم أن محمداً ﷺ خان الرسالة؛ لأن الله يقول: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} [مائده: ۳]، فما لم يكن يومئذ ديناً؛ فلا يكون اليوم ديناً. (اعتصام

شاطبی ج ۱ ص ۶۲ [ترجمه‌ی الاعتصام شاطبی ج ۱ ص ۶۸])

امام مالک «رحمه الله» می‌گویند: «هر که در اسلام بدعتی بگذارد که آن را حسنه بیندارد، پنداشته است که محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - در رسالتش خیانت کرده است! زیرا الله متعال می‌فرماید: {امروز دینتان را کامل کردم} پس هر چیزی که در آن روز جزو دین نبوده است امروز نیز جزو دین نیست»*

و کسانی که بدعت حسنه را در دین درست می‌دانند، پیش رسول الله ﷺ بروند و به ایشان عرض کنند که ای رسول الله ﷺ شما نعوذ بالله اشتباه کردید که گفتید تمام بدعات در ضلالتند؛ زیرا دلائلی وجود دارد که بدعت‌هایی به نام بدعت حسنه هستند که می‌توان به وسیله‌ی آن‌ها، ثواب بیشتر از عمل به قرآن و انجام سنت‌های شما به دست آورد، بلکه بدعت حسنه را به دین اضافه می‌کردید تا هوا و هوس‌های ما به وسیله‌ی آن برآورده می‌شد.

نعوذ بالله یا رسول الله ﷺ من وقتی این کلمات را از زبان اینان در اینجا ذکر می‌کنم بر تو پناه می‌برم و می‌خواهم از

اساءت ادب حقیر چشم پوشی فرمائید.

احادیث بدعت:

حال حدیث‌هایی را که در باره‌ی بدعت روایت شده را می‌آوریم تا باور کنیم که این اعمال اگر یک هزارم نیز، احتمال بدعت بودن آن رود، چگونه باید در مقابل الله ﷻ جوابگو بود؟

* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لِصَاحِبِ بِدْعَةٍ صَوْمًا وَلَا صَلَاةً وَلَا صَدَقَةً وَلَا حَجًّا وَلَا عُمْرَةً وَلَا جِهَادًا وَلَا صَرْفًا وَلَا عَدْلًا يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا تَخْرُجُ الشَّعْرَةُ مِنَ الْعَجِينِ. (سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۹ - مصباح الزجاجة ج ۱ ص ۴۹ - الترغيب و الترهب ج ۱ ص ۴۵ - جامع المسانيد و المراسيل ج ۲ ص ۵۰۲)

رسول الله ﷺ: از صاحب بدعت، نه نمازش را قبول می‌کند و نه روزه و نه صدقه و نه حج و نه عمره و نه جهاد و نه روی گردانی (توبه و یا نافله) و نه عدالت (فریضه) و خارج خواهد شد از اسلام همچنان که موی از خمیر خارج می‌شود.*

* فَقَالَ الْعُرْبَاضُ صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَوَعظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَأَنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةٌ مُودَّعٌ فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا فَقَالَ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسِيرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمُهَدِّينَ الرَّاشِدِينَ تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ. (مستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۱۸۶ - سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵ - مسند امام احمد ج ۵ ص ۱۰۹ - سنن ابی داود ج ۱۲ ص ۳۵۸)

از عرباض رضی الله عنه: رسول الله ﷺ با ما نماز خواندند و بعد رو به ما کرده و موعظه کردند؛ موعظه‌ای بلیغ که چشمان را گریان کرد و قلب‌ها ترسید و کسی به ایشان عرض کرد یا رسول الله ﷺ گویا که این موعظه‌ی وداع کننده است، پس بر ما چه چیزی عهد می‌کنی؟ حضرت ﷺ گفتند: بر شماست که تقوی پیشه کنید و فرمانبرداری کنید از امیر خود گرچه آن امیر یک بنده‌ی حبشی باشد؛ زیرا هر که بعد از من زنده باشد زود است که اختلافات زیادی ببیند، پس بر شما لازم است سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من، و پس با چنگ و دندان بر آن بچسبید و دور باشید از محدثات (نو پیدا شده‌ها)؛ زیرا هر محدثی بدعت است و هر بدعتی گمراهی.*

* حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا بَشَرُ بْنُ مَنصُورٍ الْحَنَاطِيُّ عَنْ أَبِي زَيْدٍ عَنْ أَبِي الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: أَبِي اللَّهِ أَنْ يَقْبَلَ عَمَلُ صَاحِبِ بِدْعَةٍ حَتَّى يَدَعَ بِدْعَتَهُ. (سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵ - فتح الکبیر ج ۱ ص ۱۵)

رسول الله ﷺ: از قبول عبادت صاحب بدعت ابا می‌کند (نمی‌پذیرد) تا وقتی که از بدعتش برگردد.*

* ذَكَرُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَوْلَاةً لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ آتَاهَا تَقُومُ اللَّيْلَ وَتَصُومُ النَّهَارَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَكِنِّي أَنَا أَنَا وَأَصْلِي وَأَصُومُ وَأُفْطِرُ فَمَنْ أَقْتَدَى بِي فَهُوَ مِنِّي وَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي إِنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ شِرَّةً ثُمَّ فَتْرَةٌ فَمَنْ كَانَتْ فَتْرَتُهُ إِلَى بِدْعَةٍ فَقَدْ ضَلَّ وَمَنْ كَانَتْ فَتْرَتُهُ إِلَى سُنَّةٍ فَقَدْ اهْتَدَى. (مسند امام احمد ج ۴۷ ص ۴۵۱ - مجمع الزوائد ج ۴ ص ۴۲۲)

نزد رسول الله ﷺ عرض کردند که یکی از موالی بنی عبدالمطلب روز را روزه می‌گیرد و شب را به عبادت می‌گذرانند. رسول الله ﷺ فرمودند ولی من می‌خوابم و نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم پس هر کس به من اقتداء کند پس از من است و هر کس که از سنت من روی گرداند پس از من نیست و برای هر عملی نشاط و حرصی است و بعد از آن فترت (روش) فرد است پس هر کس که فترت وی به سوی بدعت باشد پس همانا گمراه شده است و هر کس فترت وی بر سنت باشد پس همانا وی هدایت یافته است.*

* كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا خَطَبَ أَحْمَرَتْ عَيْنَاهُ وَعَلَا صَوْتُهُ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَيْشٍ يَقُولُ صَبِّحَكُمْ وَمَسَاكُمُ وَيَقُولُ بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ وَيَقْرُنُ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ السَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى وَيَقُولُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنْ خَيْرَ

الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ ... (صحيح مسلم ج ۶ ص ۱۲۷ - سنن نسائي كبرى ج ۱ ص ۵۵۰ - سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۷ - مسند امام احمد ج ۴ ص ۲۴۸ - السنن الكبرى للبيهقي ج ۴ ص ۴۴۷)

رسول الله ﷺ وقتی خطبه می خواند چشمانشان قرمز می شد و صدایش بالا می رفت و غضبش زیاد می شد گویا که لشکری را (برای جنگ) انذار (ترساندن) می کرد و می گفتند: بر شما روز و شب می گذرد و می گفت من مبعوث شدم (به پیامبری) در حالی که قیامت مانند (نزدیکی) این دو انگشت (نزدیک است) و بین انگشت سبابه و وسطایشان را جمع می کردند و می گفت اما بعد (از اقوال گذشته) همانا بهترین حدیث (کلام) کتاب الله (قرآن) و بهترین هدایت ها، هدایتی است که محمد ﷺ آورده است و بدترین امور نوپیداهای آن می باشد و هر بدعتی گمراهی است... *

* أَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِبَلَالِ بْنِ الْحَارِثِ أَغْلَمَ مَا أَغْلَمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَغْلَمَ يَا بَلَالُ قَالَ مَا أَغْلَمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّهُ مَنْ أَحْيَا سُنَّةً مِنْ سُنَّتِي قَدْ أُمِيتَتْ بَعْدِي فَإِنَّ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا وَمَنْ ابْتَدَعَ بِدْعَةً ضَلَالَةٍ لَا تُرْضِي اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ عَمِلَ بِهَا لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَوْزَارِ النَّاسِ شَيْئًا. (سنن ترمذی ج ۷ ص ۴۱۵ - سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۷۶ - معجم الطبرانی الكبير ج ۱۷ ص ۱۶)

رسول الله ﷺ می فرمایند: هر کس سنتی از سنت های من، که میرانده شده است را زنده گرداند برای او پاداشی خواهد بود برابر پاداش کسانی که بدان سنت عمل می کنند بدون اینکه پاداش او چیزی از پاداش آنان بکاهد و هر کس بدعتی در دین پدید آورد که الله ﷻ و رسولش ﷺ به آن خشنود نیستند؛ برای او جزایی همچون عامل بدان بدعت خواهد بود بدون اینکه چیزی از گناه مردم بکاهد.*

* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ سَيَلِي أَمْرَكُمْ مِنْ بَعْدِي رِجَالٌ يُطْفِنُونَ السُّنَّةَ وَيُحْدِثُونَ بِدْعَةً وَيُؤْخِرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ مَوَاقِعِهَا قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ بِي إِذَا أَدْرَكْتُهُمْ قَالَ لَيْسَ يَا ابْنَ أُمِّ عَبْدِ طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ قَالَتْهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. وَ سَمِعْتُ أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الصَّبَّاحِ مِثْلَهُ. (مسند امام احمد باب مسند عبدالله ابن مسعود ج ۸ ص ۱۳۶ - السنن الكبرى للبيهقي ج ۳ ص ۱۲۷)

رسول الله ﷺ فرمودند: همانا به زودی بعد از من کسانی امور شما (مسلمانان) را به دست خواهند گرفت که سنت را می میرانند و نماز را از اوقاتش تأخیر می کنند. ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت یا رسول الله ﷺ اگر در زمان من آن حادثه اتفاق بیافتد من چه کار کنم (در آن زمان تکلیف ما چیست؟) رسول الله ﷺ فرمودند؛ ای ابن ام عبد (کنیهی ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) اطاعت از کسی که الله ﷻ را عاصی شود جائز نیست و این را سه بار گفتند.*

* عَنْ غُضَيْفِ بْنِ الْحَارِثِ الثَّمَالِيِّ قَالَ بَعَثَ إِلَيَّ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ فَقَالَ يَا أَبَا أَسْمَاءَ إِنَّا قَدْ أَجْمَعْنَا النَّاسَ عَلَى أَمْرَيْنِ قَالَ وَمَا هُمَا قَالَ رَفَعُ الْأَيْدِي عَلَى الْمَنَابِرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْقَصَصُ بَعْدَ الصُّبْحِ وَالْعَصْرُ فَقَالَ أَمَّا إِنَّهُمَا أَمْثَلُ بِدْعَتِكُمْ عِنْدِي وَلَسْتُ مُجِيبَكَ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُمَا قَالَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا أَحْدَثَ قَوْمٌ بِدْعَةً إِلَّا رُفِعَ مِثْلُهَا مِنَ السُّنَّةِ فَتَمَسَّكَ بِسُنَّةٍ خَيْرٌ مِنْ إِحْدَاثِ بِدْعَةٍ. (مسند امام احمد ج ۳۴ ص ۳۲۵ - مجمع الزوائد ج ۱ ص ۴۴۷ - الترغيب و الترهيب ج ۱ ص ۴۵)

غُضَيْفِ بْنِ الْحَارِثِ الثَّمَالِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : عبدالملك بن مروان به سوی من کسی را فرستاده بود و گفته بود که ای ابا اسماء، ما مردم را برای دو چیز جمع کردیم؛ یکی اینکه در منبر دستها را بالا می بریم (به هنگام سخنرانی) و دیگری هم اینکه بعد از نماز صبح و عصر برای مردم قصه تعریف می کنیم. من جواب دادم که اما آن دو چیزی که گفتی، به نزد من بارزترین نمونه از بدعتهای تو می باشد و من به هیچ یک از اینها (برای شرکت در آنها) تو را اجابت نکنم؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمودند: قومی بدعتی در دین نیاورند مگر اینکه مثل آن از سنت خواهد مرد. پس تمسک به سنت، از احداث بدعت اولی است.*

و حدیث های دیگر که در این مجموعه ی کوچک نمی گنجند و عاقل را برای درک کافیهست.

اتحاد در اسلام:

در این زمان کسانی هستند که دائم از اتحاد سخن به میان می آورند و از متفرق نشدن و همبستگی می گویند. راه اتحاد چیست؟ آیا با هر راهی که بشود با آن اتحادی به دست آورد، می شود نام اتحاد را بر آن نهاد؟ آیا اتحاد در هر راهی مشروع است؟

آیا می شود در راهی که مخالف فرمان الهی است اتحاد و همبستگی به وجود آورد؟ مسلمانان در تمامی دوره های شکوفای اسلام به چه طریقی اتحاد خود را حفظ کردند طوری که بر تمام ملل دیگر پیروز شدند و تمام ملل به اتحاد ایشان به چشم بزرگترین علل پیروزی مسلمانان می نگرستند؟

*وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (سوره آل عمران آیه ۱۰۳)

و همگان دست در ريسمان الله ﷻ زبید و پراکنده مشوید و از نعمتی که الله ﷻ بر شما ارزانی داشته است یاد کنید: آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید و او دلهایتان را به هم مهربان ساخت و به لطف او برادر شدید. و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید، الله ﷻ شما را از آن برهانید. الله ﷻ آیات خود را برای شما این چنین بیان می کند، شاید هدایت یابید.*

ریسمان الله ﷻ چیست؟ و پراکنده شدن در این آیهی مبارکه چه معنی دارد؟

همه ی مسلمانان در دورانی که شکوفایی آن ها در اوج بود، به شریعت مقدس اسلام و دین مبینان چنگ زده بودند و اتحاد آن ها تنها به وسیله ی این راه حفظ می شده است و تنها عمل به گفته های قرآن و سنت رسول الله ﷺ آن ها را از تمام ملل دیگر متمایز کرد. و دل های آن ها به وسیله ی اسلام نسبت به یکدیگر مهربان شد و الله ﷻ آن ها را به بهترین شیوه هدایت فرمودند.

یک انسان مسلمان نمی تواند با ادعای متحد شدن یک عمل خلاف شریعت را به داخل جامعه بیاورد و علماء نیز نمی توانند به این خاطر که اتحاد در بین مردم حفظ شود، از گفتن حقیقت و خلاف شرع بودن آن عمل اجتناب کنند.

ریسمان الله ﷻ همان شریعت محمدی ﷺ است که هر کس ادعای اتحاد داشته باشد، باید به وسیله ی شریعت اسلام آن را به وجود آورد. و راهی را برگزیند که الله ﷻ از آن رضایت داشته باشد.

اگر کسی ذره ای از این فراتر رود و با آوردن بدعتی و یا با کم کردن از احکام شریعت، بخواهد اتحاد مسلمانان را زیاد کند، باید او را از وهم و خیال اتحاد بیرون آورد و باید به او فهماند که دین اسلام کامل است و خلل در یکی از احکام آن باعث سقوط خودمان می باشد: الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.

حال که چگونگی اتحاد را بیان کردیم و همه نیز می دانیم که کارهای این گروه ها خلاف شریعت می باشد، مطمئن باشید که با نادیده گرفتن اعمال این گروه ها و هر کس که خلاف شرع و بدعتی را در اسلام به وجود آورده، نمی توان به اتحاد دلخواه رسید.

در جایی که وهابیان با ادعاهای خلاف شریعت، مسلمانان را به خاطر توسل به پیامبران و اولیای الهی، متهم به شرک می کنند و این چنین گروه ها که وارد نشدن به گروه خودشان را که فرض می دانند و ما را دوباره به خاطر قبول نکردن فرض بودن آن، خواه و ناخواه متهم به کفر می کنند (می گویند که وارد شدن به تصوف فرض است که در فصل بعد توضیح آن به اختصار خواهد آمد)، چگونه امیدی به این دارند که در مقابل آن ها، به خاطر اینکه اتحادی دروغین داشته باشیم، ساکت بنشینیم و وظیفه ی خود را در مقابل الله ﷻ و اسلام به جا نیاوریم {ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ}.

کسانی که چنین ادعایی یعنی اتحاد با وجود این اعمال خلاف شریعت را خواهانند، کسانی هستند که دین برای آن ها هیچ گونه اهمیتی ندارد و فقط آسایش زندگی چند روزه ی این دنیا برایشان مهم می باشد. و چگونه باید این سخن رسول الله ﷺ را جواب داد:



* قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي، وَشَتِمَ أَصْحَابِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» الدِّيلَمِي عَنْ مَعَاذِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. (جامع المسانيد و المراسيل ج ۱ ص ۳۴۷ - الابانة الكبرى (ابن بطه) باب ذكر الاخبار و الآثار التي)

رسول الله ﷺ: هرگاه در میان امت بدعت‌هایی پدید آمدند و یارانم مورد شماتت و نکوهش واقع شدند، باید علمای دین، علم خود را آشکار و اعلام کنند و هر کس از آن‌ها این گونه نکند پس لعنت الله ﷻ بر او باد!*

آیا آشکار کردن این بدعات که در دین به وجود آمده و روز به روز گسترده‌تر می‌شود، باعث تفرقه می‌شود یا نگفتن آن‌ها؟ آیا به خاطر مال قلبی که در این دنیا نصیب ما می‌شود، آخرت را فدای آن بکنیم؟ آیا الله ﷻ و رسول الله ﷺ و صحابه رضی الله عنهم این اجازه را به ما داده‌اند که به خاطر متفرق شدن مردم، شریعت را فدا کنیم؟ آیا ما باید خودمان را با احکام شریعت موافق کنیم و خود را با آن وفق دهیم یا آن که شریعت خود را با ما وفق دهد؟ آیا مانند علمای یهود و نصاری احکام را به نفع و هوسهای خود وفق دهیم و در مقابل بدعات ایستادگی نکنیم؟

اتحاد ما مسلمانان فقط به وسیله‌ی استقامت در شریعت و انجام احکام الهی به وجود خواهد آمد و کسانی که دم از اتحاد می‌زنند باید تمام کارهای خود را با آن وفق دهند.

الله ﷻ در قرآن کریم در جاهای زیادی یهودیان و مسیحیان را متفرق می‌داند و لعنت خود را بر آن‌ها می‌فرستد؛ پس این سؤال به ذهن می‌آید که چرا در این زمان در بین مسلمانان تفرقه زیاد است و اتحاد آن‌ها کمتر شده است؟ آیا مسلمانان مورد لعنت الله ﷻ قرار گرفتند؟

خیر. برادر مسلمانی؛ عمل نکردن به **شریعت** و متوسل نشدن به ریسمان الهی ما را از اتحاد در بین برادرانمان باز داشته است. برای این قلوب مسلمانان از هم دور شده که در بین آن‌ها توسل به احکام شرع کمتر شده و برادری‌ها بی رنگ‌تر شده است و عمل نکردن به شریعت باعث دوری ما از اتحاد می‌باشد.

مشکل ما، احکام اسلام نیست، مشکل خودمانیم. هر چه قدم‌های ما از الله ﷻ دورتر می‌شود، تفرقه در بین ما آشکارتر می‌شود. هر چه بدعت در جامعه‌ی مسلمانان بیشتر شود، راه اتحاد نیز سخت‌تر می‌شود. اسلام را دوباره باید شناخت. اسلام دین آسمانی ما برای تفرق نیامده است، بلکه برای اتحاد آمده است، پس عمل به شریعت را ملاک خود بگیریم و از احکام آن پیروی کنیم و بدعات و گروه بازی را برداریم و کامل در اختیار شرع باشیم؛ زیرا عمل به آن، خود به خود اتحاد را به وجود می‌آورد.

آیا طریقت فرض است؟

تعریف فرض: آنچه که انجام آن با دلیل قطعی ثابت شده است که در آن هیچ شبهه‌ای نیست و انجام آن ثواب دارد و ترک آن عقاب دارد و منکر آن (کسی که آن را بر خود فرض نداند) کافر است. (التوضیح، عبيدالله بن مسعود، ۲(ج) آرام باغ، پاکستان، تجارتخانه کتب، ج ۲ ص ۶۸۰ - نورالانوار و قمرالانوار، (۱ج)، ملتان، پاکستان، کتب خانه مجیدیه، ۱۴۰۷، ص ۱۷۰ - الإحکام فی أصول القرآن ابن حزم ج ۳ ص ۳۴۱ باب الثانی عشر فی الاوامر و النواهی فصل فی الأمر بعد الحظر و مراتب الشریعة - حاشیه البنانی ج ۱ ص ۷۱ - روضه الناظر ج ۱ ص ۱۶)

فرض، آن است که با نص صریح از قرآن و سنت ثابت شده و عمل به آن لازم است.

این گروه‌ها طریقت را فرض می‌دانند، بدون آنکه توجّهی به معنی فرض بودن چیزی داشته باشند و این به این معنی است که کسانی که اهل طریقت نمی‌شوند گناه کبیره انجام داده‌اند و کسانی که آن را انکار می‌کنند کافر و بی‌دین‌اند؛ بلکه این گروه‌ها وارد شدن به گروه خود را فرض می‌دانند و به دنبال مقاصد حزب خود می‌باشند.

آیا چیزی را که قرآن و سنت رسول الله ﷺ فرض بودن آن را نگفته‌اند، می‌توانیم حکمی دهیم تا آن را فرض بخوانیم؟

آیا کسانی که به راه تصوف نرفته‌اند و یا بیعت با یک مرشد طریقت را انکار کرده‌اند، ناعوذ بالله کافر گذشته‌اند؟

مگر نه این است که کسی که یک فرض را انکار کند کافر و جهنمی می شود؟ رسول الله ﷺ در حدیثی خط بطلان را بر این ادعا کشیده و تمام کسانی را که طریقت را فرض گفته اند، رد کرده است:

*أنه سمع طلحة بن عبيد الله يقول: جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم من أهل نجد ثائر الرأس، نسمع دوي صوته ولا نفقه ما يقول، حتى دنا فإذا هو « يسأل عن الإسلام، فقال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم: خمس صلوات في اليوم والليلة قال: هل علي غيرهن؟ قال: لا، إلا أن تطوع قال: وذكر له رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم صيام شهر رمضان قال: هل علي غيره؟ قال: لا، إلا أن تطوع قال: وذكر له رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم الصدقة قال: هل علي غيرها؟ قال: لا، إلا أن تطوع، فأدبر الرجل وهو يقول: والله لا أزيد على هذا ولا أنقص منه، فقال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم: أفلح إن صدق. (صحيح بخاری ج ۶ ص ۴۵۳ - صحيح مسلم ج ۱ ص ۱۴۶ - سنن نسائی ج ۷ ص ۲۳۶)

بادیه نشینی از اهل نجد بر رسول الله ﷺ وارد شد و از دور حرف می زد ما هم نمی فهمیدیم که چه می گوید تا اینکه نزدیک آمد. دیدیم که از اسلام می پرسد. پس رسول الله ﷺ فرمودند: پنج وقت در هر شبانه روز. وی گفت: آیا بر من غیر این چیزی فرض هست؟ ایشان جواب دادند: خیر؛ مگر اینکه بخواهی نفل بخوانی. بعد رسول الله ﷺ بر وی روزهی ماه رمضان را گفت. باز وی پرسید آیا غیر این از روزه بر من فرض است؟ ایشان جواب دادند: خیر؛ نفل بگیری. بعد برایش از زکات گفتند. باز وی پرسید آیا غیر این از زکات بر من فرض است؟ ایشان جواب دادند: خیر؛ مگر اینکه بخواهی از روی نافله صدقه دهی. پس آن مرد روی برگرداند و در حالی که دور می شد، می گفت: والله از این اضافه هم نمی کنم و کم هم نخواهم کرد. رسول الله ﷺ فرمودند: نجات یافت اگر راست گفته باشد.*

در این حدیث هیچ اشاره ای به بیعت و تصوف نکرده و آن اعرابی را با انجام دادن آن اعمال بهشتی خوانده است به شرط اینکه آن ها را کامل انجام دهد. و کسی را که به طریقت وارد نشده را کافر نمی خواند.

این گروه ها آیهی دوم سورهی جمعه را برای استدلال فرض بودن طریقت می آورند:

*هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. (۲). (سوره جمعه آیه ۲)

اوست الهی که به میان مردمی اُمّی پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آن ها بخواند و آن ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.*

آیا پاکیزه کردن انسان ها همان فرض بودن طریقت را می رساند. آیا ما از وقتی که مسلمان شدیم، پاکیزه نیستیم؟

بینیم مفسران در بارهی (يُزَكِّيهِمْ) چه نظری دارند:

*{وَيُزَكِّيهِمْ} يطهرهم من الشرك (تفسیر جلالین).

ایشان را از شرک پاک می کند.*

*{وَيُزَكِّيهِمْ} يقول: ويطهرهم من دنس الكفر (طبری).

از نجاست کفر پاک می کند.*

*{وَيُزَكِّيهِمْ} ويطهرهم من الشرك وخبائث الجاهلية (تفسیر النسفی).

از شرک و خبائث جاهلی.*

*{وَيُزَكِّيهِمْ} يطهرهم بالتوحيد من الشرك (تفسیر ابن عباس).

با توحید از شرک پاک می کند.*

*{وَيُزَكِّيهِمْ} يعني: يدعوهم إلى التوحيد، ويطهرهم به من عبادة الأوثان؛ (تفسیر سمرقندی).

به توحید می خواند و از عبادت بت پاک می کند.*



* {وَيُزَكِّهِمْ} قال ابن جريج، ومقاتل: أي: يطهرهم من دنس الكفر والذنوب، وقال السدي: يأخذ زكاة أموالهم، وقيل: يجعلهم أزكيا القلوب بالإيمان (تفسير الشوكاني).

ابن جريج رحمته الله و مقاتل رحمته الله: پاک می کند از نجاست کفر و گناه. السدی رحمته الله: با اخذ زکات آن ها. و گفته شده قلب آن ها را به وسیله ای ایمان پاک می کند.*

* {وَيُزَكِّهِمْ} أي يطهرهم من خبث الشرك وخبث الأقوال والأفعال، (مراح لبید).

پاک می کند از شرک و قول و فعل خبیث و*.

و آیه ای دیگر که این گروه ها برای فرض بودن تصوّف می آورند آیه ی ۱۲۰ سوره ی انعام می باشد که می گویند برای پاک کردن گناه باطن، حتماً باید با پیر بیعت کرده شود.

لذا بر آن شدیم تا معانی دقیق این آیه ی شریفه را طبق اقوال مستند مفسران بزرگ بیان کنیم باشد که این شبهه نیز جواب داده شده و معنی آن آشکار شود.

* وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِي يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ (۱۲۰).

گناهان آشکار و پنهان را رها کنید! زیرا کسانی که گناه می کنند، بزودی در برابر آنچه مرتکب می شدند، مجازات خواهند شد.*

۱- فَأَمَّا ظَاهِرُهُ فَالْفُجُورُ وَالزُّنَى، ظَاهِرًا وَأَمَّا بَاطِنُهُ فَالْمَخَالَةُ: «۴» أَنْ تَتَّخِذَ الْمَرْأَةُ الْخَلِيلَ وَأَنْ يَتَّخِذَهَا. (معانی القرآن

للفراء - غريب القرآن لابن قتيبه - تفسير ابن ابي حاتم - تفسير البغوي، طيبة - الكشف - تفسير ابن عطية - السفي - باب التاويل في معاني التنزيل - تفسير ابن عباس - الألوسي - تفسير السمعاني - مفاتيح الغيب - تفسير العز بن عبد السلام - تفسير القرطبي - تفسير البياضی - الباب - تفسير المظهری - فتح القدير - مراج لبید - طبری - تفسير ثعلبی - النکت و العیون ؛ تفسير الماوردي - تفسير ابن كثير - تفسير الجلالين - تفسير ابي السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم) - محاسن التاويل - بحر العلوم للسمرقندی.)
گناه ظاهر زنا و گناه باطن دوست دختر و یا دوست پسر پنهانی گرفتن می باشد.

۲- (وذرُوا ظاهر الإثم وباطنه)، أي: قليله وكثيره، (تفسير طبری - تفسير ثعلبی - تفسير قرآن العزيز لابن ابي زمين - باب التاويل في معاني التنزيل - تفسير ابن كثير - محاسن التاويل).
منظور کم و زیاد گناه است ؛ یعنی اصلاً گناه نکنید.

۳- وسره وعلايته: قال: هي الله عن ظاهر الإثم وباطنه، أن يعمل به سرّاً أو علانية، وذلك ظاهره وباطنه. (تفسير ثعلبی - الوجيز للواحدی - تفسير السمعاني - تفسير البغوي، طيبة - الكشف - مفاتيح الغيب - باب التاويل في معاني التنزيل - تفسير ابن كثير - تفسير الباب - تفسير الجلالين - الدر المنثور - تفسير ابي السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم) - البحر المديد لابن عجيبة - فتح القدير - الألوسي - محاسن التاويل).
گناه کردن را در علانیّه (آشکارا) و در سرّ (پنهانی) رها کنید؛ یعنی نه در میان مردم و نه وقتی تنها هستید گناه نکنید.

۴- المظاهر منه"، ما حرم جل ثناؤه بقوله: (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ)، [سورة النساء: ۲۳]، وقوله: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) الآية، و "الباطن منه"، الزنى. (تفسير طبری - تفسير ابن ابي حاتم - بحر العلوم للسمرقندی - تفسير ثعلبی - النکت و العیون؛ تفسير الماوردي - تفسير السمعاني - تفسير البغوي، طيبة - تفسير ابن عطية - مفاتيح الغيب - تفسير العز بن عبد السلام - باب التاويل في معاني التنزيل - تفسير ابن كثير - الباب - الدر المنثور - تفسير المظهری - تفسير الألوسي).
گناه آشکار همان نکاح محارم می باشد و گناه باطنی زنا است.

۵- المظاهر"، التعري والتجرد من الثياب، وما يستر العورة في الطواف = "والباطن"، الزنى. (تفسير طبری - تفسير البغوي، طيبة - تفسير ابن عطية - مفاتيح الغيب - باب التاويل في معاني التنزيل - تفسير ابن كثير - الباب - تفسير الجلالين - تفسير الثعالبي - تفسير الألوسي - مراج لبید - محاسن التاويل محاسن التاويل).
منظور از گناه ظاهر، بیت الله را عریان طواف کردن است و گناه باطن همان زنا می باشد.

قول اصح این است که در اینجا منظور آیه را به یک گناه خاص در نظر گرفته نشود بلکه ترک تمامی گناهان را از ما خواسته است. و این آیه دوری از تمامی گناهان را از ما می‌خواهد.

۶- و يقال: ظاهر ارتكاب المعاصي، وباطنه ترك الفرائض.

گفته شده است که ظاهر آن ارتکاب گناه است و باطن آن ترک فرائض.

و يقال: باطنه الرياء في الأعمال. و يقال: الكفر. (تفسير قرآن العزيز لابن ابی زمين).

گناه باطنی ریا و یا کفر می‌باشد.

۷- و یحتمل خامساً: أن ظاهر الإثم ما يفعله بالجوارح، وباطنه ما يعتقده بالقلب. فيدخل في ذلك الحسد والكبر

والعجب إرادة السوء للمسلمين ونحو ذلك اتركوا المعاصي بالجوارح، ومحبتها بالقلب، وبالإصرار عليها. (تفسير التستري -

النكت و العيون = تفسير الماوردي - تفسير السمعاني - تفسير ابن عطية - تفسير القرطبي - تفسير البيضاوي - لباب التاويل في معاني

التنزيل - تفسير الثعالبي - البحر المديد لابن عجيبة - تفسير ابن ابي حاتم - تفسير البغوي، طيبة - مفاتيح الغيب - اللباب - الدر المنثور -

تفسير ابی السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم) - تفسير المظهری - فتح القدير - تفسير الالكوسي - محاسن التاويل. ۹.

گناه ظاهر یعنی آن گناهی که با اعضای ظاهری بدن انجام می‌شود و گناه باطنی معتقدات فاسد قلبی می‌باشد؛

مانند حسادت و کبر و خودپسندی و اراده‌ی بد نسبت به مسلمانان داشتن و ... می‌باشد و همچنین منظور آیه این است

که اقدام به گناه نکنید و از دوست داشتن گناه نیز بر حذر باشید و بر آن اصرار نورزید.

۸- الشرك الجلي والخفي. (النسفی).

ظاهر یعنی شرک جلی و آشکار و باطن آن شرک خفی می‌باشد.

۹- وذروا الإثم من جميع جهاته. وقيل: المراد بظاهر الإثم الإقدام على الذنوب من غير مبالاة وباطنه ترك الذنوب

خوف الله عز وجل لا خوف الناس. (لباب التاويل في معاني التنزيل).

معنی آیه این است که گناه را از جميع جهات آن ترک کنید. و گفته شده است که منظور از ظاهر گناه اقدام به

انجام گناه کردن بدون مبالاة و آشکارا است و ترک باطن گناه یعنی ترک گناه بخاطر ترس از الله ﷻ نه بخاطر ترس

از مردم.

۱۰- {ظاهر الإثم} أي المعلوم الحرمة من هذا وغيره {وباطنه} من كل ما فيه شبهة من الأقوال والأفعال والعقائد.

(تفسير نظم الدرر).

ظاهر الإثم یعنی آنچه از گناه که حرمت آن معلوم و بی تردید است و باطن آن هرآنچه از فعل و قول و اعتقاد که

در آن‌ها شبهه‌ی گناه بودن وجود دارد.

و تفاسیر زیادی که این استدلال‌ها را تکرار کرده‌اند و تمام آن‌ها را پاک کردن از شرک می‌دانند نه چیز دیگر و

یا فرضیت برای طریقت.

*عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ الْأَشْجَعِيُّ. قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ. تِسْعَةً أَوْ ثَمَانِيَةً أَوْ سَبْعَةً. فَقَالَ: «الْأَتْبَاعُ يَوْمَ رَسُولِ اللَّهِ؟» وَكُنَّا

حَدِيثَ عَهْدٍ بَيْعَةٍ. فَقُلْنَا: قَدْ بَايَعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ: «الْأَتْبَاعُ يَوْمَ رَسُولِ اللَّهِ؟» فَقُلْنَا: قَدْ بَايَعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ:

«الْأَتْبَاعُ يَوْمَ رَسُولِ اللَّهِ؟» قَالَ: فَسَطْنَا أَيْدِيَنَا وَقُلْنَا: قَدْ بَايَعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَامَ تُبَايِعُ؟ قَالَ: «عَلَى أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ

وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. وَالصَّلَاةِ الْخَمْسِ. وَتُطِيعُوا وَأَسْرَ كَلِمَةً خَفِيَةً وَلَا تَسْأَلُوا النَّاسَ شَيْئًا» فَلَقَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ أَوْلِيكَ النَّفَرِ

يَسْقُطُ سَوْطُ أَحَدِهِمْ فَمَا يَسْأَلُ أَحَدًا يُنَاوِلُهُ إِيَّاهُ. (صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۱۲- سنن ابی داود ج ۵ ص ۵۵ - سنن الكبرى للبيهقي

ج ۱ ص ۱۷۴)

از عوف بن مالک اشجعی (انصاری): ما نزد رسول الله ﷺ بودیم و تعداد ما نه نفر یا هشت یا هفت نفر بود.

پس رسول الله ﷺ فرمودند: آیا با رسول الله ﷺ بیعت نمی‌کنید؟ - یعنی بیایید و با من بیعت کنید - و ما جدیداً ایمان



آورده بودیم. پس جواب دادیم یا رسول الله ﷺ ما که با شما بیعت کرده ایم؟ - این بیعت برای چیست؟- باز حضرت تکرار کردند و گفتند: آیا با رسول الله ﷺ بیعت نمی کنید؟ - یعنی بیاید و با من بیعت کنید - . پس جواب دادیم یا رسول الله ﷺ ما که با شما بیعت کرده ایم؟ - این بیعت برای چیست؟- باز حضرت تکرار کردند و گفتند: آیا با رسول الله ﷺ بیعت نمی کنید؟ - یعنی بیاید و با من بیعت کنید- . ما دستان را باز کردیم و گفتیم با شما بیعت کردیم. یا رسول الله ﷺ بر چه چیزی بیعت کنیم؟ حضرت ﷺ فرمودند: بیعت بر اینکه الله ﷻ را عبادت خواهید کرد و شرک نمی ورزید و نمازهای پنج گانه بر پا خواهید داشت و مطیع خواهید بود. در اینجا کلمه ای را آهسته به زبان آوردند و اینکه از مردم چیزی نخواهید. - راوی گوید- همانا من بعضی از آن بیعت کنندگان را بعداً می دیدم که تازیانه اش می افتاد - خودش بر اسب سوار بود- ولی از کسی نمی خواست که آن را به وی دهد.*

اهل صوفیه که بیعت را سنت می دانند بر همین حدیث مبارک استناد می کنند؛ زیرا اگر خوب روی آن فکر کنیم و درک کنیم، آن جمع صحابه رضی الله عنهم که با رسول الله ﷺ بیعت می کنند همه دارای ایمان می باشند و همه نمازهای پنج گانه را انجام داده اند و به الله ﷻ نیز شرک نورزیده اند.

جایی برای تأمل: هدف این گروه ها با فرض دانستن طریقت چیست؟ درست است که طریقت راهی بزرگ و شیرین برای رسیدن به الله ﷻ و رضای الله ﷻ است و به گفته ی الحاج مقصود آخوند یزدانی «رحمة الله»: کسی که در طریقت وارد شود نان او پخته می شود (یعنی راه راست را پیش گرفته که رو به سعادت است) ولی رسول الله ﷺ و هیچ کدام از اصحاب کرام رضی الله عنهم فرض بودن آن را نگفته اند و علمای بزرگی که در این منطقه ی ما می زیسته اند، (مانند کسانی که قبلاً ذکرشان آمد و) هیچ کدام آن را فرض ندانسته اند و اگر کاری در حدّ فرض می بود به تواتر از تمام صحابه رضی الله عنهم و علماء نقل می شد. این هدف فقط می تواند این باشد که این گروه ها به دنبال قوی کردن حزب خود و جمع کردن افراد برای قویتر کردن حزبشان هستند و با ترساندن مردم که این کار فرض است، می خواهند خود را دارای طرفداران زیاد نشان دهند تا مردم را به طرف خود کشیده و روز به روز حزب بازی و نفاق را در بین مردم ما رواج دهند. و منظور آن ها طریقت نیست بلکه آن ها تبعیت از خود و هوای خود را فرض می دانند و حتی کسی که از پیر آن ها صوفی نباشد را نیز کافر می دانند و آن ها اصولی به دین اضافه کرده اند «به نام پیر من» که هر کس آن را قبول نکند شایسته مرگ است.

هیچ کدام از این گروه ها دلشان به اسلام نمی سوزد و تمام آن ها به فکر جیب خود هستند و با نفاق انداختن در بین مسلمانان، می خواهند مسلمانان را از همبستگی و وحدت نگاه دارند.

قلب انسان مسلمان دارای نور است:

قرآن قلب کسانی را که مسلمان می شوند را دارای نور می داند و هدایت را، نور می نامد.
*أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
(سوره زمر آیه ۲۲)

آیا کسی که الله ﷻ دلش را بر اسلام گشوده و او در پرتو نور پروردگارش جای دارد، همانند کسی است که ایمان ندارد؟ پس وای بر سخت دلانی که یاد الله ﷻ در دلهایشان راه ندارد، که در گمراهی آشکار هستند.*
این آیه ی مبارکه قلب کسانی که به اسلام داخل می شوند را، دارای نور می داند.

این گروه ها قلب کسانی را که در مجلس خود به رقص در نمی آیند را، بی نور و شیطانی می دانند!
این بی نور بودن چه معنی دارد؟ بی نور بودن قلب یعنی اسلام نداشتن و کافر بودن! آیا این افرادی که رقص نمی کنند کافر یا بی دین اند؟ و آیا مسلمانی، در این اعمال است؟

از الله ﷻ باید ترسید. کسانی که به این راهند خواه یا ناخواه کسانی را تصدیق می کنند که اسلام را در این اعمال ساخت دست خود خلاصه کرده اند و خود را برتر از دیگران می دانند و کسی را که رقص نمی کند را، خواه ناخواه کافر می دانند زیرا قرآن قلب کسانی را که مسلمان شده اند را دارای نور می داند و آن ها آن را بی نور می دانند.

اگر مسلمانی به یک مسلمان دیگر کافر بگوید در حالی که آن فرد مسلمان است، آن حرف که به این مسلمان گفته به خود او برمی گردد (الله ﷻ ما را از گستاخی بر مسلمانان حفظ کند). و حضرت محمد ﷺ کسانی را که لا اله الا الله می گفتند را از کشتن منع می کردند زیرا می گفتند که وظیفه من جاری ساختن کلمه ی توحید بر زبان آن ها است.

*أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله. (صحیح البخاری ج ۱ ص ۱۷ - مسلم ج ۱ ص ۱۸۱)

رسول الله ﷺ: من مأمورم تا قتال کنم تا وقتی که مردم بگویند (لا إله إلا الله) وقتی گفتند پس جان و مال آن ها محترم است، مگر به حقی که بر گردن آن ها واجب شود و حساب آن ها بر الله ﷻ است.*

و در مذهب امام ابوحنیفه رحمته الله به کسانی که اهل قبله هستند نمی توان کافر یا مرتد خواند. امید است که علمای ما با مطالعه ی این تحقیق جایگاه خود را بهتر درک کنند و بر وظیفه ی خود فایق آیند و در مقابل این گروه ها عکس العملی نشان دهند و اسلام را از دست این بدعت گذاران نجات دهند.

و وای بر حال علمایی که دانسته یا ندانسته و بدون تحقیق چنین گروه هایی را تصدیق می کنند و خود را، یا وابسته به آن ها می کنند یا آنکه در مقابلشان هیچ عکس العملی نشان نمی دهند؛ زیرا مردم عادی ندانسته به این راهند و آخوندها و علمای ما با این ادعاء که عالم هستند و بدون تحقیق به این راهند.

*ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸). (سوره تکوین آیه ۸)

سپس در آن روز همه ی شما از نعمتهایی که داشته اید سؤال خواهید شد.*

متأسفانه بزرگترین مشکل ما نیز همین آخوندها شده اند؛ زیرا به این درجه نائل می شوند در حالی که حظّ چندانی از علم نبرده اند و بیشتر برای رسیدن به مقام (بدون عمل نایل شدن به درجه ی اولیایی)، دین خود را به متاعی قلیل می فروشند. آیا به این فکر کرده اند که اگر یک صدم نیز احتمال بدعت بودن این عمل که در این تحقیق حدیث های آن را آوردیم، که از شنیدن آن ها، موهای بدن انسان سیخ سیخ می شود، برود، آیا باز هم طرفدار آن خواهند شد. و اگر دین بر ایشان مهم نیست پس چرا این ادعاء که عالم هستند را می کنند و بهتر آنکه، آن تاج رسول ﷺ را از سر برداشته و راه اهل بدعت را بگیرند که نفاق از هر کاری بدتر است.

و در این میان برخی علماء هستند که به یقین می دانند که افعال این گروه نارواست، ولی باز هم در برابر آن ها ساکتند. وای بر این گروه، عالم بی عمل بودن یعنی همین و شامل حدیث رسول الله ﷺ می شوند که بهترین گروه هم عالم است و بدترین نیز عالم، کسی که می داند و عمل نمی کند جزء بدترین گروه های انسان ها هستند.

*عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من شر الناس ذو الوجهين: الذي يأتي هؤلاء بوجه، وهؤلاء

بوجه. (مسند امام احمد ج ۳ ص ۲۲۸ - سنن ابی داود ج ۱۳ ص ۲۱۹ - موطا مالک ج ۴ ص ۴۱۱ - صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۲۸۷)

بدترین مردم، دورویی است که با این ها به یک روی سخن گوید و با دیگری با روی دیگر.*

*قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إن الله لا يترع العلم من الناس بعد أن يعطيهم إياه، ولكن يذهب بالعلماء، كلما ذهب عالم ذهب بما معه من العلم، حتى يبقى من لا يعلم، فيتخذ الناس رؤساء جهالاً، فيستفتوا فيفتوا بغير علم، فيضلوا.

(مسند امام احمد ج ۲ ص ۴۱۴)

رسول الله ﷺ: الله ﷻ علم را از مردم نمی ستاند بعد از اینکه به آن ها داده است بلکه علماء می روند و علم خود را نیز می برند تا اینکه کسانی که نمی دادند، می مانند و مردم رئیس های جاهل می گیرند پس از آن ها اسفتاء می خواهند (در باره ی مسئله ای فتوا می خواهند)، پس آن ها به غیر علم فتوا می دهند پس گمراه می شوند.*



*ألا أخبركم بخير الناس وشر الناس؟ إن خير الناس رجل عمل في سبيل الله على ظهر فرسه أو على ظهر بعيره أو على قدميه حتى يأتيه الموت، وإن من شر الناس رجلاً فاجراً يقرأ كتاب الله لا يرفع يده عن شيء منه. (سنن النسائي الصغرى ج ٣١٨ - مصنف ابن أبي شيبة ج ٤ ص ٥٩٢)

از رسول الله ﷺ: آیا شما را خبر دهم از برترین و بدترین مردم؟ برترین مردم کسی است که با اسبش یا شترش یا که پیاده در راه الله ﷻ عمل کند تا اینکه بمیرد و بدترین مردم کسی است که فاجر باشد و کتاب الله را بخواند و از آن پند نگیرد.*

*إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٧٧). (سوره آل عمران آیه ٧٧)

کسانی که پیمان الله ﷻ را و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند، آنان را در آخرت بهره ای نیست، و الله ﷻ روز قیامت با آنان سخن نمی گوید، و به ایشان نمی نگرد، و پاکشان نمی گرداند، و عذابی دردناک خواهند داشت.*

فحشاء چیست؟

هر آنچه که شرع و عرف آن را ناپسند و ناروا داند از قبیل:
زنا - لواط - آمدن به زن از دبرش - ربا - ترک نماز - خیانت در امانت - دروغ ...
چه کسی به فحشاء امر می کند؟
طبق آیات محکم قرآن؛ شیطان به فحشاء امر می کند.

دلیل:

*يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (١٦٨) إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (١٦٩). (سوره بقره آیه ١٦٩)

ای مردم، از آن چیزهای حلال و پاکیزه که در زمین است بخورید و پای به جای پای شیطان مگذارید که دشمن آشکار شماست (١٦٨) او شما را به بدی و زشتی فرمان می دهد و می خواهد که درباره ی الله ﷻ چیزهایی بگویید که بدان آگاه نیستید (١٦٩).*

آیا الله ﷻ به فحشاء امر می کند؟

خیر. دلیل:

*وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (٢٨). (سوره اعراف آیه ٢٨)

چون کار زشتی کنند، گویند: پدران خود را نیز چنین یافته ایم و الله ﷻ ما را بدان فرمان داده است. بگو: الله ﷻ به زشتکاری فرمان نمی دهد. چرا چیزهایی به الله ﷻ نسبت می دهید که نمی دانید؟*
و طبق آیه قرائت شده کسانی هستند که وقتی فحشائی انجام می دهند می گویند که الله ﷻ به ما امر کرده است در حالی که قرآن به آن ها جواب می دهد که الله ﷻ به فحشاء امر نخواهد کرد.

آیا راهی غیر از آنچه رسول الله ﷺ و مؤمنان در دین می پیمایند، برای رسیدن به حق وجود دارد؟

خیر. دلیل:

*وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (١١٥). (سوره نساء آیه ١١٥)

هر که پس از آشکار شدن راه هدایت با پیامبر مخالفت ورزد و از شیوه مؤمنان پیروی کند، بدان سوی که پسند اوست بگردانیمش و به جهنمش افکنیم، و جهنم سرانجام بدی است.*
*وَلَا تَقْرُبُوا الزُّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (۳۲). (سوره اسراء آیه ۳۲)

و به زنا نزدیک مشوید. زنا، کاری زشت و شیوه‌ای ناپسند است.*
*وَلَوْ طَا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۸۰). (سوره اعراف آیه ۸۰)
و لوط را فرستادیم. آنگاه به قوم خود گفت: چرا کاری زشت می‌کنید، که هیچ کس از مردم جهان پیش از شما نکرده است؟*

*حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ هَمَّامٌ أَخْبَرَنَا عَنْ قَتَادَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هِيَ اللُّوطِيَّةُ الصُّغْرَى يَعْنِي الرَّجُلَ يَأْتِي امْرَأَتَهُ فِي دُبْرِهَا. (مسند امام احمد ج ۱۳ ص ۴۵۷ - مصنف ابن ابی شیبه ج ۳ ص ۳۶۳ - السنن الكبرى للبيهقي ج ۷ ص ۱۹۸)

پیامبر ﷺ: آن لوطی صغری است یعنی جماع به دبر زن.*
*الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵). (سوره بقره آیه ۲۷۵)

آنان که ربا می‌خورند، در قیامت چون کسانی از قبر برمی‌خیزند که به افسون شیطان دیوانه شده باشند. و این به کیفر آن است که گفتند: ربا نیز چون معامله است. در حالی که الله ﷻ معامله را حلال و ربا را حرام کرده است. هر کس که موعظه‌ی الله ﷻ به او رسید و از رباخواری باز ایستاد، الله ﷻ از گناهان پیشین او درگذرد و کارش به الله ﷻ واگذار می‌شود. و آنان که بدان کار باز گردند، اهل جهنمند و جاودانه در آن خواهند بود.*
*فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹). (سوره مريم آیه ۵۹)

سپس کسانی جانشین اینان شدند که نماز را ضایع گذاشتند و پیرو شهوات گردیدند و به زودی به غی خواهند افتاد.*

*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸). (سوره انفال آیه ۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، می‌دانید که نباید به الله ﷻ و پیامبر ﷺ خیانت کنید و در امانت خیانت ورزید. (۲۷)
بدانید که دارایی‌ها و فرزندان وسیله آزمایش شمايند و پاداش بزرگ در نزد الله ﷻ است (۲۸).*

سخن پایانی:

برادران و علمای عزیز، حال که تمام استدلال‌ها را، هر چند با کاستی فراوان به شما رسانیدیم و اینکه مطالب در این مورد خیلی بیشتر است ولی برای دوری از تکلف و خستگی خواننده آن‌ها را خلاصه کردیم، باشد تا استدلالی برای اهل علم شود و حال از شما بزرگان خواهشمندیم تا جایی که امکان دارد به دفاع از اسلام برخیزیم و در برابر بدعات متحد شویم و نگذاریم کسانی بی علم جای بزرگان و علمای ما را بگیرند. بیایید همانند رسول الله ﷺ و صحابه رضوانه الله علیهم باشیم و از بدعت‌ها دوری کنیم و راه آن‌ها را در پیش گیریم و متعصب نباشیم؛ زیرا همانطور که گفتیم تعصب بی جا ما را از توبه در برابر الله ﷻ باز می‌دارد و تعصبی که مخالف شریعت باشد کاملاً از شیطان است. بیایید اگر به راه راستیم، مطمئن‌تر قدم برداریم و امر به معروف و نهی از منکر کنیم تا ملت خود را هدایت کنیم و اگر طرفدار این گروه‌ها هستیم و آن‌ها را تصدیق کرده ایم، توبه کنیم که آدم (ع) یک بار گناه کرد و توبه کرد و بخشیده شد ولی شیطان گناه کرد ولی توبه نکرد و به جهنم روانه شد.

*قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَكُمْ إِلَى مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸). (سوره هود آیه ۸۸)

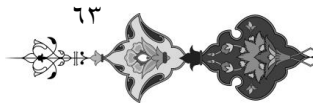
گفت: ای قوم من، چه می‌گویید اگر با من، از جانب پروردگارم حجتی باشد و او مرا رزقی نیکو عطا کرده باشد؟ اگر شما را نهی می‌کنم برای آن نیست که خود سودی ببرم. تا آنجا که بتوانم قصدی جز به صلاح‌آوردنتان ندارم. توفیق من تنها با الله ﷻ است. به او توکل کرده‌ام و به درگاه او روی می‌آورم.*

وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

مصادر و مأخذ:

❖ قرآن كريم.

- ١- الإبانة الكبرى (ابن بطه): أبو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان العُكْبَرِي المعروف بابن بَطَّة العُكْبَرِي (المتوفى: ٣٨٧هـ). المحقق: رضا معطى، وعثمان الأثيوبى، ويوسف الوابل. الناشر: دار الراية للنشر والتوزيع، الرياض. عدد الأجزاء: ٩
- ٢- أيسر التفاسير الجزائرية: جابر بن موسى بن عبد القادر بن جابر أبو بكر الجزائرى. الناشر: مكتبة العلوم والحكم، المدينة المنورة، المملكة العربية السعودية. الطبعة: الخامسة، ١٤٢٤هـ/٢٠٠٣م. عدد الأجزاء: ٥
- ٣- اعتصام شاطبي: إبراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الغرناطي الشهير بالشاطبي (المتوفى: ٧٩٠هـ).
- تحقيق: سليم بن عيد الهلالي. الناشر: دار ابن عفان، السعودية. الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م. عدد الأجزاء: ١
- ٤- أنوار البروق فى أنواع الفروق: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن إدريس بن عبد الرحمن المالكي الشهير بالقرافي (المتوفى: ٦٨٤هـ). الناشر: عالم الكتب. الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ. عدد الأجزاء: ٤
- ٥- الانصاف: علاء الدين أبو الحسن على بن سليمان المرادوى الدمشقى الصالحى الحنبلى (المتوفى: ٨٨٥هـ). الناشر: دار إحياء التراث العربى. الطبعة: الثانية - بدون تاريخ. عدد الأجزاء: ١٢
- ٦- البحر الرائق شرح كنز الدقائق: زين الدين بن إبراهيم بن محمد، المعروف بابن نجيم المصرى (المتوفى: ٩٧٠هـ). وفى آخره: تكملة البحر الرائق لمحمد بن حسين بن على الطورى الحنفى القادرى (ت بعد ١١٣٨ هـ). وبالحاشية: منحه الخالق لابن عابدين. الناشر: دار الكتاب الإسلامى. الطبعة: الثانية - بدون تاريخ. عدد الأجزاء: ٨
- ٧- بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع: علاء الدين، أبو بكر بن مسعود بن أحمد الكاسانى الحنفى (المتوفى: ٥٨٧هـ). الناشر: دار الكتب العلمية. الطبعة: الثانية، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م. عدد الأجزاء: ٧
- ٨- تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق: عثمان بن على بن محجن البارعى، فخر الدين الزيلعى الحنفى (المتوفى: ٧٤٣هـ). الحاشية: شهاب الدين أحمد بن محمد بن أحمد بن يونس بن إسماعيل بن يونس الشَّلبِي (المتوفى: ١٠٢١ هـ). الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة. الطبعة: الأولى، ١٣١٣ هـ
- ٩- الترغيب و الترهيب: عبد العظيم بن عبد القوى بن عبد الله، أبو محمد، زكى الدين المنذرى (المتوفى: ٦٥٦هـ). المحقق: إبراهيم شمس الدين. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٧. عدد الأجزاء: ٤
- ١٠- تذكرة المحبين فى أسماء سيد المرسلين: محمد بن قاسم الأنصارى المالكى ابن الرصاع أبو عبدالله فقيه أصولى متكلم. عدد المجلدات: ٢
- ١١- التعريفات جرجانى: على بن محمد بن على الزين الشريف الجرجانى (المتوفى: ٨١٦هـ). المحقق: ضبطه وصححه جماعة من العلماء بإشراف الناشر. الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م. عدد الأجزاء: ١
- ١٢- التعرف لمذهب التصوف: أبو بكر محمد بن أبى إسحاق بن إبراهيم بن يعقوب الكلاباذى البخارى الحنفى (المتوفى: ٣٨٠هـ). الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. سنة النشر: عدد الأجزاء: ١
- ١٣- تفسير ابن كثير: تفسير القرآن العظيم: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى البصرى ثم الدمشقى (المتوفى: ٧٧٤هـ). المحقق: سامى بن محمد سلامة. الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع. الطبعة: الثانية ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩ م. عدد الأجزاء: ٨
- ١٤- تفسير طبرى: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملى، أبو جعفر الطبرى (المتوفى: ٣١٠هـ). المحقق: أحمد محمد شاكر. الناشر: مؤسسة الرسالة. الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م. عدد الأجزاء: ٢٤



- ١٥- تفسير الألوسى: شهاب الدين محمود بن عبد الله الحسينى الألوسى (المتوفى: ١٢٧٠هـ). المحقق: على عبد البارى عطية. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٥ هـ. عدد الأجزاء: ١٦ (١٥ ومجلد فهارس)
- ١٦- تفسير البحر المحيط: أبو حيان محمد بن يوسف بن على بن يوسف بن حيان أثير الدين الأندلسى (المتوفى: ٧٤٥هـ). المحقق: صدقى محمد جميل. الناشر: دار الفكر - بيروت. الطبعة: ١٤٢٠ هـ
- ١٧- تفسير فتح القدير: محمد بن على بن محمد بن عبد الله الشوكانى اليمنى (المتوفى: ١٢٥٠هـ). الناشر: دار ابن كثير، دار الكلم الطيب - دمشق، بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٤ هـ
- ١٨- تفسير البقاعى (نظم الدرر فى تناسب الآيات والسور): إبراهيم بن عمر بن حسن الرباط بن على بن أبى بكر البقاعى (المتوفى: ٨٨٥هـ). الناشر: دار الكتاب الإسلامى، القاهرة. عدد الأجزاء: ٢٢
- ١٩- تفسير لباب التأويل فى معالم التنزيل (تفسير الخازن): علاء الدين على بن محمد بن إبراهيم بن عمر الشىخى أبو الحسن، المعروف بالخازن (المتوفى: ٧٤١هـ). المحقق: تصحيح محمد على شاهين. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٥ هـ. عدد المجلدات: ٢٠
- ٢٠- شمس الدين، محمد بن أحمد الخطيب الشربيني الشافعى (المتوفى: ٩٧٧هـ). الناشر: مطبعة بولاق (الأميرية) - القاهرة. عام النشر: ١٢٨٥ هـ. عدد الأجزاء: ٤
- ٢١- تفسير النسفى: أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود حافظ الدين النسفى (المتوفى: ٧١٠هـ). حققه وخرج أحاديثه: يوسف على بديوى. راجعه وقدم له: محيى الدين ديب مستو. الناشر: دار الكلم الطيب، بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م. عدد الأجزاء: ٣.
- ٢٢- تفسير الدر المنثور: عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ). الناشر: دار الفكر - بيروت. عدد الأجزاء: ٨
- ٢٣- تفسير البحر المديد ابن عجيبة: أبو العباس أحمد بن محمد بن المهدي بن عجيبة الحسنى الأنجورى الفاسى الصوفى (المتوفى: ١٢٢٤هـ). المحقق: أحمد عبد الله القرشى رسلان. الناشر: الدكتور حسن عباس زكى - القاهرة. الطبعة: ١٤١٩ هـ
- ٢٤- تفسير الوسيط لطنطاوى: محمد سيد طنطاوى. الناشر: دار نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع، القاهرة. الطبعة: الأولى. تاريخ النشر: أجزاء ١ - ٣: يناير ١٩٩٧ و جزء ٤: يوليو ١٩٩٧ و جزء ٥: يونيو ١٩٩٧ و أجزاء ٦ - ٧: يناير ١٩٩٨ و أجزاء ٨ - ١٤: فبراير ١٩٩٨ و جزء ١٥: مارس ١٩٩٨
- ٢٥- تفسير المحرز الوجيز ابن عطية: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسى المحاربى (المتوفى: ٥٤٢هـ). المحقق: عبد السلام عبد الشافى محمد. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤٢٢ هـ
- ٢٦- تفسير القرآن لعبد الرزاق الصنعانى: أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميرى اليمانى الصنعانى (المتوفى: ٢١١هـ). الناشر: دار الكتب العلمية، دراسة وتحقيق: د. محمود محمد عبده. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، سنة ١٤١٩ هـ. عدد الأجزاء: ٣.
- ٢٧- تفسير قرطبى: أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبى بكر بن فرح الأنصارى الخزرجى شمس الدين القرطبى (المتوفى: ٦٧١هـ). تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش. الناشر: دار الكتب المصرية - القاهرة. الطبعة: الثانية، ١٣٨٤ هـ - ١٩٦٤ م. عدد الأجزاء: ٢٠ جزءا (فى ١٠ مجلدات)
- ٢٨- تفسير اضواء البيان: محمد الأمين بن محمد المختار بن عبد القادر الجكنى الشنقيطى (المتوفى: ١٣٩٣هـ). الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع بيروت - لبنان. عام النشر: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م
- ٢٩- تفسير روح البيان (تفسير حقى): إسماعيل حقى بن مصطفى الإستانبولى الحنفى الخلوتى، المولى أبو الفداء (المتوفى: ١١٢٧هـ). الناشر: دار الفكر - بيروت

- ٣٠- تفسير رازي: أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري (المتوفى: ٦٠٦هـ). الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. الطبعة: الثالثة - ١٤٢٠ هـ
- ٣١- تفسير شوكانى: محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليمنى (المتوفى: ١٢٥٠هـ). الناشر: دار ابن كثير، دار الكلم الطيب - دمشق، بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٤ هـ
- ٣٢- تفسير سمرقندى: أبو الليث نصر بن محمد بن أحمد بن إبراهيم السمرقندى (المتوفى: ٣٧٣هـ). عدد المجلدات: ٣
- ٣٣- تفسير ابن عباس: لعبد الله بن عباس - رضى الله عنهما - (المتوفى: ٦٨هـ). جمعه: مجد الدين أبو طاهر محمد بن يعقوب الفيروزآبادى (المتوفى: ٨١٧هـ). الناشر: دار الكتب العلمية - لبنان. عدد الأجزاء: ١
- ٣٤- تفسير اللباب: أبو حفص سراج الدين عمر بن علي بن عادل الحنبلى الدمشقى النعمانى (المتوفى: ٧٧٥هـ). المحقق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود والشيخ علي محمد معوض. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان. الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م. عدد الأجزاء: ٢٠
- ٣٥- جامع المسانيد و المراسيل: عبد الرحمن بن أبي بكر بن محمد ابن همام الخضيرى السيوطى، جلال الدين: إمام حافظ مؤرخ أديب. الناشر: دار الكتب العلمية. عدد المجلدات: ٣
- ٣٦- حاشية رد المختار (رد المختار): ابن عابدين، محمد أمين بن عمر بن عبد العزيز عابدين الدمشقى الحنفى (المتوفى: ١٢٥٢هـ). الناشر: دار الفكر - بيروت. الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م. عدد الأجزاء: ٦
- ٣٧- الخلال: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال البغدادى الحنبلى (المتوفى: ٣١١هـ). تحقيق: الدكتور يحيى مراد. الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م. عدد الأجزاء: ١
- ٣٨- سير أعلام النبلاء: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى (تركمانى الاصل) (المتوفى: ٧٤٨هـ). الناشر: دار الحديث - القاهرة. الطبعة: ١٤٢٧ هـ - ٢٠٠٦ م. عدد الأجزاء: ١٨
- ٣٩- سنن ابى داود: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدى السجستانى (المتوفى: ٢٧٥هـ). المحقق: محمد محيى الدين عبد الحميد. الناشر: المكتبة العصرية، صيدا - بيروت. عدد الأجزاء: ٤
- ٤٠- سنن الكبرى للبيهقى: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخسروجردى الخراسانى، أبو بكر البيهقى (المتوفى: ٤٥٨هـ). المحقق: محمد عبد القادر عطا. الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان. الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م
- م
- ٤١- سنن ابن ماجه: ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد القزوينى، وماجة اسم أبيه يزيد (المتوفى: ٢٧٣هـ). تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي. الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابى الحلبي. عدد الأجزاء: ٢
- ٤٢- سنن نسائى الكبرى: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراسانى، النسائى (المتوفى: ٣٠٣هـ). المحقق: حسن عبدالمنعم شلبى. الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م. عدد الأجزاء: (١٠ و ٢ فهارس)
- ٤٣- سنن الترمذى: محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك، الترمذى، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ). تحقيق وتعليق: أحمد محمد شاكر (ج ١، ٢) و محمد فؤاد عبد الباقي (ج ٣) و إبراهيم عطوة عوض المدرس فى الأزهر الشريف (ج ٤، ٥). الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي - مصر. الطبعة: الثانية، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥ م. عدد الأجزاء: ٥ أجزاء
- ٤٤- سنن النسائى الصغرى: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراسانى، النسائى (المتوفى: ٣٠٣هـ). تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة. الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب. الطبعة: الثانية، ١٤٠٦ - ١٩٨٦. عدد الأجزاء: ٨
- ٤٥- شرح الوقايه: على بن سلطان محمد، نورالدين الملا الهروى القارى: فقيه حنفى، من صدور العلم فى عصره. الناشر: دار الايمان / دمشق. تاريخ الاصدار: ١٨٩٧. عدد المجلدات: ٤



- ٦٥
- ٤٦- شرح التلويح على التوضيح: سعد الدين مسعود بن عمر التفتازاني (المتوفى: ٧٩٣هـ). الناشر: مكتبة صبيح بمصر. الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ. عدد الأجزاء: ٢
- ٤٧- شعب الايمان للبيهقي: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُو جردى الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ). حققه وراجع نصوصه وخرج أحاديثه: الدكتور عبد العلي عبد الحميد حامد. أشرف على تحقيقه وتخريره أحاديثه: مختار أحمد الندوي، صاحب الدار السلفية ببومباي - الهند. الناشر: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية ببومباي بالهند. الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٣ م. عدد الأجزاء: ١٤ (١٣)، ومجلد للفهارس
- ٤٨- شهرستاني: أبو الفتح محمد بن أبي القاسم عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني؛ كان إماما مبرزاً فقيهاً تفقه على أحمد الخوافي.
- ٤٩- صحيح البخاري: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي. المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر. الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي). الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ. عدد الأجزاء: ٩
- ٥٠- صحيح مسلم: مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١هـ). المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي. الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. عدد الأجزاء: ٥
- ٥١- صحيح ابن خزيمة: أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة بن المغيرة بن صالح بن بكر السلمي النيسابوري (المتوفى: ٣١١هـ). المحقق: د. محمد مصطفى الأعظمي. الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت. عدد الأجزاء: ٤
- ٥٢- صحيح ابن حبان: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: ٣٥٤هـ). المحقق: شعيب الأرناؤوط. الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت. الطبعة: الثانية، ١٤١٤ - ١٩٩٣. عدد الأجزاء: ١٨ (١٧ جزء ومجلد فهارس)
- ٥٣- طبقات الاولياء: ابن الملقن سراج الدين أبو حفص عمر بن علي بن أحمد الشافعي المصري (المتوفى: ٨٠٤هـ). بتحقيق: نور الدين شريبه من علماء الأزهر. الناشر: مكتبة الخانجي، بالقاهرة. الطبعة: الثانية، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م. عدد الأجزاء: ١
- ٥٤- غرائب القرآن (تفسير النيسابوري): نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين القمي النيسابوري (المتوفى: ٨٥٠هـ). المحقق: الشيخ زكريا عميرات. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٦ هـ
- ٥٥- غذاء الالباب شرح منظومة الآداب: شمس الدين، أبو العون محمد بن أحمد بن سالم السفاريني الحنبلي (المتوفى: ١١٨٨هـ). الناشر: مؤسسة قرطبة - مصر. الطبعة: الثانية، ١٤١٤ هـ / ١٩٩٣ م. عدد الأجزاء: ٢
- ٥٦- الفتح الكبير: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ٩١١هـ). المحقق: يوسف النبهاني. الناشر: دار الفكر - بيروت / لبنان. الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٣ م. عدد الأجزاء: ٣.
- ٥٧- فتاوى ابن حجر الهيتمي: أحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي السعدي الأنصاري، شهاب الدين شيخ الإسلام، أبو العباس: فقيه باحث مصري. الناشر: دار الفكر. تاريخ الاصدار: ١٩٨٣. عدد المجلدات: ٤
- ٥٨- فتح الرباني عبد القادر غيلاني: تاليف: امام عبد القادر غيلاني. ترجمه: محمد جعفر مهدوي. نشر احسان چاپ اول زمستان ٦٩
- ٥٩- الفروع: محمد بن مفلح بن محمد بن مفرج، أبو عبد الله، شمس الدين المقدسي الرايني ثم الصالحى الحنبلى (المتوفى: ٧٦٣هـ). المحقق: عبد الله بن عبد المحسن التركي. الناشر: مؤسسة الرسالة. الطبعة: الأولى ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م. عدد الأجزاء: ١١

- ٦٠- قاموس المحيط: مجد الدين أبو طاهر محمد بن يعقوب الفيروزآبادي (المتوفى: ٨١٧هـ). تحقيق: مكتب تحقيق التراث في مؤسسة الرسالة. بإشراف: محمد نعيم العرقسوسي. الناشر: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان. الطبعة: الثامنة، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م. عدد الأجزاء: ١
- ٦١- القاموس الفقهي: الدكتور سعدى أبو حبيب. الناشر: دار الفكر. دمشق - سورية. الطبعة: الثانية ١٤٠٨ هـ = ١٩٨٨ م. تصوير: ١٩٩٣ م. عدد الأجزاء: ١
- ٦٢- قواعد الأحكام في مصالح الأنام: أبو محمد عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمي الدمشقي، الملقب بسلطان العلماء (المتوفى: ٦٦٠هـ). راجعه وعلق عليه: طه عبد الرؤوف سعد. الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية - القاهرة. (وصورتها دور عدة مثل: دار الكتب العلمية - بيروت، ودار أم القرى - القاهرة). طبعة: جديدة مضبوطة منقحة، ١٤١٤ هـ - ١٩٩١ م. عدد الأجزاء: ٢
- ٦٣- لسان العرب: محمد بن مكرم بن علي، أبو الفضل، جمال الدين ابن منظور الأنصاري الرويفعي الإفريقي (المتوفى: ٧١١هـ). الناشر: دار صادر - بيروت. الطبعة: الثالثة - ١٤١٤ هـ. عدد الأجزاء: ١٥
- ٦٤- مستدرک على الصحيحين: أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبي الطهماني النيسابوري المعروف بابن البيع (المتوفى: ٤٠٥هـ). تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١١ - ١٩٩٠. عدد الأجزاء: ٤
- ٦٥- مسند امام احمد: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ). المحقق: شعيب الأرناؤوط - عادل مرشد، وآخرون. إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي. الناشر: مؤسسة الرسالة. الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م
- ٦٦- مسند الشاميين: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي. الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤٠٥ - ١٩٨٤. عدد الأجزاء: ٤
- ٦٧- المسند الجامع: عبدالعزيز بن عبدالسلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمي الدمشقي، عزالدين الملقب بسلطان العلماء. فقيه أصولي شافعي كان يلقب بسلطان العلماء و بائع الملوك. عدد المجلدات: ١
- ٦٨- مسند الحارث: عبدالعزيز بن عبدالسلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمي الدمشقي، عزالدين الملقب بسلطان العلماء. فقيه أصولي شافعي كان يلقب بسلطان العلماء و بائع الملوك. عدد المجلدات: ١
- ٦٩- مشكاة المصابيح: محمد بن عبد الله الخطيب العمري، أبو عبد الله، ولي الدين، التبريزي (المتوفى: ٧٤١هـ). المحقق: محمد ناصر الدين الألباني. الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت. الطبعة: الثالثة، ١٩٨٥. عدد الأجزاء: ٣
- ٧٠- مصنف ابن أبي شيبة: أبو بكر بن أبي شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستى العيسى (المتوفى: ٢٣٥هـ). المحقق: كمال يوسف الحوت. الناشر: مكتبة الرشد - الرياض. الطبعة: الأولى، ١٤٠٩. عدد الأجزاء: ٧
- ٧١- مصباح الزجاجة: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل بن سليم بن قايماز بن عثمان البوصيري الكنانى الشافعي (المتوفى: ٨٤٠هـ). المحقق: محمد المنتقى الكشناوى. الناشر: دار العربية - بيروت. الطبعة: الثانية، ١٤٠٣ هـ. عدد الأجزاء: ٤
- ٧٢- مختصر التفسير البغوى المسمى بمعالم التنزيل: عبد الله بن أحمد بن علي الزيد. الناشر: دار السلام للنشر والتوزيع - الرياض. الطبعة: الأولى، ١٤١٦ هـ. عدد الأجزاء: ١. عدد الصفحات: ١٠٤٠
- ٧٣- مراجح لبيد: محمد بن عمر نووى الجاوى البنتنى إقليما، التنارى بلدا (المتوفى: ١٣١٦هـ). المحقق: محمد أمين الصناوى. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٧ هـ
- ٧٤- مرقاة المفاتيح: على بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهروى القارى (المتوفى: ١٠١٤هـ). الناشر: دار الفكر، بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م. عدد الأجزاء: ٩



- ٦٧
- ٧٥- معجم لغة الفقهاء: محمد رواس قلجى - حامد صادق قنبيى. الناشر: دار النفائس للطباعة والنشر والتوزيع. الطبعة: الثانية، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م
- ٧٦- مختار الصحاح: زين الدين أبو عبد الله محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الحنفى الرازى (المتوفى: ٦٦٦هـ). المحقق: يوسف الشيخ محمد. الناشر: المكتبة العصرية - الدار النموذجية، بيروت - صيدا. الطبعة: الخامسة، ١٤٢٠ هـ / ١٩٩٩ م. عدد الأجزاء: ١
- ٧٧- معجم الطبرانى الكبير: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبرانى (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: حمدى بن عبد المجيد السلفى. دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة. الطبعة: الثانية. عدد الأجزاء: ٢٥
- ٧٨- المنثور فى القواعد: أبو عبد الله بدر الدين محمد بن عبد الله بن بهادر الزركشى (المتوفى: ٧٩٤هـ). الناشر: وزارة الأوقاف الكويتية. الطبعة: الثانية، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م. عدد الأجزاء: ٣
- ٧٩- المغرب فى ترتيب المعرب: ناصر بن عبد السيد أبى المكارم ابن على، أبو الفتح، برهان الدين الخوارزمى المَطَرَزِيّ (المتوفى: ٦١٠هـ). الناشر: دار الكتاب العربى. الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ. عدد الأجزاء: ١
- ٨٠- المخصص فى اللغة ابن سيده: أبو الحسن على بن إسماعيل بن سيده المرسى (المتوفى: ٤٥٨هـ). المحقق: خليل إبراهيم جفال. الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ / ١٩٩٦ م. عدد الأجزاء: ٥
- ٨١- معاهد التنصيص على شواهد التلخيص: عبد الرحيم بن عبد الرحمن بن أحمد، أبو الفتح العباسى (المتوفى: ٩٦٣هـ). المحقق: محمد محيى الدين عبد الحميد. الناشر: عالم الكتب - بيروت. عدد الأجزاء: ٢ فى مجلد واحد
- ٨٢- موطا مالك: مالك بن أنس بن مالك بن عامر الأصبحى المدنى (المتوفى: ١٧٩هـ). المحقق: محمد مصطفى الأعظمى. الناشر: مؤسسة زايد بن سلطان آل نهيان للأعمال الخيرية والإنسانية - أبو ظبى - الإمارات. الطبعة: الأولى، ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٤ م. عدد الأجزاء: ٨ (منهم مجلد للمقدمة، و ٣ للفهارس)